متن کامل

صد روز با خاتمی

بابک داد



چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

صد روز با خاتمی

نوشتهٔ: بابک داد

داد، بابک ، ۱۳۴۸ -
صد روز با خاتمی / نوشته بابک داد - تهران :
بابک داد، ۱۳۷۷
۲۴۷ ص . : مصور
۱۲۰۰۰ ریال : ISBN 964-5700-05-1
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی
پیش از انتشار).
۱. خاتمی ، محمد ، ۱۳۲۲ - ۲ روسای جمهور
-- ایران -- انتخابات ۱۳۷۶ . ۳. داد ، بابک ، ۱۳۴۸ -
-- خاطرات . الف . عنوان .

۲ص۲د/۱۷۱۶ DSR ۹۵۵/۰۸۴۴
۱۰۸۳۲ - ۷۷ م

چاپ دوم: دی ماه ۱۳۷۷

تعداد : ۵۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شابک : ۱ - ۰۵ - ۵۷۰۰ - ۹۶۴ ISBN 964-5700- 05-1

بها : ۱۲۰۰ تومان

تقدیم به

آنان‌که خاک را به‌نظر کیمیا کنند؛

«مردم خوب ایران»

فهرست عناوین

● به جای پیشگفتار ۹
● سخن اول ۱۳
● در «چرایی» خاطره نویسی! ۱۵
● روز اوّل؛ یک میز خالی ۱۶
● بخش‌هایی از مقالهٔ روز استعفا از ارشاد ۱۸
● همه می‌گفتند: امکان ندارد...! ۲۰
● وقتی پوراحمد آمد ۲۱
● همهٔ ۲۱ هزار تومان بیمه بیکاریم، برای تو! ۲۲
● یک «چرای» بزرگ!؟ ۲۴
● بهای زیستن در جامعه مدنی ۲۶
● دیشب برای غربت فردا گریستم! ۲۷
● نفر چهارم، سمج! ۲۸
● باید در اختیار من باشند! ۳۰
● تلخی خط زدن اسم دوستان! ۳۱
● شهرت سیاسی یک نویسنده ۳۲
● آماده برای اولین سفر ۳۵
● به استقبال دیگری! ۳۶
● مهمان‌نوازی صاحبدلان ۳۷
● «زندگی» در خندهٔ ابوالفضل ۳۸
● گزارش به رئیس جمهور! ۳۹
● اولین شب‌نامه! ۴۲
● نفوذی در بین هنرمندان! ۴۳
● خاک راهت توتیای... .... ۴۵
● مثل یک دریای آرام! ۴۵
● صبوری پدرانه بر تندخوییها ۴۷
● ای کاش رئیس جمهور نبود... .... ۴۹
● از مهمانسرا بروند! ۵۲

● درباره خسروجردی، مخملباف و دیگران! ۵۴
● ظهور و سقوط بهمن! ۵۵
● بهمن، فقط تا ۹ شماره! ۵۷
● داغ شدن تنور و سوختن نان! ۶۱
● شوک بزرگ! ۶۲
● فضای هرچه شفاف‌تر ۶۴
● تنوری که سرد می‌شد! ۶۶
● اسفندماه، صف دراز نانوایان! ۶۷
● رویدادهای مهم آخر سال! ۷۰
● چه کسی برنده مسابقه است؟! ۷۲
● بخشنامهٔ استقبال! ۷۳
● تجلیل از فضیلت ۷۵
● عوامل مظلومیت آقای ناطق‌نوری ۷۶
● تبلیغات و شیوه‌های آن ۷۸
● تکثّر و تنوع ۸۰
● شصت و دوروز باقیمانده! ۸۲
● به سوی شفافیت هر چه بیشتر! ۸۴
● مسافر اتوبوس در حلقه مردم! ۸۶
● همه مردان رئیس‌جمهور ۸۹
● همه یاران رئیس‌جمهور ۹۰
● شایعهٔ انصراف آقای خاتمی ۹۱
● مکر انسانی! ۹۶
● چائی بچه‌ها! ۹۷
● پیش‌بینی‌های یک سیاستمدار! ۹۸
● لرستان، مازندران و دیگران ۱۰۰
● شروع دورهٔ تخریب ۱۰۲
● خراسان، سفر پرماجرا ۱۰۳
● ویژگی‌های دورهٔ تخریب! ۱۰۴
● بلیت طلب! ۱۰۶
● دانشگاه، آبستن حادثه! ۱۰۷
● اوج بحران، مسجد حوض لقمان! ۱۱۱

● حمایت نهضت سوادآموزی از خاتمی!! ۱۱۳
● تبعات درگیری در مشهد! ۱۱۵
● اصفهان، حادثه بعد! ۱۱۷
● اخلال‌گران با ادب! ۱۱۸
● این گروه خشن! ۱۲۰
● نقطه ضعف بزرگ! ۱۲۲
● مسجد سیداصفهان ۱۲۴
● پرده و بازیهای پنهان! ۱۲۵
● پرده‌ها بدجوری بالا می‌رفت! ۱۲۷
● مقولهٔ ولایت فقیه در عرصه انتخابات ۱۲۸
● کارشکنی، چندنمونه! ۱۳۱
● مقایسه سوابق مبارزاتی خاتمی و ناطق نوری ۱۳۳
● «آنا» زنی بزرگ در عاشورا!! ۱۳۶
● کارناوال عصر عاشورا!! ۱۳۸
● دربارهٔ عصر عاشورا ۱۴۱
● تقویم انتخاباتی پیشگویان! ۱۴۳
● شیعهٔ تنوری! ۱۴۷
● بحران نفوذ ۱۴۹
● فروغ فرخزاد هم از خاتمی حمایت کرده! ۱۵۲
● حالا دیگر کارها به دست خداست! ۱۵۳
● شرحی بر لطیفه‌های انتخابات ۱۵۵
● شایعه دخالت رهبری ۱۵۹
● ظهور جمعی از کارگزاران و حواشی آن! ۱۶۳
● بودن یا نبودن، مسئله این است! ۱۶۷
● مسئله ماندن! ۱۶۸
● سلام، پایمردی در اصول ۱۶۹
● مجله «زنان» و فعالیت فرهنگی! ۱۷۰
● جامعه مدرسین؛ حمایت از کدام کاندید!؟! ۱۷۲
● تبلیغ مخالفان و امتیازات آن ۱۷۶
● دخالت دولتی در انتخابات ۱۷۸
● شیفتگی صدا و سیما و عواقب آن ۱۸۰

● این ساختمان تعطیل است! ۱۸۵
● فتح لانه جاسوسی! ۱۸۸
● شما بازداشت هستید ۱۹۰
● انفرادی، محاکمه، سرنوشت! ۱۹۳
● و بالاخره آزادی ۱۹۸
● خاتمی، سیاستمدار باغیرتی است ۱۹۹
● همه ماجرا، از یک نگاه! ۲۰۱
● فیلم انتخاباتی آقای خاتمی ۲۰۳
● شورای نگهبان، عملکرد قابل توجه! ۲۰۵
● سخنان مهم آیت‌الله خزعلی ۲۰۷
● حالا پشیمان هستیم ۲۱۱
● تقلب؛ توهم یا واقعیت؟! ۲۱۳
● سابقه‌های ماندگار ۲۱۴
● محصولات شبکه شایعات چه بود؟ ۲۱۶
● دربارهٔ آخرین روز ۲۱۸
● نامه روی دستگاه فکس ۲۱۹
● تهذیب اخلاق! ۲۲۱
● دوم خرداد، روز ماراتن بزرگ! ۲۲۲
● و بالاخره دوّم خرداد سر رسید ۲۲۳
● بروید سر کار! ۲۲۶
● واکنش‌ها، انتقادها ۲۲۸
● ما هیچ، ما نگاه! ۲۲۹
● مکانیزم احاطهٔ بزرگان! ۲۳۱
● یک نامه! ۲۳۴
● ضمیمه ها ۲۳۷

به جای پیشگفتار

تا پیش از این ، برای نوشتن پیشگفتاری براین کتاب ، چندان قصد و انگیزه‌ای نداشتم ، چه ، آن‌چه لازم بود در مقدمه و متن مجموعه یادداشتهای « صد روز با خاتمی » آمده بود.

اما قبل از چاپ آن مجموعه یادداشتها در قالب این کتاب ، تصمیم گرفتم اخلاقاً از کسی که نام و تصویرش و مجموعه سخنانش و عملکردش در جای جای این کتاب خواهد آمد رخصتی بخواهم و از رضایتش مطّلع گردم . به هر حال اگرچه در طول چاپ این یادداشتها در روزنامه، گهگاه مورد لطف و عنایت جناب آقای خاتمی قرار داشتم، اما لازم بود نظرشان را که سخت برایم صائب و ارزنده است، در این باره جویا شوم.

همچنین بنا نداشتم با کسب اجازه و رهنمود ،نه ایشان و نه هیچکس دیگری را در مسؤولیت نوشته ها و آرا و عقایدم دخیل کرده باشم ، لذا کار نوشتن نامه‌ای اینگونه به رئیس جمهور خاتمی بسیار حساس و ظریف بود. با این حال کمال دقت را لحاظ کردم ، تا در نامه‌ای که ۲۵ مهرماه ۷۷ خطاب به ایشان ارسال کردم ، درخواستم را از ایشان طرح نمایم .

متن نامه اینجانب و پاسخ جناب آقای خاتمی را در زیر به جای پیشگفتار کتاب « صد روز با خاتمی » می‌آورم و فرصت را برای سپاس از لطفی که به من ابراز داشته‌اند، مغتنم می‌شمارم .

نویسنده

به نام خدا

محضر ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمد خاتمی

باسلام و تحیات

احتراماً به استحضار می‌رساند پس از چاپ سلسله یادداشتهای «**صد روز با خاتمی**» در روزنامه جامعه، خوانندگان مشتاق و علاقمند، مرا ترغیب نمودند تا جهت چاپ آن مجموعه بصورت یک کتاب اقدام نمایم و اینک در حال انتشار کتاب مذکور می‌باشم.

از آنجا که بسیاری از خوانندگان، خواستار اعلام نظر حضرتعالی پیرامون مطالب مندرج در «**صد روز با خاتمی**» هستند و نظر به اینکه رهنمود و اعلام نظر جناب‌عالی، می‌تواند راهگشای مهمی در تنویر افکار خوانندگان باشد، لذا خواهشمندم در چند جمله، نظر مبارک خویش را درباره امر تهیه و تنظیم وقایع انتخابات ریاست جمهوری و بویژه مطالب «**صد روز با خاتمی**» ابراز فرمائید. قبلاً از حسن توجهی که مبذول می‌فرمائید سپاسگزارم.

با تجدید احترام - بابک داد

به نام خدا

باتشکر از جناب آقای بابک داد

آنچه مهم است اینکه نویسندگان و صاحب نظران بتوانند بنویسند و اندیشه و آراء خود را نشر دهند. طبیعی است که هر نویسنده‌ای با بینش و گزینش و سلیقه خاص خود می‌نویسد و قضاوت به عهده خوانندگان و اهل فضل و فهم است.

گرچه چون مسأله بنحوی به شخص من مربوط می‌شود و بنده خود را خدمتگزاری کوچک می‌دانم و نه بیش از آن، خوش ندارم که درباره مطلب اظهارنظر کنم. ولی به هرحال تلاش ارجمند اهل فکر و قلم را پاس می‌دارم و برای جناب آقای بابک داد هم آرزوی توفیق می‌کنم.

سید محمد خاتمی

۱۳۷۷/۸/۹

به نام خدا

خوب بنویسید

و بگذارید خوب برداشت شود.

آنچه مهم است اینکه نویسندگان و صاحب‌نظران بتوانند خوب بیندیشند و اندیشه و سلیقه خود را نشان دهند. طبیعی است که هر نویسنده‌ای از بینش و گزینش و سلیقه خاص خود می‌نویسد و قضاوت به عهده خوانندگان و اهل فضل و فهم است.

گرچه چون این نامه به نحوی به کار من مربوط می‌شود و [illegible] خود را خدمتگزار کوچکی می‌دانم و نه بیش از آن خرسندم که در این مطلب [illegible] نظر کنم و [illegible] [illegible] و قلم [illegible]

با آرزوی توفیق همگان

خاتمی

[illegible]

سخن اول

ساختمانی که در خیابان به‌آفرین تهران قرار دارد، در طول حدود صد روز فعالیتهای تبلیغاتی انتخابات ریاست جمهوری، شاهد حوادث تلخ و شیرین بسیاری بود. همهٔ اجزای این ساختمان ۷ طبقه، از آن‌روزهای ملتهب و عصبی، خاطراتی در ذهن سیمانی خود دارند؛ خاطراتی که به اندازهٔ تاریخ اهمیت دارند.

شاید اگر خشت و سیمان و در و دیوار این ساختمان می‌دانستند که مجموعه فعل و انفعالات آن‌روزها، شگفتی دوم خرداد را خواهند آفرید، برای ثبت خاطرات آدمها و حوادث آن‌روزها، تدبیری می‌کردند. هرچند که چنین پیش‌بینی دقیقی، حتی از آدمهای سیاستمدار و هوشیار نیز در آن‌روزهابر نمی‌آمد.

من در یک روز سرد بهمن‌ماه ۱۳۷۵، در حالی پای به این ساختمان نهادم که تنها کمتر از ده نفر دیگر در آن مشغول به‌کار شده بودند. طبقات و اتاقها خالی بود و من به‌راحتی اجازه یافتم تا هر کدام از

اتاقهای طبقه سوم (واحد رسانه ها) را که می‌خواهم برای کارم انتخاب کنم. بعدها، طولی نکشید که در تمام هفت طبقه ،یافتن اتاقی که کمتر از پنج نفر در آن نشسته باشند و بشود در آن مصاحبه‌ای کرد یا مطلبی نوشت، حکم کیمیا را پیدا کرد. شاید ادعای گزافی نباشد اگر بگویم که در روزهای منتهی به انتخابات دوم خرداد،روزانه گاهی تا حدود ۷۰۰ نفر در آن ساختمان حضور داشتند.

این نوشته‌ها، حاصل نگاه من به فعالیت صد روزه ستاد انتخاباتی آقای سیدمحمد خاتمی است. در طول آن ایام، من به فراخور نیازی که بود، یا به‌عنوان خبرنگار در سفرها به‌همراه آقای خاتمی می‌رفتم، و یا مطالبی برای چند روزنامه تهیه می‌کردم. همچنین با دهها تن از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی مصاحبه کردم که در مطبوعات آن‌روزها چاپ می‌شد.

اینک که آن مسافر صمیمی اتوبوس، رئیس جمهور همه کسانی است که او را دوست می‌دارند، تصمیم گرفته‌ام، دست‌نوشته‌های خود را دربارهٔ آن‌روزها منتشر کنم. در این نوشته‌ها، از آقای خاتمی گفتنی‌های زیادی دارم که شاید وجوه دیگری از شخصیت شگفتی‌سازش را برای خواننده معلوم سازد. او را به‌هنگام مهر ورزیدن به فرزند شهیدی دیده‌ام. صبر او را و دقت و حوصله‌اش را در شنیدن سخنان مخالفانش دیده‌ام و خودداری او را از عصبانیت و غضب ، که مثال‌زدنی است.

خوانندهٔ این دست‌نوشته‌ها، هم می‌تواند مدارا کند تا پس از خواندن همهٔ این یادداشتها، خود به ارزیابی اوضاع آن ایام و حوادث

آن بپردازد و یا مختار است که به نویسنده این سطور اطمینان کند و از حالا قبول کند که همه حوادث منتهی به دوم خرداد ۷۶، شگفتی‌آفرین، آموزنده و جذاب بودند.

در «چرایی» خاطره نویسی!

بعضی می‌گویند **«فایده یا ضرورت نوشتن‌خاطراتی‌ازاین‌دست چیست؟ آیا این خاطرات مهم‌اند؟»** این روزها بارهابه سؤالاتی از این قبیل فکر کرده‌ام. همچنین واکنش‌های متفاوتی را دربارهٔ ستون «صد روز با خاتمی» شاهد بوده‌ام. همینطور بایستی بگویم زیاد نصیحت و اندرز شده‌ام. و بالاخره اینکه بهنگام چاپ این یادداشتها بارها چرایی نوشتن این خاطرات را برای آنان که دوستشان دارم شرح داده‌ام.

برخی از دوستان گویی فراموش کرده‌اند در سال ۱۳۷۵ چه شرایطی وجود داشت؟ و عده‌ای از آنها دوست ندارند با یادآوری بعضی خاطرات، رشته مودّت و الفت‌شان با دیگران آسیبی ببیند. بعضی هم گمان می‌کنند این خاطرات، دوستان جدیدشان در گروههای سیاسی مختلف و رقیب را آزرده خاطر خواهد کرد.

اما حقیقت این است که ذکر خاطراتی از این دست، که مربوط به روزهای بحرانی و سرنوشت‌ساز یک ملت است، موجب خواهد شد بخشی هر چند کوچک از تاریخ شکل بگیرد. اینها یادآوری روزهای پرالتهابی است که در آن، حضور خاتمی، روحانیان، دانشگاهیان و مردم موجب شد تا شگفتی دوم خرداد شکل‌بگیرد. و امروز برخی از دوستان ما نسبت به پیام آن روز بزرگ، دچار غفلتی ناخواسته

شده‌اند ذکر خاطرات آن روزها، حتی اگر این غفلتها را به هشیاری تبدیل کند، گام بزرگی است. این خاطرات، شرح روزهای بزرگی است که به روز بزرگ دوم خرداد انجامیدند.

پس در یادآوری آن روزها به خوانندگان صبر توصیه می‌کنم و به دوستان مروت و خویشتن‌داری. اگر در یادآوری آن روزها، از کسی گله‌ای می‌شود و از دوستی گلایه‌ای می‌کنیم، نه بخاطر تخطئه آن دوست است و نه غرض دیگری در کار است. هرچه هست از طریق ارزیابی عمل دوستان و غیر آنان، می‌توانیم تصویری صحیح از آن روزها به خواننده ارائه کنیم. والا روزهای پایانی سال ۷۵ هیچ فرقی- به لحاظ شرایط آب و هوا و اوضاع جوی- با روزهای پایانی سالهای بعد و قبل از آن نداشتند. امید که این قلم آن روزها را به درستی تصویر کند.

روز اوّل؛ یک میز خالی

وقتی مطالبِ چاپ‌شده‌ام در مطبوعات سالهای گذشته را ورق می‌زنم، نمی‌توانم از «نگاه روز»ی که در ۳۱ تیرماه سال ۷۱ در روزنامه سلام نوشتم، به راحتی بگذرم[1]. آن مقاله، که چند روز بعد از تودیع آقای خاتمی از وزارت ارشاد نوشته و چاپ شد، همه چیز را درباره علت همکاری من با ستاد انتخاباتی آقای خاتمی، در پنج سال بعد، به خوبی توضیح می‌دهد. پنج سال بعد وقتی که برای اولین بار در ساختمان خیابان به‌آفرین پای گذاشتم، دریافتم که با همه بی‌تجربگی‌هایم در سال ۷۱، پیش‌بینی بی‌ربطی نداشته‌ام، بویژه آنجا

که نوشته بودم: [**«وداع» همیشه معنای رفتن نمی‌دهد...**].

آن روزها در ساختمان ستاد انتخاباتی، که پر از اتاقهای خالی بود و آبستن روزهای پرالتهاب انتخابات، هیچ نشانه‌ای از «پیروزی» آقای خاتمی در انتخابات دیده نمی‌شد! «محسن امین‌زاده» که در طبقه سوم، در یک اتاق خالی و سرد، مستقر شده بود، دومین نشانه‌ای بود از اینکه هیچکس تصور دوم خرداد را به خیال هم راه نداده است. برخورد اول من با او و حرفهای آرامی که در فضای خالی اتاق می‌پیچید و انزارهای خیرخواهانه‌ای که درباره احتمال موفق نشدن ستاد و حتی متضررشدن به من و دیگران می‌داد، همه و همه، هر کدام به تنهایی کافی بود تا آدمی را که حتی برای «ماجراجویی» هم به آن ساختمان رفته است، منصرف کند.

با این حال من ۵ سال قبل، در تودیع آقای خاتمی از ارشاد در روزنامه «سلام» چیزهایی نوشته بودم و حالا حس‌ششم غریبی به من می‌گفت شاید مضمون آن نوشته قرار است تعبیر شود! و این حس ماجراجویانه به‌علاوه احساس احترامی که بصورتی پنهان و عمیق به آقای خاتمی داشتم، موجب شد همانجا قرارهایم را با امین‌زاده بگذارم و از فردای آن مشغول کار شوم.

به امین‌زاده گفتم: «**شاید بد نباشد این نوشته مرا درباره تودیع آقای خاتمی از ارشاد بخوانی**» و او خواند و شاید این بخش را:

[**... عادت بدی است! اما گاهی چاره این است که «وداع»، بهانه گفتن باشد و بهانه نگفتن. همیشه «وداع» معنای رفتن نمی‌دهد. گاه یک خداحافظی، بهانه‌ای می‌شود برای آشنایی و آن که می‌رود، در ذهن و قلب دیگران**

سالیان دراز می‌ماند...]

به امین‌زاده بود که گفتم یا به کسی دیگر، نمی‌دانم. اما همان روز گفتم که واقعاً «استعفای» آقای خاتمی از ارشاد، بهانه و باب علاقه من شد به شخصیت و منش او. و گفتم که حتی اگر خاتمی نفر چهارم و دهم این انتخابات بشود، من، این ستاد را برای همکاری برگزیده‌ام. نمی‌دانم چرا چنین لج کرده بودم. اما می‌دانم که روز هفدهم بهمن ۷۵ـ ۲همان روزـ به محسن امین‌زاده گفتم: «همین‌جا می‌مانم. فقط یک میز کار می‌خواهم. دارید؟» و شروع کردم.

بخش‌هایی از مقالهٔ روز استعفا از ارشاد

امروزه در حول‌وحوش استعفای حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی دامنهٔ گفته‌ها و ناگفته‌ها بسیار گسترده است. صرفنظر از گسترهٔ همه گفتنی‌ها، باید در یک مقایسهٔ کلی از وضعیت فرهنگ قبل و بعد از ایشان، تصویری کلی ارائه شود که در آن بتوان به مظلومیت کسانی اشاره کرد که در مقابل امواج فرهنگ‌ستیز یک‌تنه ایستادگی کردند و شجاعانه بنای فرهنگ را استوار ساختند. چه، شاید هیچ چیز نتواند به اندازهٔ تأثیر این گونه مقایسه، در روشنگری تحلیل‌ها و ذهنیت‌ها کارآمد و کارگر باشد.

آنها که با مقولهٔ فرهنگ از دیرباز آشنا بوده‌اند، وضعیت تشنج‌زا و بحران‌زدهٔ فرهنگ در سالهای اوایل انقلاب را خوب به یاد می‌آورند. وضعیتی که در آن، فرهنگ و شاخه‌های هنر در مواجهه با انقلابی بزرگ و حرکتی عظیم، در مسیر تحول قرار گرفته بود. آنها، خوب به

یاد می‌آورند که خاتمی در چه زمانه‌ای سکاندار این کشتی توفان‌زده شد.

با این حال چه کسی مدعی است که جز بهره‌مندی مدبرانهٔ خاتمی بوده، که چنان از ارشادات حضرت امام (ره) در استواری بنای فرهنگ و هنر در این دیار سود جسته است؟ فرهنگ در وضعیت بحرانی دهه شصت، که جامعه با تحولی عظیم و پویا روبه‌رو بود، چاره‌ای نداشت مگر آنکه همگام با پویایی و سرعت تحولات، متحول شود و در مسیر تکامل به پیش برود. برای این مهم از مقابله با دو جریان عمدهٔ فرهنگ‌ستیز نیز گریزی نبود.

البته تحول اجتماعی و گسترش فکر و اندیشه، تحجر را فاقد آنچنان پایگاه مردمی یا قوت و قدرتی می‌داند که چنان کاری از آن برآید، لذا فرضیه بالا به آسانی قابل قبول نیست. حتی باور هم نداریم که تهاجم فرهنگی غرب، سکاندار بامهارت این کشتی را به ورطهٔ استیصال کشانده باشد. بلکه صدای جشن و هورا از طرف دیگری شنیده می‌شود. از جایگاهی که لمپنیزم فرهنگی و تروریسم فکری در آن بیتوته کرده‌اند. صدای هوار و شادی از آن وادی است که شنیده می‌شود!

آری، حق این است که تحجّر را آنچنان ماندگار تصور نکنیم. ولی باید به آثار تخریبی غوغاسالاری «شعبان بی‌مخ»های فرهنگی، توجه کنیم و بدانیم که پیوند نامبارک این دو پدیدهٔ شوم، نه امروزه که هیچ زمان نخواهند گذاشت فرهنگ و تفکر در سلامت و در کمال باقی بمانند.

و همین است که گفتیم وداع خاتمی تلخ بود. هوار مستی کسانی که اکنون باور کرده‌اند که مشکلات فرهنگی رفع خواهد شد، بسیار زودتر از آنی که فکر می‌کنند فروکش خواهد کرد و آنچه همیشه گفته خواهد شد، تاریخی است به گویایی هزاران قطعه فیلم، عکس و کتاب و مهمتر از همه، اذهان مردم عاقل و آگاه تاریخی است به گویایی یک دهۀ فرهنگ پویا که با شخصیت آقای خاتمی به شدت پیوند خورده است...

هیچ غوغایی، تاریخ را عوض نمی‌کند.

نقل از روزنامه سلام ـ چهارشنبه ۳۱ تیر ۷۱

همه می‌گفتند: امکان ندارد...!

اواخر بهمن ۷۵، که ساختمان ستاد انتخاباتی آقای خاتمی در حال تجهیز امکانات و نفرات بود، افرادی که حضور وی را در صحنه انتخابات تحلیل می‌کردند، چند دسته بودند. اما اشتراک نظر همۀ آنها از این حضور تنها یک چیز بود؛ همه آنها در این نکته اشتراک‌نظر داشتند که آقای خاتمی قطعاً رأی نخواهد آورد و حضورش حداکثر باعث گرم شدن تنور انتخابات خواهد شد.

شاید به همین علت بود که طرفداران آقای ناطق‌نوری، شروع کردند به تعارفات سیاسی و از سر بزرگواری استقبال گرمی هم از آقای خاتمی به عمل آوردند. ظاهراً ارزیابی آنها درست بود. آنها در برابر نامزدی خاتمی، که مردی فرهنگی، متین و بظاهر بی‌خطر بود، شاید بهترین عکس‌العمل را نشان دادند. با ارزیابی بسیاری از

سیاستمداران، خاتمی را احتمالاً؛ قشر هنرمندان جامعه مـی‌شناختند که آنها رقـم قـابل مـلاحظه‌ای نـبودند. پس در بـرابـر چـنین رقـیب بی‌خطری، چـه چـیزی بـهتر از آنکـه بگـویند: **«با ورود دکتر خاتمی، انتخابات ریاست‌جمهوری جدی‌تر و موجب حضور بیشتر مردم در پای صندوق‌های رأی می‌شود».** [محمدرضا باهنر - بهمن ۷۵]

یا نظیر آنچه آقای موحدی ساوجی نماینده مـردم تـهران گـفت: **«دکتر خاتمی از افراد روحانی، متدین و متعهد به انقلاب هستند و من از ورود ایشان به صحنه انتخابات بسیار خوشحالم».** و البته اگر کمی به عقب بازگردیم، می‌بینیم که خوشحالی ایشان احتمالاً به خـاطر گـرم شدن تنور انتخابات (!) و ناشی از اطمینان وی از شکست قطعی آقای خاتمی در انتخابات است. چرا که آقای مـوحدی سـاوجی بـه هـنگام استعفای آقای خاتمی از ارشاد، حتی وی را در ایفای مسئولیتش در یک وزارتخانه هم موفق ارزیابی نکرده بود[۱]!

وقتی پوراحمد آمد

سفرهای آقای خاتمی از نیمه اسفندماه ۷۵ شروع شد و از استان فارس. تا قبل از آن من بطور مشخص در پی رایزنی با هنرمندان و اهل فرهنگ بودم و غالباً با آنان مصاحبه‌های تلفنی یا حـضوری انـجام می‌دادم.

وقتی تلفنی با کیومرث پوراحمد صـحبت کـردم و پـرسیدم آیـا حاضر است با من مصاحبه کند؟ او علاوه بر آنکه پاسخ مـثبت داد،

---

۱ - ر.ک. سلام - ۴ تیرماه ۱۳۷۱

حتی حاضر نشد من در این رابطه متحمل کوچکترین زحمت دیگری بشوم! تنها نشانی ستاد را پرسید و عصر همانروز، درست سر موعد وارد ساختمان ستاد شد. او را خیلیها شناختند؛ بخاطر قدبلند و موهای سپیدش. آمد و خیلی صمیمانه نشست و گفت «چه کار می‌توانم برای آقای خاتمی بکنم؟» و قبل از آنکه زمان بگذرد، قلم بدست گرفت و با خطی خوش در حمایت از آقای خاتمی مطلبی بسیار محکم، قاطع و زیبا نوشت، برای روزهای تبلیغات انتخاباتی.

گفتم اگر عکسی از کارهایتان یا خودتان داشتید، برایمان بفرستید تا در حاشیه این نوشته‌تان چاپ کنیم. گفت فکرش را کرده‌ام. بیا اینهم عکش پشت صحنه فیلم «خواهران غریب». و اضافه کرد خاتمی، آنقدر حق به گردن فرهنگ و هنر و سینمایی این مملکت دارد، که من هرچه در توان داشته باشم برای همکاری با او می‌دهم. و گفت که سخت درگیر تصویربرداری سریال تلویزیونی «سرنخ» است. با این حال شماره تلفن صحنه فیلمبرداری‌اش را هم داد، تا هر وقت به او نیاز بود، بیاید. حرکات و حرفهای پوراحمد، آنقدر صمیمانه بود که فقط دست انداختم گردنش و بوسیدمش!

همهٔ ۲۱ هزار تومان بیمه بیکاریم، برای تو!

در آن صدروز، زمان و حوادث آن چنان شتابی داشتند که در یک شبانه‌روز ۲۴ ساعته، به اندازهٔ یک ماه ۳۰ روزه خبر و مطلب و حادثهٔ تلخ و شیرین اتفاق می‌افتاد و ما در گردابی از آن همه رویداد، گاهی از زمان عقب می‌ماندیم و گاهی هم از زمانه جلو می‌افتادیم!

در حالی که برخی سیاستمداران، هنوز تکلیف خود را در حمایت یا مخالفت با آقای خاتمی روشن نکرده بودند و در حالیکه حتی یک بازیگر نقشهای دوم تلویزیون، نبض روزگار را می‌سنجید و احتیاط را از کف نمی‌داد. یکدفعه نامه‌ای از نقطه‌ای دوردست می‌رسید که با خواندن آن، یک ولتاژ قوی از غیرت و تعصب، ستون فقرات آدمی را خشک می‌کرد تا به احترام اینهمه خلوص، تمام قد بایستد و احترام بگذارد. حالا دیگر خیلی مهم نبود که گروه کارگزاران سازندگی بالاخره از چه کسی حمایت خواهد کرد؟ چون نامه‌ای از مرودشت فارس رسیده بود که نشان می‌داد ظاهراً سکان بدست آدم‌های خاکیِ محتاط و محافظه‌کار نیست!

متن نامه این بود:

[خاتمی عزیز!

فردی بیکارم! کل دریافتی من بابت بیمه بیکاریم ۲۱ هزار تومان است. آن هم با تمام وجود برای تو! برای تویی که از سلاله پیغمبری، برای تویی که بوی علی، امام و رهبر از وجودت به مشام می‌رسد. تویی که سیدوالامقامی. خاتمی عزیز! خاتمی مهربان! از وقتی شنیدم و خواندم که برخودت تکلیف کردی و برای اثبات این تکلیف به حضور رهبرت شرفیاب شدی.... تمام دریافتی بیمه بیکاری من ۲۱ هزار تومان است که آن را با تمام وجودم به ستاد انتخاباتی‌ات در شهرمان تقدیم می‌کنم. امید است که در کسوت ریاست جمهوری در شهرمان استقبالت کنیم.

مرودشت فارس - فدایی‌ات - غلامرضا - ۴۴ ساله]

به علیرضا تابش، همکارم در ستاد گفتم: «بگذار حالا بعضی افراد هر

چقدر می‌خواهد معطل بمانند و هر وقت می‌خواهند تصمیم بگیرند که چه وقت از آقای خاتمی حمایت کنند!»

و به همراه او ساعت ۲ نیمه شبی، نامه را حروفچینی کردیم و در همه طبقات ستاد نصب کردیم. تا همه بدانند در صورت اسراف امکانات ستاد، که حقیقتاً هدایای مردم بود، مدیون چه کسانی هستند.

یک «چرای» بزرگ!؟

در این میان، موضوع جلب همکاری برخی افراد و شخصیتها، حکایتی است خواندنی و شنیدنی. کسانی که؛ همگان علی‌القاعده، به همکاری آنها با ستاد آقای خاتمی امیدوار بودند. اما از بس که پیروزی آقای خاتمی بعید می‌نمود، عده‌ای با دلایل مخصوص به خود، نوعی محافظه‌کاری رابرگزیدند و حتی حاضر شدند روی سابقه دوستی قبلی‌شان با آقای خاتمی، یک علامت سؤال بزرگ گذاشته شود. یکی از آنها، برادرم «سیف‌الله داد» بود!

امین زاده از من خواست تا شروع کنم به رایزنی و جلب همکاری اهل فرهنگ و هنر و به‌ویژه سینماگران. و گفت که این کار را از سیف‌الله داد شروع کنم که آن زمان رئیس هیات مدیره خانه سینما بود با ۲۵۰۰ نفر عضو! برادرم همچنین بعلت مسئولیتهایی که در زمان وزارت آقای خاتمی در حوزهٔ سینمای وزارت ارشاد داشت، برای این منظور بهترین نقطه آغاز بود. این بود که ظهر یکی از روزهای اول اسفندماه، به دفتر کارش رفتم و چون جلسه‌ای داشت، مزاحمش نشدم. یادداشتی برایش گذاشتم که: **«به تقاضای دوستان،**

قرار است مصاحبه‌ای با شما دربارهٔ انتخابات و آقای خاتمی بکنیم، لذا بعداً تلفن خواهم کرد و مصدع می‌شوم».

حوالی غروب بود که با آقایان امین زاده و عبدی و چند نفر دیگر در ستاد نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم که بحث مصاحبه با هنرمندان پیش آمد. پرسیدند مصاحبه‌ها چه شد؟ گفتم «**اگر موفق شوم، همین حالا چندتا مصاحبه تحویل‌تان می‌دهم**». امین‌زاده پرسید «**با آقا سیف‌اله مصاحبه کردی؟**» گفتم «**نه! الان تلفن می‌کنم**».

آنقدر از انجام مصاحبه با او مطمئن بودم که ضبط خبرنگاری‌ام را گذاشتم کنار بلندگوی تلفن و شماره تلفن او را گرفتم. توضیح اینکه مصاحبه‌های تلفنی را با این شیوه انجام می‌دادیم و صدای مخاطب را از طریق بلندگوی دستگاه فاکس توسط ضبط صوت خبرنگاری ضبط می‌کردیم.

نمی‌دانم چرا؟ اما برادرم با لحنی سرد گفت: «**یادداشت تو را دیدم. من که اصلاً مصاحبه نمی‌کنم و وارد این بازیها هم نمی‌شوم. خود تو هم بهتر است وارد [این بازی] نشوی!...**»

آنچه بعد از شنیدن پاسخ او باقی ماند، بهت و حیرت بود! و ما چندنفر سعی کردیم به همدیگر بقبولانیم که حتماً از این برادر کوچکتر خطایی سرزده و یک مسئله شخصی بین دو برادر درگرفته است و برادر بزرگ عصبانی بوده و از این حرفها! و خود من، چه شتابی داشتم در به گردن گرفتن آن مسئله موهوم و خیالی و اینکه مقصر هستم و ...! چند وقتی طول کشید تا بعدها دوستان، از همکاری آقای سیف‌اله داد بهره گرفتند و او بهمراه چند فیلمساز دیگر، انصافاً

فیلم انتخاباتی قشنگی برای آقای خاتمی ساختند. که البته در بارهٔ آن فیلم بعدها به تفصیل خواهم نوشت. اما برای من یک سئوال باقی ماند: چرا؟ آنهم یک چرای بزرگ.

بهای زیستن در جامعه مدنی

کم نبودند دوستانی که سعی می‌کردند همکاری‌شان را با ستاد آقای خاتمی، هرچه می‌توانند به عقب بیاندازند! و کم نبودند کسانی که هشدار می‌دادند که باید همکارشان «پنهانی» و «سکرت» بماند! من انبانی از خاطرات تلخ و شیرین را از آن یکصد روز یادداشت کرده‌ام و قصد کرده‌ام که هم از شیرین‌ها بنویسم، هم از تلخ‌ها!

در نوشتن این مطالب دربارهٔ برادرانم صریح خواهم بود. هم از حسن آنان خواهم نوشت هم اشتباهات آنان را خواهم گفت و پاسخ آنها و توضیحات تکمیلی خود را در صورت لزوم خواهم آورد. همچنین عهد کرده‌ام که میزان تحمل برادرانم را بیازماییم، تا آنانی که هنوز به کمترین انتقادی برمی‌آشوبند، بدانند که بهای رسیدن به جامعه مدنی مورد نظر سیدخاتمی بسیار بیش از اینهاست. برادرم سیف‌اله داد و دیگر برادرانم، فارغ از انتقادی که نسبت بدانها در آن زمان داشته‌ایم اینک در زمره مسئولان محترم کشوری هستند. آنها با توجه به امکاناتی که امروزه دارند، شاید بتوانند مرا بخاطر نوشتن این خاطرات شماتت و توبیخ کنند، شاید هم نتوانند یا نخواهند. اما لازم است که ضمن بیان ارادتم به آنان، امیدوار باشم که حداقل در این حد به جامعه مدنی اعتقاد داشته باشند که خاطرات یک خبرنگار را تاب

بیاورند! خبرنگاری که در آن صدروز و قبل از آن بهای تنفس کردن و نوشتن و زیستن در جامعه مدنی را از پیش پرداخته است.

دیشب برای غربت فردا گریستم!

در تمام آن ایام، من در تهران بودم و همسر و دو فرزندم در شیراز. و غالباً در هر ماه، سه یا چهار روز می‌توانستم برای دیدن آنها به شیراز بروم. شبها در نمازخانه ستاد روی یک موکت ساده می‌خوابیدم و گاه می‌شد که سه شبانه‌روز یا بیشتر بطور مستمر از ساختمان بیرون نمی‌رفتم. همکاران که می‌رفتند، پتویی می‌جستم و از کت و کیفم بالشی می‌ساختم و در یکی از اطاقهای سرد ستاد می‌خوابیدم. اما خواب معمولاً دیرتر از غافله خاطره‌ها و یادها، به سراغ آدمی مثل می‌آمد؛ یاد دخترم که غمخوار کوچک من است و پسرم که در نبود من، مرد ۶ سالهٔ خانه بود و یاد همسرم... و چه شبها که از پس خستگی طاقت فرسای یک روز کاری ۲۰-۱۹ ساعته(!) با یاد آنان سپری می‌شد و می‌گذشت. آنچه اصرار دارم بگویم این است که من هیچگاه در طول آن ایام، حتی برای دوری عزیزانم دلتنگ نشده بودم.

اما تنها یک شب را خوب به یاددارم که سخت گریه کردم! آن غروب، بعد از شنیدن پاسخ برادرم، دلم شکست و صدای شکسته شدن آن در نیمه‌های شب، درخلوت نمازخانه‌ای که در آن می‌خوابیدم، بلند شد. نمی‌دانم دقیقاً برای چه می‌گریستم؟ آیا برای اینکه مجبور شده بودم در توجیه اهمال برادرم، گناه یک مسئله

شخصی موهوم و خیالی بین خودم و او را به گردن بگیرم، چنین می‌گریستم؟ یا شاید برای این می‌گریستم که چرا آدم مسلمان و هنرمندی همچون سیف‌الله داد، آنقدر احساس ناامنی می‌کند که در مقابل درخواست همکاری با ستاد آقای خاتمی، احتمالاً چنین پاسخ ناخواسته‌ای می‌دهد؟!

نمی‌دانم. شاید گریه شبانه من برای غربت «سید»ی بود که می‌خواست برای امثال ما آدمهای وحشت‌زده و هراسان، «فردای بهتر»ی به ارمغان بیاورد که سرشار از «امنیت و کرامت و حرمت انسانی» باشد. هرچه بود، گریه‌ام در آن شب، شاید ترجمان این سرودهٔ خانم دکتر وسمقی بود. آنجا که گفته است:

«آن شب ستاره‌ها همه ما را شناختند   دیشب برای غربت فردا گریستم»

نفر چهارم، سمج!

درگیرودار روزهای شلوغ اسفندماه، در حالی که همه چیز حرکت تند و سریعی داشتند، گاهی پیش می‌آمد، که یکی از مراجعین می‌خواست با یکی از مسئولان ستاد صحبت کند. آنهم مستقیم و در کمال خونسردی! این جور مشتری‌ها(!) معمولاً نصیب من می‌شدند! غالباً وقتی وارد اتاق کار امین‌زاده می‌شدم، می‌دیدم پنج شش نفر ایستاده و یا نشسته‌اند. یک نفر طرحی کشیده، یک نفر مطلبی نوشته و نفر بعد می‌خواهد ایده‌اش را شخصاً برای امین‌زاده تعریف کند! و چه کسی می‌تواند به اخلاص آنان شک داشته باشد؟ اما زمان هم چندان به نفع ما نبود. امین‌زاده، به عنوان مسئول کمیته رسانه‌ها و

مطبوعات، روزانه دهها مشغله ریز و درشت داشت و البته بـه طـرز خارق‌العاده‌ای هم تقریباً همهٔ آنها را رتق و فتق می‌کرد! او می‌توانست در یک آن، هم طرح پوستر نفر اول را بـبیند، هـم مـطلب نـفر دوم را ارزیابی کند و هم به حرفهای نفر سوم گوش کند! اما نفر چهارم هنوز باقی می‌ماند.

گاهی این نفر چهارم آدم سـمجی بـود کـه آنـقدر روی صـندلی می‌نشست تا حرفهای جویده جویده امین‌زاده با آن دو سه نفر قبلی تمام شود و بعد، آرام و شمرده به امین‌زاده می‌گفت: «ببخشید، غرض از مزاحمت و تصدیع وقت ارزشمند حضرتعالی...».

و معمولاً این نفر چهارم بسیار مقدمه‌چینی می‌کرد! ناف مرا با شانس بریده‌اند. چون من معمولاً درست همین وقت‌ها وارد اتـاق امـین‌زاده می‌شدم! وقتهایی که نفر چهارم داشت شمرده و متین راجع به آقای خاتمی و محاسن و درجات علمی‌شان صحبت می‌کرد و امین‌زاده با قیافه‌ای عصبی، مبهوت و حیران به او نگاه می‌کرد! امین زاده در این حالت، درست مثل ماشین مسابقه‌ای بود که پنچر شده باشد و فـرد مذکور یعنی (همان نفر چهارمی سمج) همچنان آرام و شمرده، خطابه خود را از حفظ قرائت می‌کرد!

این جور وقت‌ها من برای امین‌زاده، احتمالاً حکم فرشته رحمت را داشتم که باید او را نجات می‌دادم. امـین‌زاده نگـاهی از سـر تـضرع می‌کرد و بعد من وارد عمل می‌شدم. فرد مذکور دقایقی بعد با سپاس فراوان از امین‌زاده، سعادت دیدار او را به وقت دیگری وامـی‌نهاد و بهمراه من، که ملازم مؤدب و مهربانی بودم بـه اتـاق کـارم مـی‌آمد.

دقایقی بعد، از حسن خلق زیادی خودم، عصبانی می‌شدم. چون طرف در کسوت یک سخنران بلامنازع، رفته بود بالای منبر و داشت یک ریز دربارهٔ مسائل خیلی مهم صحبت می‌کرد!

باید در اختیار من باشند!

از این نمونه مراجعین «دستچین شده» خاطره‌هایی به یاددارم. یک روز مصاحبت خانم مسنی نصیبم شد که یک ریز برای امین‌زاده دربارهٔ طرحهای مهم و سکرت تبلیغاتی‌اش صحبت می‌کرد که برای آقای خاتمی دارد!...

با عزت و احترام نشستم روبه‌روی آن خانم محترم ۵۵ ساله که علی‌الظاهر طرحهای ابتکاری برای پیروزی همه کاندیداها در سرداشت! هرچه کردم نتوانستم بفهمم که بالاخره طرحهای او چه هستند؟! اما آن طوری که می‌گفت، قبلاً به ستاد آقایان زواره‌ای و ناطق‌نوری و... هم رفته بوده و راجع به طرحهای ابتکاریش با آنها هم صحبت کرده بود. او می‌گفت **«تنها شرط پیروزی کاندیدای شما (آقای خاتمی) این است که من با طرحهای ابتکاری‌ام به کمک‌تان بیایم!»** و **«شما کار کنم و او باید در اختیار من باشد تا هر طور که خواستم از او عکس بگیریم»**

راستش ترسیدم که پیشنهاد بدهم هیچ کاندیدایی را حتی برای دو دقیقه هم در اختیار او قرار بدهند، حتی اگر کاندیدای جناح رقیب باشد! القصه اینکه، (باور کنید قصه نمی‌گویم! این ماجراها کاملاً واقعی است) آخر قضیه متوجه شدم که سرکار علیه، ویزیتور یک شرکت

تبلیغاتی هستند که در آن عکسهای صنعتی و تبلیغاتی می‌گیرند! و این خانم محترم، اگر موفق شود یک سفارش عکاسی از مشتری (که ما باشیم) بگیرد، ظاهراً شرکت متبوعش ۲۰ درصد مبلغ آن سفارش را بعنوان پورسانت به او می‌دهد. همین!

تلخی خط زدن اسم دوستان!

تلاش ما برای انجام مصاحبه‌های تلفنی و حضوری با هنرمندان و سینماگران هنوز ادامه داشت. بعدها البته این کار را یکی از خبرنگاران همکار پی گرفت. اما در همین روزهای اول اسفند، چند مکالمه تلفنی با هنرمندان و سینماگران داشتم که حیف است در این مجال از آنها یادی نشود.

محسن مخملباف را از طریق یکی از همکاران طراح پیدا کردیم. اما تماس و مصاحبه با او موکول شد به روزهای پایانی این ماراتن، چون همه اعتقاد داشتیم که او را باید برای فصل فینال ذخیره کرد!

یک روز با مهدی هاشمی و همسرش گلاب آدینه (بازیگران سینما و تلویزیون) تلفنی صحبت کردم. آنها آقای خاتمی را انتخاب کرده بودند، اما یادم هست خانم آدینه می‌گفت: «**باور کنید هر وقت اسم سیاست می‌آید، پشتم می‌لرزد**». آنها خواستند که کمی فرصت برای فکر کردن داشته باشند، اما با اصل همکاری موافقت کردند.

دوست آهنگسازم مجید انتظامی در حال ضبط موسیقی سریال «تنهاترین سردار» بود. او به من وکالت داد تا آنچه لازم است بنویسم و چاپ کنم. فقط گفت یادت باشد چیزی ننویسی که بعدش پدرم را در

بیاورند! گفتم راستی شماره تلفن پدرت (عزت‌الله انتظامی) را هم می‌خواهم!

استاد محمدرضا شجریان، آن روزها سخت با صدا و سیما درگیر شده بود. او نامه‌ای خطاب به آقای لاریجانی رئیس صدا و سیما نوشته بود و طی آن خواسته بود تا صدایش از هیچ شبکه‌ای پخش نشود. با برادرش که تلفنی صحبت می‌کردم، با طنز تلخی گفت استاد فعلاً آنقدرها تحت فشار هستند که خودشان نیاز دارند کسی به کمک‌شان بیاید!

آن روزها، روزهایی نبود که بتوان به درستی شرحشان داد. امروز تلفنی با هنرمند سینماگری صحبت می‌کردی و قرار می‌گذاشتی و فردا یک جورهایی با خجالت و شرمندگی زیاد می‌خواست که قرار مصاحبه را لغو کنی!

ظاهراً شبها از ساعت ۱۰ به بعد، تلفنها به کار می‌افتادند و طی یک مکالمه کوتاه، هنرمندان را از همکاری با ستاد آقای خاتمی منصرف می‌کردند. برای اهل هنر صدای پشت تلفن آشنا بود، مسئولی از ارشاد و هنرمندان مملکت ما، صدای مسئولان خود در ارشاد را به خوبی تشخیص می‌دادند. این بود که ما تقریباً عادت کردیم به خط زدن اسم کسانی که آقای خاتمی را دوست می‌داشتند، اما نمی‌توانستندبا ما و ستاد همکاری کنند. و این خط زدنها چه تلخ بود!...

شهرت سیاسی یک نویسنده

از جمله زنانی که ثابت کرده‌اند «زنان دارای استعدادهای شگرفی

هستند و گاهی از مردان مستعدتر و خلاق‌ترند» خانم دکتر صدیقه وسمقی است. او خانمی ۳۵ ساله است که تا قبل از سال ۷۵ او را تنها بعنوان یک شاعر و نویسنده می‌شناختند. اما مطلبی که در گرماگرم روزهای انتخاباتی سال قبل در روزنامه سلام نوشت، او را بعنوان یک سیاستمدار نیز مشهور کرد.

بعد از لو رفتن مذاکرات آقای محمدجواد لاریجانی با نیک براون، روزنامه سلام مطلبی از خانم وسمقی چاپ کرد، تحت عنوان «لیبرالیسم در لباسی نو». و باعث شد تا نام دکتر وسمقی سر زبانها بیفتد. بعدها در جریان محاکمه او و دکتر نجفقلی حبیبی، شهرت سیاسی او بیشتر شد.

او در جریان انتخابات، یکی از معدود زنانی بود که به دعوت ستادهای انتخاباتی استانها، برای ایراد سخنرانی و گفتگو با مردم نواحی مختلف کشور، لبیک می‌گفت و به سفرهای دوره‌ای می‌رفت. او بویژه در شرایطی به استان کردستان سفر کرد که احتمال بروز هر مسئله‌ای در جریان سخنرانی حامیان آقای خاتمی می‌رفت.

استقبال مردم شریف کرد از خانم وسمقی غیرقابل انتظار بود. بطوری که پس از انتخابات، اولین طومارهای مردمی از کردستان ارسال شد و آن هم پیشنهاد به رئیس‌جمهور منتخب و وزارت کشور بود برای آن که دکتر وسمقی را بعنوان استاندار کردستان منصوب کنند. یکی از مسئولان ستاد سنندج یکبار به من گفت: **«خانم وسمقی در شرایطی به کردستان آمدند که چندان سخنران مرد دعوت ما را رد کرده بودند!»**

او بعد از انتخابات به دانشگاه بازگشت و به تدریس ادامه داد. اما به جرأت می‌توان ادعا کرد که خانم وسمقی از آن دسته افرادی است که برای هر دولت فعال و پاسخگو و مردمی یک موهبت به شمار می‌آید.

دکتر وسمقی، برخلاف ظاهر بسیار آرام و موقرش، در تدارک یکی از بزرگترین آتش‌بازیهای آن ایام، یعنی ماجرای مذاکره لاریجانی در لندن بود و با نقدی که در «سلام» نوشت، به «لاری گیت» ابعادی تازه بخشید.

خانم وسمقی برخلاف طبع شاعرانه‌اش، در عرصهٔ سیاست به سراغ نقد ماجرایی رفته بود که اصلاً با طبع لطیف شاعری جور در نمی‌آید. روزی که دادگاه محاکمه خانم وسمقی و آقای نجفقلی حبیبی در دفتر قاضی ویژهٔ حوزهٔ ریاست قوهٔ قضاییه (آقای مشهدی) برگزار شد و او به خاطر مطلبی که نوشته بود، مورد شکایت محمدجواد لاریجانی قرار گرفت، خانم فاطمهٔ راکعی نگرانِ نتیجهٔ دادگاه ایستاده بود. با این حال در پایان جلسهٔ دادگاه غیرعلنی بعد از خروج عجولانهٔ لاریجانی، خانم وسمقی به آرامی از اتاق بیرون آمد و جریان دادگاه را برای دوستانش تعریف کرد.

خانم وسمقی پیش از آن در سفر به استان خراسان، در جمع همراهان آقای خاتمی حضور داشت و بعد از آن نیز به سفرهای دوره‌ای و سخنرانی در شهرهای مختلف ادامه داد که با استقبال مردم مواجه شد.

او بعد از انتخابات از سوی مردم کردستان به عنوان «زنی که در شرایط سخت به کردستان رفته بود» نامزد تصدی استانداری

کردستان شد. اگر چه خود او چندان تمایلی به پذیرش آن پست نداشت، اما حاضر نشد در مقابل مردمی که دوستش داشتند، نه بگوید. اما در کمال تعجب دوستانی که پیش از انتخابات نشان می‌دادند که معتقد به حضور زنان در مدیریت‌های بالای کشور هستند، در این باره حتی فکر هم نکردند و تلفن‌های مردم از کردستان آنقدر دردمندانه شد که کار به پادرمیانی کشید. مصطفی تاج‌زاده معاون وزیر کشور که روزهای زیادی در طبقهٔ چهارم ستاد انتخاباتی خیابان به‌آفرین شعارهای آقای خاتمی دربارهٔ زنان را شنیده و گفته بود، در پاسخ سؤال من گفت: «**خانم وسمقی سابقهٔ اجرایی ندارد! او نمی‌تواند استاندار موفقی شود**». آنچه از مدتها قبل معلوم بود به وقوع پیوست، خانم دکتر وسمقی در کمال فروتنی به دانشکدهٔ الهیات بازگشت و به تدریس خود ادامه داد.

آماده برای اولین سفر

نقطه شروع فعالیتهای انتخاباتی آقای خاتمی، گردهمایی بزرگی بود که روز ششم اسفند با حضور هزاران نفر از دانشجویان و جوانان در دانشگاه صنعتی شریف تشکیل شد. هسته اولیه شعارهای خودجوش مردمی نیز در حمایت از «سید» فرهیخته و مردمی، در همین گردهمایی بی‌نظیر شکل گرفت. در این گردهمایی که در نوع خود طی سالهای قبل بی‌سابقه بود، هزاران جوان با شعارهای «خاتمی خاتمی حمایتت می‌کنیم» از سیدمحمد خاتمی استقبال کردند. با اینکه آقای مرتضی نبوی مدیرمسئول روزنامه رسالت چند روز

بعد به این «میتینگ انتخاباتی» انتقاد کرد، اما کاندیدای مطرح آن روزها (آقای ناطق‌نوری) همچنان اصرار داشت که «**بحث‌های انتخاباتی باید چنان باشد که ایجاد انگیزه کند. نه آنکه باعث یأس و ناامیدی شود**». چندی بعد وقتی بحثهای انتخاباتی به چنان شتابی رسید که این انگیزه‌ها را تا حد خطرسازی برای جناح رقیب بالا برد، آقای ناطق نوری از خطر سوختن نان در تنور سخن گفت!

در حالی که روزهای پرالتهاب میانی اسفندماه با سرعت می‌گذشتند. دانشگاهیان شیراز طی نامه‌ای از آقای خاتمی برای سفر به استان فارس دعوت کردند و قرار شد سه‌شنبه ۱۴ اسفندماه ۷۵، شیراز میزبان سیدمحمد خاتمی باشد. امین‌زاده گفت: «**نمی‌خواهی با یک تیر دو نشان بزنی؟**» و نام مرا در لیست همراهان آقای خاتمی نوشت.

به استقبال دیگری!

با جمعی از همراهان آقای خاتمی در سفر به شیراز با پرواز اول صبح وارد شیراز شدیم و یکی دو ساعتی منتظر ماندیم تا آقای خاتمی با پرواز ساعت ۷ و ۳۰ دقیقه صبح وارد شیراز شود.

هنگامی که دیدیم چندنفر از مسئولان استان در پاویون فرودگاه منتظر استقبال هستند، تعجب همراه با تحسین ما برانگیخته شد. با توجه به اینکه در سوابق برخی از آنها، چندان عنایتی به طرز تفکر آقای خاتمی دیده نمی‌شد. یکی دو نفر از معاونان آقای جهرمی استاندار فارس هم در میان آنان بودند. این احساس تعجب و تحسین،

هنگامی که هواپیمای حامل آقای خاتمی فرود آمد، به کلی از بین رفت! چون دانستیم که آنان برای استقبال از آقای اشعری معاون وقت مطبوعاتی ارشاد به فرودگاه آمده‌اند!

با این حال آقای اشعری ظاهراً از چیزی عصبانی بود. از طرفی حضور آقای خاتمی و صلوات پی‌درپی دانشجویانی که به استقبال ایشان آمده بودند. موجب شده بود تا عده‌ای، چندان خشنود نباشند. بخصوص که دوستان و همراه آقای خاتمی می‌گفتند در طول پرواز نیز سایر مسافران با آقای خاتمی برخورد صمیمانه‌ای داشته‌اند.

به دعوت استانداری فارس به مهمانسرای استانداری رفتیم و لحظاتی بعد از یک پذیرایی مختصر، آقای جهرمی استاندار فارس وارد شد و خوش‌آمد گفت.

مهمان‌نوازی صاحبدلان

ظاهراً تلاش زیادی شده بود تا به جز دانشگاهیان، عامهٔ مردم از ورود آقای سیدمحمد خاتمی به استان فارس و شهر شیراز خبردار نباشند! به همین خاطر اتومبیلهای حامل ایشان و همراهان، مسیر فرودگاه تا گلزار شهدای شیراز را در سکوتی غریبانه طی کردند. اما در طول همین مسیر، گاهی مکث عابران را می‌شد دید که با چشمان جستجوگرشان، درون اتومبیلها را می‌کاویدند؛ به جستجوی مهمان عزیزی که شاید سالها در انتظارش بوده‌اند. و می‌شد بارقهٔ میهمان نوازی آنان را در نگاهشان دریافت. عابران نجیب، پس از شناختن «سید»، با شوق او را به همدیگر نشان می‌دادند و همزمان حسرتی در

نگاه و رفتارشان ظاهر می‌شد. شاید شرم نجیبانه‌ای که در نگاهشان ظاهر می‌شد، شرمندگی مردم میهمان‌نواز و با صفایی بود که از وارد شدن مهمان عزیزی بی‌خبر مانده بودند.

مردم نجیب فارس به جبران تمام آن شرمندگی و حسرت، روز دوم خرداد سال بعد حماسه آفریدند. آنان بعد از استان یزد، با رأی ۸۵ درصدی خود، سیدمحمد خاتمی را به عوض آن چند روز، مهمان خانه‌های دلشان کردند: برای چند سال!

«زندگی» در خندهٔ ابوالفضل

سنت حسنهٔ همهٔ سفرهای آقای خاتمی، از همان سفر اول به استان فارس، زیارت گلزار شهدا بود، قبل از همه. و این زیارتها غالباً با شکل رسمی و کلیشه‌ای زیارت قبور شهدا توسط برخی مسئولان، تفاوتهایی داشت. آقای خاتمی گاهی به ناگهان می‌ایستاد و خیره می‌شد به عکس شهیدی که لبخند می‌زد، یا هنوز در برق نگاهش می‌شد «زندگی» را به وضوح مشاهده کرد.

در گلزار شهدای شیراز (دارالرحمه) مادر شهیدی که با دلو آبی به دست، می‌رفت تا تربت فرزندش را شستشو دهد، از عقبه هیأت همراه آقای خاتمی از کسی پرسید این «سید» کیست؟» و پاسخی شنید. و بعد همان‌طور که از پس هیأت راه می‌آمد، گفت: «برای سلامتی سیدخاتمی، فرزند زهرا صلوات».

لحظه‌ای بعد پیرزن، جمع را که بر تربت شهیدی فاتحه می‌خواندند، شکافت و کمی جلوتر دید «سید» ایستاده و خیره شده به خندهٔ زندهٔ

نوجوانی بسیجی که از قاب یک عکس گویی ما را می‌نگریست. پیرزن جلوتر آمد و گفت: «**آقاسید! حاج‌آقا! این ابوالفضل پسرمه! هیجده‌سالش بود که دادیم برای این مملکت و اسلام و انقلاب**» آقای خاتمی لحظاتی با پیرزن صحبت کرد و نمی‌دانم به هم چه می‌گفتند که پیرزن می‌گریست و خاتمی گوش می‌داد و نوجوان بسیجی از توی قاب‌عکس لبخند می‌زد. وقتی می‌رفتیم پیرزن زیرلب «وان یکاد» می‌خواند و برای «سید» می‌فرستاد.

گزارش به رئیس جمهور!

شاید آقای جهرمی را بتوان سیاسی‌ترین استانداران سالهای گذشته قلمداد کرد. او از دوران تصدی آقای ناطق‌نوری در وزارت کشور (اوایل دهه شصت) بطور مستمراستاندار استانهای مختلف بوده است و به‌خاطر سوابق سیاسی و بخصوص مطابق شایعات بعلت نسبت فامیلی‌اش با آقای ناطق نوری، همه از جهت‌گیری سیاسی‌اش در آن ایام آگاه بودند. به‌خصوص که آن روزها از جهرمی به‌عنوان یک احتمال جدی برای احراز پست وزارت کشور یا شهرداری تهران در کابینهٔ آقای ناطق‌نوری نام برده می‌شد. بعدها از جهرمی نقل می‌شد که «**برنده انتخابات ریاست جمهوری آقای ناطق‌نوری است، منتها باید تلاش کرد تا ایشان بالای ۱۸ میلیون رأی بیاورد**»[1] آقای جهرمی چندروز مانده به برگزاری انتخابات نیز، چند

---

۱ - خبرنامه شماره ۱ گروههای خط امام

شایعه و خبر را به شدت تکذیب کرد[۱] منجمله استفاده از امکانات دولتی و کمک ۵۰ میلیون تومانی یکی از سازمانهای دولتی به نفع آقای ناطق‌نوری و اینکه شایعه شده بود که یک هفته قبل از برگزاری انتخابات در ساختمان استانداری فارس، صندوقهای رأی به‌نام یکی از نامزدها پیدا شده است!

این همه را گفتم تا تعجب خود را از گفتگوی صمیمانه و گرم آقای خاتمی با او توجیه کرده باشم. به‌خصوص اینکه وقتی آقای جهرمی روی مبل کنار آقای خاتمی نشست و با لحنی معنادار از آقای خاتمی دربارهٔ اوضاع و احوال سؤال کرد، آقای خاتمی همچنان با صمیمیت و سادگی «اوضاع و احوال» را برای او تشریح کرد!

طرز نشستن غیرمحترمانه و سؤالات پرکنایه و لحن معنادار آقای جهرمی، آنقدرها واضح بود که اکثر ما منتظر بودیم تا ببینیم آقای خاتمی بالاخره چه وقت می‌خواهد پوست پرتقالی راکه به آرامی خلال می‌کند، رها کند و چیزی بگوید!

جهرمی با همان لحن پرسید: **«خب، بالاخره نفهمیدیم چرا آقای میرحسین موسوی حاضر نشدند وارد صحنه شوند»** و آقای خاتمی با همان صفا و صمیمیتی که با دوستان خود سخن می‌گفت، توضیح می‌داد و باز جهرمی بود که می‌گفت: **«بعد هم که شنیدیم شما «احساس تکلیف» کردید و وارد صحنه شده‌اید [...]، خوشحال شدیم که بالاخره تنور انتخابات [...] با قدری رقابت و اینها [...]»** و یادم هست که خیلی معنادار پرسید: **«حالا فکر می‌کنید چقدری رأی می‌آورید؟»**

---

۱ - روزنامه خبر جنوب ۷۶/۲/۲۹

ما که بر مبلهای دور تالار نشسته بودیم و این گفتگو را می‌شنیدیم، در نگاه یکدیگر، به دنبال پاسخ این سؤال بزرگ بودیم که **«آیا واقعاً آقای خاتمی هنوز متوجه لحن معنادار استاندار نشده؟ و اگر متوجه شده - که شده - پس چه وقت می‌خواهد واکنش نشان دهد؟»**

در عوض آقای خاتمی شروع کرد به پرسیدن سؤالاتی درباره استان فارس، جمعیتش، صنایعش، اقتصادش، کشاورزی‌اش، پروژه‌های عمرانی‌اش. سید خاتمی احتمالاً به سه دلیل ساده این سؤالات را پرسید. اول آنکه از بحث سیاسی و انتخاباتی و ذکر داستان تکراری علت نامزدی‌اش رهایی یافته باشد. دوم آنکه اطلاعاتش درباره استان فارس تکمیل شود و سوم آن‌که فرصتی پیدا کند تا نفسی تازه کند! اما در کمال تعجب دیدیم که لحظاتی بعد، آقای جهرمی تند و تند دارد دربارهٔ وضع اجتماعی و اقتصادی و ... استان فارس صحبت می‌کند و آمار و ارقام ارائه می‌کند. درست مانند استانداری که گزارش کار حوزهٔ تحت مسئولیتش را به استحضار «رئیس جمهوری»اش می‌رساند! اینطوری شد که همه با خیالی آسوده شروع کردیم به پوست کندن پرتقال و برای آن‌که به استاندار هم کمکی کرده باشیم، سری تکان می‌دادیم و گاهی هم به فراخور می‌گفتیم «احسنت»! که البته معلوم بود به چه کسی مرحبامی‌گفتیم![۱]

پس از چاپ این مطلب پاسخی از سوی جهرمی به روزنامه واصل شد. متن کامل پاسخ ایشان به نقل از روزنامه جامعه چنین است:

- در شماره‌های ۲۰ و ۲۱ روزنامه جامعه صفحه «۱۶» موضوعی تحت عنوان صدروز با خاتمی (خاطرات یک خبرنگار) درج شد، از آنجاکه بعضی از مطالب آن در خصوص اینجانب بوده لازم دانستم چند سطری بنویسیم:

۱ـ خاطره‌نویسی با «داستان سرایی» متفاوت است. کسی که خود را موظف به بیان وقایع

اولین شب‌نامه!

«سخنرانی آقای خاتمی در دانشگاه شیراز با استقبال بی‌نظیری مواجه شد. بیش از پنج‌هزار نفر دانشجویان و مردم مشتاق در تالار فجر کوی ارم دانشگاه شیراز و فضاهای اطراف آن، سخنان آقای خاتمی دربارهٔ «احترام به انتخاب مردم» را شنیدند. و با ابراز

می‌داند باید مطالب را بدون «تحریف» و یا «حساسیتهای جناحی» صرفاً برای ثبت و ضبط در تاریخ ارائه دهد.

۲ـ کاتب یا مورخ یا خاطره‌نویس، در معرفی افراد ضرورتاً باید اطلاعات کافی داشته باشد تا این دستمایه از «دروغ» و القای «شبهه» تبری و حقایق را تبیین کند.

۳ـ اینکه در این خاطره‌نویسی بیان شده: «استفاده از امکانات دولتی و اینکه شایع شده بود، یک هفته قبل از برگزاری انتخابات در ساختمان استانداری فارس صندوقهای رأی به نام یکی از نامزدها پیدا شده است) آیا خاطره‌نویس مدارکی دال بر گفته‌هایش دارد؟ و می‌تواند این مدارک را ارائه دهد؟

باید توجه داشت که آن شخصی که در مورد «صندوقهای رأی» چنین اظهاراتی را کرده بود به دلیل فقدان «ادله» و «مدرک» رسماً عذرخواهی کرد، اگر این شخص محترم «خاطره‌نویس» مدارکی دارند ارائه کنند تا حقایق موثق و خلل ناپذیر باشد.

۴ـ ایشان به سابقه «مدیریت» سیاسی اینجانب اشاره کرده‌اند، ولی اشاره نکرده‌اند که در طول ۱۸ سال مدیریت سیاسی با همه وزرای محترم کشور با گرایش مختلف «جناحی» و «سیاسی» در حدود «قانون»، «مقررات» و شرح وظایف همکاری داشته‌ام و اصلاً بحث «انساب» و «قومیت» مطرح نبوده است و تنها محرکه اصلی برای ما خدمت به جامعه بوده است.

۵ـ خاطره‌نویس محترم به چه استنادی نسبت به «فامیلی» اینجانب به جناب حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق‌نوری داده‌اند و به آن پرداخته‌اند؟! آیا به گفته خودشان از اوائل دهه شصت تا کنون فقط جناب آقای ناطق‌نوری وزیر کشور بوده‌اند؟!

۶ـ به خاطر حرمت جناب حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای خاتمی صلاح نمی‌دانم مطالبی که آن شب در مهمانسرای استانداری با هم در میان گذاشتیم بیان کنم، چون این گونه قضایا را بسیاری فرعی می‌دانم.

احساسات کم‌نظیری از سخنان ایشان استقبال نمودند.

شاید اولین حرکتهای علنی مخالفان حضور آقای خاتمی در انتخابات، از مسجدجامع شهرک سعدی شیراز شروع شد. در شامگاه سه‌شنبه ۱۴ اسفند ۷۵ هنگامی که آقای خاتمی در جمع مردم منطقه سعدیه شیراز در آن مسجد حضور یافت، اعلامیه‌هایی در مخالفت با عملکرد او در دوران تصدی‌اش بر وزارت ارشاد پخش شد و موزع آن خیلی سریع در میان کوچه‌های تاریک اطراف مسجد گم شد. بعد از آن بود که تحرکات مخالفان آقای خاتمی در قالب انتشار اعلامیه‌ها و جزوات و نشریات، شکل جدی به خود گرفته و فعالیتهای انتخابات وارد عرصه جدی و نفس‌گیری شدند. هرچند که مسبّبین نشر این اعلامیه‌ها بعدها شناسایی شدند، اما آن شب واکنش مردم نسبت به متن آن اعلامیه‌ها در مسجد شهرک سعدی منفی بود. چه، پیرمردی محترم بهمراه چند نوجوان با آرامش اعلامیه‌ها را از سطح مسجد جمع‌آوری نمودند.

•

نفوذی در بین هنرمندان!

پنجشنبه صبح قرار بود با اتومبیل از شیراز به سمت بوشهر حرکت کنیم. قبل از آن آقای خاتمی دیدارهایی با روحانیون و مردم در صحن حرم حضرت شاهچراغ علیه‌السلام انجام داد. آقای عبدالرسول وصال که در سفر به فارس جزو هیأت همراه آقای خاتمی بود، به لحاظ مسئولیتهایی که قبلاً در نهادهای فرهنگی استان فارس داشت پیشنهاد داده بود که هنرمندان فارس را برای دیدار با آقای خاتمی

جمع کند.

تعداد هنرمندانی که حاضر شده بودند به رغم تهدیدات مستقیمی که از طرف مسئولان مربوطه شده بودند، در این دیدار حاضر شوند کم نبود. اما بخاطر ناهماهنگی در اعلام محل دیدار، عده‌ای از هنرمندان به محل اقامت رفته بودند و عده‌ای از آنها به شاهچراغ آمده بودند و اگر اصرار آقای وصال نبود، همین تعداد اندک هم از دیدار آقای خاتمی محروم می‌شدند.

به هر روی، آقای خاتمی در یکی از حجره‌های حرم، در رابطه با حضور هنرمندان در عرصه توسعه و سازندگی سخن گفت و سپس در حالی که سوار اتومبیل می‌شد تا به بوشهر سفر کند، با هنرمندان و آقای وصال دست داد و خداحافظی کرد. اما نمی‌دانم چرا فکر کرد که من هم جزو هنرمندان بوده‌ام - یا نمی‌دانم چه هنری در من دیده بود - که با من نیز خداحافظی کرد و سوار شد و رفت.

من البته به همراه رجبعلی خسروآبادی و حسین طوسی سوار اتومبیل دیگری شدیم و پشت‌سر ایشان حرکت کردیم.

اما تا به نورآباد ممسنی برسیم. این دوستان کلی سربه‌سرم گذاشتند که: «آنقدر در محل اقامت نبودی و همه این مدت به خانه خودت رفتی که آقای خاتمی فکر نکرد جزو همراهان هستی!» و به من می‌گفتند «تو در بین هنرمندان نفوذی بودی!!» اما جالب این بود که در نورآباد ممسنی، وقت ناهار، وقتی به طور اتفاقی کنار آقای خاتمی قرار گرفتم. ایشان بازهم به اشتباه مرا مورد لطف قرار دادند و گفتند: «شیراز عجب هنرمندان با معرفتی دارد، شما زحمت کشیدید تا اینجا هم

آمده‌اید تا مرا بدرقه کنید؟» و من هیچ نگفتم!

خاک راهت توتیای...

وارد نورآباد ممسنی در استان فارس که شدیم، از بیست کیلومتری مورد استقبال مردم خوب و خونگرم آن شهرستان قرار گرفتیم. جلوی کاروان اتومبیلهای مستقبلین، یک لندرور حرکت می‌کرد که یک بلندگوی بزرگ بالای آن نصب شده بود و مردی در آن با شعرها و شعارها مردم را به حضور در مسجد جامع نورآباد دعوت می‌کرد، تا مستمع سخنان آقای خاتمی باشند.

آقای خاتمی چندبار پیغام فرستاد که بگویید این کار لازم نیست. اما آن بنده خدا ظاهراً از جان مایه گذاشته بود! او آنقدر گفت: «خاک راهت توتیای چشم ماست! خاتمی، تو سیدمایی، خوش‌آمدی به شهر ما...» و آنقدر گفت که بالاخره به نفس‌نفس افتاد. و قبل از آنکه دیگر به کلی از شعار دادن دست بکشد، از فرط خستگی به اشتباه افتاد و شعرش را اشتباهی خواند. گفت: «**خاتمی، خاک چشمت توتیای راه ماست**»!... و قبل از آنکه کسی از او بپرسد کدام خاک و راه؟ بلندگویش از کار افتاد!

مثل یک دریای آرام!

در سفرها گاهی پیش می‌آمد که علاوه بر تهیه و تنظیم خبرها، کارهای دیگری نیز نصیبیم می‌شد که انجام دادن آنها را به هیچ عنوان دون شأن خود نمی‌دانستم. بعدها گاهی پیش می‌آمد که نامه‌های

مردم خطاب به خاتمی را از آنها می‌گرفتم، یا در تشکیل تور امنیتی یا کمربند انسانی، با محافظان و سایر اطرافیان خاتمی همکاری می‌کردم و بعدها که حتی کار به درگیری (در مسجد حوض لقمان مشهد) هم کشیده شد، در حفاظت فیزیکی هم به کمک دوستان شتافتم.

هر کدام از این نقشها که ایفای آنها به فراخور شرایط نصیب من می‌شد، جذابیت مخصوص خود را داشت، که در طول یادداشتهای «صدروز با خاتمی» نمونه‌های جذابی از هر مورد را خواهم آورد. اما یکی از جذابترین همهٔ این موقعیتها، همان موقعیت خبرنگاری و پرسشگری بود. الزاماً نباید خبرنگار باشی تا وقتی از لذتها، خطرات و خاطرات خبرنگاری سخن گفته می‌شود، آن را به وضوح درک کنی. در مقام یک خوانندهٔ دقیق و پیگیر هم می‌توان در درک شرایط شغلی خبرنگاری توفیق داشت. من در موقعیت خبرنگاری، هیچگاه از حس دوگانه آن و جاذبه و دافعه توامان این شغل فراغت خاطر نداشته‌ام. و واقعاً هرچه بیشتر اندیشیده‌ام، کمتر به نتیجه رسیده‌ام که حرفهٔ خبرنگاری را دوست دارم یا از آن متنفرم؟! اما در یک چیز اطمینان دارم: خبرنگاری، یک حرفه سخت و سهل و زیان‌آور و در عین‌حال دوست داشتنی است!! همه با هم! آقای خاتمی چندبار با من بعنوان خبرنگار در طول این سفرها برخورد مستقیم کرده است که هر کدام یا شیرین یا تلخ بوده‌اند. چندبار به وضوح دیدم که موقعی که او در حال ایراد سخنرانی بود و من - یا خبرنگاری دیگر - در حال تندنویسی سخنانش بودیم، در همان حالت، نگاهش روی قلم و دستان ما خیره

مانده است. گاهی که نگاهش لو می‌رفت، بلافاصله بعد از سخنرانی همه محبت خود را جمع می‌کرد و می‌گفت: «خسته نباشید».

خاتمی یکبار در سفر مشهد، وقتی متن تنظیم شدهٔ سخنانش را قبل از مخابره به تهران نشانش دادم، به خاطر بی‌دقتی‌ام عصبانی شد و سر من داد کشید و البته حق نداشت آنطور فریاد بکشد. حتی اگر قرار باشد در آینده نزدیک رئیس یکی از قوای سه گانه کشور شود!! اما حق داشت عصبانی شود. چون حرفهای حساس او در پاسخ به کسانی که «نگران تکرار مشروطیبت» بودند را با نثر تندی تنظیم کرده بودم و او به درست مدعی بود که در سخنانش ملایمتر و منطقی‌تر پیرامون آن مسأله صحبت کرده است.

اما خاتمی ساعتی بعد از عصبانیتش از من دلجویی کرد. البته دلجویی به شیوه خودش؛ لحظاتی بعد از اینکه یکی از بزرگترین اتفاقات روزهای انتخابات - درگیری در مشهد - رخ داده بود، و عصبیت و اضطراب و نگرانی و هیجان، بسیاری از اطرافیان را فرا گرفته بود، او با آرامش و مهربانی به من گفت: «مرا به خاطر عصبانیتم ببخشید». و آرامش او در آن فضای هیجانی بسیار دلچسب و اطمینان بخش بود. درست مثل یک دریای آرام.

صبوری پدرانه بر تندخوییها

در نورآباد ممسنی، فرصت کوتاهی برای استراحت و نماز و ناهار داشتیم، تا پس از آن آقای خاتمی برای مردم در مسجد امام سجاد(ع) آن شهرستان سخنرانی کند. جمعی از معتمدین و مسئولان

شهرستان گرداگرد اتاق نشیمن فرمانداری نشسته بودند و همه منتظر ناهار بودیم. در این میان یک سروان نیروی انتظامی که مسئول منطقه انتظامی ممسنی بود حضور داشت. جوانی متدین به نظر می‌رسید. آقای خاتمی به دلجویی و احوالپرسی از او پرداخت و جوابهای کوتاه و مختصری شنید.

آقای خاتمی پرسید « در منطقه مشکلی ندارید و به لحاظ امنیتی مسئله‌ای ندارید؟» سروان جوان خیلی به اختصار گفت: «نه»! آقای خاتمی پرسید واحد انتظامی اینجا، منطقه است یا حوزه؟ سروان جوان گفت: «در همین مایه‌ها! هرچه هست خوب‌است!» آقای خاتمی پرسید «درجهٔ شما ظاهراً سروانی است؟» سروان جوان گفت: «در همین مایه‌ها! هرچه هست کافی است!» آقای خاتمی گفت: «انشاالله موفق هستید؟!» سروان جوان گفت: «آن را باید فرماندهان تشخیص دهند!» آقای خاتمی پرسید: «چندنفر پرسنل دارید؟» سروان جوان گفت: «هستند! به میزان کافی!» و بعد خیلی صریح گفت: **«حاج آقا این اطلاعاتی که شما می‌خواهید بدانید محرمانه است و من مجاز نیستم به شما پاسخ بدهم و آنها را فاش کنم!»**

آن سروان جوان چرا چنین پاسخ می‌داد؟ آقای خاتمی چه واکنشی نسبت به طرز رفتار او نشان می‌داد؟ اینها سؤالات ذهن ما بود در آن لحظات. لحظاتی که نمی‌دانم به جای چه کسی، اما در هر حال بسیار خجالت می‌کشیدیم.

لحظاتی بعد که عازم محل سخنرانی بودیم، آقای خاتمی مانند پدری بزرگوار که فرزند تندخویی را کریمانه می‌بخشد، در حال

خداحافظی موقت از جمع مسئولان شهرستان، مقابل سروان جوان درنگ کرد و او را پدرانه در آغوش کشید. فرزند تندخو، از لطف پدر استقبال کرد و پیشانی خاتمی را بوسید، چندین‌بار!

در حال خروج از شهرستان ممسنی، آخرین اتومبیلی که تا کیلومترها دور از شهر، بدرقه‌مان کرد و با چراغ گردانی که داشت، اتومبیل آقای خاتمی را اسکورت می‌کرد، متعلق به سروان فرمانده منطقهٔ انتظامی ممسنی بود. او در آخرین حد نهایی حوزه استحفاظی‌اش توقف کرد، پیاده شد و به احترام مرد بزرگواری که به سمت بوشهر می‌رفت، خبردار ایستاد.

ای کاش رئیس جمهور نبود...

آقای خاتمی به هرکجا که می‌رفت، در برابر ارزشهای مردمی و تاریخی آن شهر خضوع و فروتنی ابراز می‌داشت. در فاصله کوتاه بین شهرها، او به مطالعه درباره پیشینه تاریخی و فرهنگی و مبارزاتی شهری که می‌رفتیم، می‌پرداخت. این مطالعه‌ها سبب می‌شد تا وقتی سخن آغاز می‌کند، اهل آن شهر از حس احترام خاتمی نسبت به ارزشها و اعتقاداتشان حظ ببرند.

دوستانی که سالها با آقای خاتمی کار کرده بودند، بیمناک بودند که فشردگی زمان‌بندی سفرها ایشان را خسته کند، اما فشردگی برنامه‌ها هیچوقت خاتمی را از رعایت نکات ظریفی که حس احترام مردم را برمی‌انگیخت، غافل نکرد. کرنش خاتمی به ارزشهای بومی، شخصیتهای مبارز سیاسی، ذخایر فرهنگی و تاریخی و اعتقادات

مردمی نقاط مختلف‌کشور، در طول سخنرانی کوتاهش، حس احترام و ارادت را در مردم و مستمعان برمی‌انگیخت. در این میان خاتمی مجموعه رفتاری داشت که تعبیر من از آنها «زیبایی شناسی» اوست. انصافاً او به درجه‌ای از خلوص دست یافته که رفتارهایش، ذات انسانی دیگران را جذب می‌کند و اگر در این بخش به قسمتهایی از زیبایی‌شناسی خاتمی اشاره می‌کنم، به این علت است که در طول مشاهداتم بارها و بارها تأثیرات عمیق رفتار و سخنان او را بر روی آدمهای مختلف دیده‌ام‌و برایم عجیب بود که چگونه می‌توان در طول یک دیدار یک ساعته، اینچنین در قلوب آدمها رخنه کرد؟

آقای خاتمی «همه» را می‌بیند. از وقتی که از اتومبیل پیاده می‌شد تا وقتی که وارد مسجد یا دانشگاه محل سخنرانی می‌شد و پشت تریبون قرار می‌گرفت و حتی در حین سخنرانی، «همه» را می‌دید. او نشان می‌داد که تو را که گوشه‌ای از خیل مردم ایستاده‌ای و نگاهش می‌کنی، دیده است! و هیچگاه سعی نمی‌کرد نشان دهد که دیگران را ندیده است. کاری که ظاهراً نشانه رفتار بزرگان و نوعی اسباب بزرگی محسوب می‌شود. او وقتی سخن خود را آغاز می‌کرد، با فروتنی از نیکان تاریخ و فرهنگ آن شهر یاد می‌کرد. خاتمی نشان می‌داد که «همه» را می‌بیند. مرا، تورا، و تاریخ و فرهنگ و گذشته ما را. او معمولاً در شروع سخنرانی‌اش، مانند گویندگان فیلمهای مستند ارزشمندی سخن می‌گفت که قرار است در نیم ساعت یا کمتر، از لایه‌های سطحی زندگی به عمق وجود آدمی رخنه کند. از حافظ و سعدی و ملاصدرا شروع می‌کرد و می‌رسید به «شأن و کرامت انسانی افراد» و اینکه «هر

کسی در چارچوب این نظام زندگی می‌کند حق دارد اظهارنظر کند و...»
جالب آنکه در تشریح برنامه‌هایش در شهرهای مختلف، چیزی از مطالب را عوض نمی‌کرد. مثلاً دربارهٔ توسعه یا قانونگرایی یا جامعه‌مدنی یا حقوق فردی، همانطور در شهر دلوار بوشهر سخن می‌گفت، که در دانشگاهی در تهران یا شیراز. درباره کرنش خاتمی به مبانی ارزشی و اعتقادی فرهنگ و تاریخ شهرهایی که می‌رفتیم می‌گفتم. در سفر به شهرهای استان فارس و بوشهر، که در روزهای اسفند سال ۷۵ انجام شد، کرنش و احترام او به فرهنگ‌سازان و تاریخ سازان نقاط کشور نیز آغاز شد.

او در شیراز با خانواده شهیدان اعتمادی و اوجی دیدار کرد. در مسجد قبای شیراز پیرامون شهید و شهادت سخن گفت. در لارستان با دانشمند اسلامی حجت‌الاسلام سیدمجتبی موسوی لاری ملاقات کرد. در دلوار به رئیسعلی دلواری و در بوشهر به مجتهدان بزرگ آن خطه سیدعبدالله بلوری، علم‌الهدی و شیخ محمد برازجانی ادای احترام کرد. آقای خاتمی در دشتستان نیز یاد شهید گنجی مسئول خانه فرهنگ ایران در پاکستان را که از آن خطه برخاسته بود، گرامی داشت. و اینهمه احترام به گذشتگان، خاتمی را نزد مردم آن خطه‌ها هرچه بیشتر قابل احترام می‌کرد.

«زیبایی شناسی خاتمی» یک برنامه روانی تبلیغاتی نبود. به عقیده من این زیبایی شناسی، برخاسته از اعتقادی بود که او به حرفهایی که می‌زد داشت. و چنین بود که بعدها در فاصلهٔ یک ساعت حضورش در مسجدی در مشهد، بی‌آنکه فرصت سخنرانی توسط مخالفان بیابد، با

رفتار متواضعانه‌ای که بروز داد، توانست بیش از پیش در دلهای آنانی که سکینه و وقار و متانت او را در برابر مخالفان دیدند، رخنه کند. (که در جای خود آن را شرح خواهم داد). شاید راز زیبایی شناسی مردانی چون او، عمل به دستورات اخلاقی اسلام باشد. من بارها و بارها در آن روزها از مردم می‌شنیدم که می‌گفتند سیدمحمد خاتمی، سید خلف فاطمی است. چه، مردم رفتار و منش اسلامی او را دیده بودند. اگر بخواهم این بحث را ادامه دهم بازهم باید آرزو کنم که ای‌کاش او اینک رئیس‌جمهور نبود، تا این نوشته‌ها رنگ تملق نگیرند، که البته آرزویی خودخواهانه و محال است.

از مهمانسرا بروند!

در یادداشتهایم از آنروزها، جایی به شکل تلگرافی نوشته‌ام «خاتمی عصبانی از پذیرایی دولتی» و باز نوشته‌ام «باید از مهمانسرا بروند!» اینها مربوط به ماجرای شب دوم اقامت در استان بوشهر بود که موجب شد برای اولین بار آقای خاتمی را عصبانی ببینم.

مجموعه رفتارهای کنایه‌آمیز و تحقیر کننده از سوی برخی مسئولان استانهای فارس و بوشهر، بالاخره آقای خاتمی را عصبانی کرد. هرچند که او هنوز هم بسیار دیرتر از همهٔ ما از این رفتارها عصبانی شده بود. جالب آنکه این رفتارها (مستقیم یا غیرمستقیم) از جانب کسانی سرمی‌زد که تا چند روز قبل، از حضور آقای خاتمی در صحنه انتخابات استقبال کرده بودند و نگرانی‌شان از بابت سرد شدن تنور انتخابات از بین رفته بود!

در دومین شب اقامتمان در مهمانسرای استانداری بوشهر، کسی از جانب یکی از مسئولان آمد و با مسئول ستاد انتخاباتی آقای خاتمی در بوشهر که مسئولیت‌پذیرایی از ما را به‌عهده داشت، درِ گوشی صحبت کرد. این پچ‌پچ، خیلی زود اوج گرفت و ناگهان مسئول ستاد لب به اعتراض باز کرد. کمی بعد مطلب به آقای خاتمی هم منتقل شد. ظاهراً از «بالا» گفته بودند، آقای خاتمی و همراهان باید هر چه سریعتر- امشب- از مهمانسرای استانداری به محل دیگری بروند! استدلال هم این بود که استفاده ایشان از امکانات دولتی برای سفرهای تبلیغاتی جایز نیست و الخ... نکته جالب این بود که قبلاً استانداری از آقای خاتمی و همراهان دعوت کرده بود تا برای اقامت به مهمانسرا بروند. و جالب‌تر اینکه در بین نامزدهای انتخابات، ظاهراً فقط استفاده آقای خاتمی از امکانات دولتی جایز نبود!!

آقای خاتمی گفت: «ما همین‌جا می‌مانیم، می‌خواستند از اول این فکر را بکنند». و ماندیم. اما از سفرهای بعد، دستور اکید آقای خاتمی به ستادهای شهرستانها این بود که محل اقامتی را مهیا کنند که دولتی نباشد. و دیگر حتی حاضر نشد بعنوان مشاور رئیس‌جمهور و عضو شورایعالی انقلاب فرهنگی هم، دعوت مراکز دولتی را برای اقامت در سفرها قبول کند و یا در مهمانسرای دولتی اقامت کند. چنین بود که در سفرهای بعد گاهی پیش می‌آمد که در منزل مردم خوبی اقامت می‌کردیم که مشتاقانه پذیرایمان بودند. و مردم خونگرم و میهمان نواز که مشتاق پذیرایی از سیدمحمد خاتمی بودند، در نقاط مختلف کشور کم جمعیتی نبودند، روز دوم خرداد سال ۷۶ معلوم شد که

مشتاقان آقای خاتمی چیزی بالغ بر بیست‌میلیون نفرند. بلکه هم بیشتر!

درباره خسروجردی، مخملباف و دیگران!

حسین خسروجردی را بیشتر به عنوان طراح و گرافیست می‌شناسند، واقعیت این است که خسروجردی از آندسته هنرمندانی است که به مشی فکری خود وفادار مانده و کارهایش مبتنی بر ایده و عقیده است.

شنیدم که می‌تواند به محسن مخملباف دسترسی سریع پیدا کرده و او را برای شرکت در مصاحبه راضی کند. به همین خاطر وقتی خسروجردی را برای اولین بار دیدم، از او خواستم که برای انجام مصاحبه با مخملباف به من کمک کند. همین باعث شد تا بعد از آن هر وقت به ستاد می‌آمد، به سراغش بروم. هر بار که می‌آمد، طرحی و پوستری را که از آقای خاتمی طراحی کرده بود زیر بغل داشت و با تواضع آن را بر دیواری نصب می‌کرد، تا دوستان آقای خاتمی آن را ببینند و نظر خود را دربارهٔ آن بدهند.

او حدود ۴ پوستر نفیس طراحی کرد که یکی از آنها، تصویر سیاه و سفیدی از چهرهٔ آقای خاتمی بود که در پشت سرش پرچم سه رنگ ایران جلوه‌گر بود و رنگهای پرچم در زمینهٔ سیاه و سفید پوستر، به شدت می‌درخشید.

بالاخره مخملباف را دیدم و مخملباف گفت که مدتهاست منتظرم بدانم چه وقت بایستی اقدام کنم؟ اما به عقیده تصمیم‌گیرندگان در ستاد، مخملباف، کسی بود که بایستی چنانچه انتخابات به دور دوم

کشیده شود، از آن استفاده کرد. در واقع شلیک مخملباف، شلیک آخرین مهمّات یک توپخانه تبلیغاتی محسوب می‌شود. با این حال نوشته‌ای از محسن مخملباف دربارهٔ انتخابات به دست ما رسید که جمله بسیار معروف و گویایی در آن بود. مخملباف نوشته بود: **«رویکرد هیجان‌انگیز مردم ایران، از سیاستمداران به بزرگ پایمرد فرهنگی، تبلور یک درد مشترک است. از همین رو با مردم ایران به آقای سیدمحمد خاتمی رأی می‌دهم».**

ظهور و سقوط بهمن!

«گروه شش» تا ابتدای سال ۷۶ نتوانستند به سوی آقای خاتمی متمایل شوند. کارگزاران سازندگی در آن روزها وضعیت پیچیده‌ای داشتند و تکلیفشان با انتخاباتی که کمتر از نود روز دیگر برگزار می‌شد و طی آن عالیترین مقام اجرایی کشور انتخاب می‌شد، معلوم نبود! آنها قبلاً از سوی جامعه روحانیت مبارز تهران که خود را پیروز بلامنازع انتخابات می‌دانست، طرد شده بودند و محافظه‌کاران حتی حاضر به مذاکره با آنان نیز نشده بودند. تلاش کارگزاران برای قانع کردن دکتر حسن حبیبی، دکتر حسن روحانی و دکتر علی‌اکبر ولایتی برای نامزدی اختصاصی آن گروه نیز ناکام مانده بود. سال ۷۵ درحالی به پایان می‌رسید که گروه کارگزاران سازندگی، عقب‌تر از همه گروهها و تشکلهای سیاسی، هنوز نتوانسته بودند در فضای موجود جایی اشغال کنند و حرفی برای گفتن داشته باشند. به اعتبار خبرنامه گروههای خط امام، گروه کارگزاران سازندگی در مذاکراتی

که با آقای خاتمی انجام داده بودند، نتوانسته بودند در قبال حمایت از او، وی را متعهد و مدیون به شروطی کنند که توقع‌اش را داشتند. آقای خاتمی بارها و بارها تأکید کرده بود که وامدار هیچ گروهی نخواهد بود و پذیرش این واقعیت تلخ برای کارگزاران سازندگی بسیار سنگین بود که حتی در قبال حمایت از نامزدی آقای خاتمی که آن روزها امکان پیروزی‌اش ضعیف بود.

با این وصف، از همان‌روزها می‌شد تصور کرد که در صورت پیروزی آقای خاتمی در انتخابات، وزیر ارشاد کابینه او کسی نخواهد بود جز سیدعطاالله مهاجرانی. پیشینه مشترک او با آقای خاتمی و تأثیری که بر فضای انتخاباتی می‌گذاشت، این احتمال را تقویت می‌کرد. امّا اگر امروزه بتوان مهاجرانی را وزیر موفق کابینه آقای خاتمی محسوب کرد، در عوض به سختی می‌توان او را در عرصه اجرایی امور فرهنگی، یک «مدیر مسئول» موفق مطبوعات نیز به حساب آورد. شاهد این مدعا، ظهور و سقوط «بهمن» اوست که در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، در سال ۱۳۷۴ به‌عنوان ابزار تبلیغاتی گروه کارگزاران به عرصه آمد و بلافاصله پس از انتخابات، از جرگه انتشار خارج شد.

آقای مهاجرانی در فروردین و اردیبهشت سال ۷۶ تصمیم گرفت تا «بهمن» را مجدداً راه‌اندازی کند و از نامزد مورد حمایت کارگزاران پشتیبانی کند، امّا اتفاقاتی در حاشیه این راه‌اندازی مجدد روی داد که برای شرح آنها، کمی به سابقه تأسیس «بهمن» از ابتدا و همکاریهای نویسنده این سطور با آن اشاره می‌کنم. و اینک «بهمن» ۷۴.

بهمن، فقط تا ۹ شماره!

سال ۷۴ به دعوت آقای مهاجرانی از شیراز به تهران آمدم تا در تولد و حضور «بهمن» شرکت کنم. «بهمن» در آغاز، نشریه‌ای نو و حرفه‌ای بود که در اندک زمانی، میانگین زمان مطالعه نشریات را نزد خوانندگان افزایش داده بود. مقالات جسورانه و تحلیلهای جذاب «بهمن»، نشانگر تسلط گردانندگان آن بود. اما من از شماره نهم به‌بعد، نتوانستم برای استفادهٔ نادرست «بهمن» از برخی چهره‌های فرهنگی که به سیاست روی آورده بودند و به نفع کارگزاران سازندگی بر علیه گروههای رقیب فحاشی می‌کردند، توجیهی منطقی بیابم و لذا همکاری‌ام را با «بهمن» متوقف کردم. به نظرم این کار، با اهدافی که مهاجرانی در روزهای اول راه‌اندازی «بهمن» تشریح می‌کرد، مغایرت جدی داشت و استفاده از تیغ دو دمی بود که روزی دیگر کارکردی غیر از این پیدا می‌کرد. چنانکه در جریان انتخابات ریاست جمهوری چنین هم شد. پس گزافه نیست اگر «بهمنِ» کارگزاران را مسئول غیرمستقیم فحشنامه‌ای بدانیم که روز اول خرداد سال ۷۶ بر علیه آقای سیدمحمد خاتمی نوشته و توزیع شد. چون نویسنده آن فحشنامه، قبلاً در موضعی کاملاً متفاوت، فحشنامه دیگری به نفع کارگزاران سازندگی و برعلیه غلبه جناح راست سنتی نوشته بود و «بهمن» نیز آن را در شماره نهم خود چاپ کرده بود. من برای جلوگیری از چاپ مقاله «خطابه‌هایی از چشم‌انداز وحشت» نوشته یوسفعلی میرشکاک در هفته‌نامه «بهمن» بسیار تلاش کردم و با آقای مهاجرانی صحبت کردم. اما پس از ناکامی از قانع کردن

مهاجرانی، «بهمن»را با همه علاقه‌ای که به آن داشتم ترک کردم.

مقاله مذکور یک متن رکیک بر علیه جناح راست بود. یوسفعلی میرشکاک در آن مقاله جناح مذکور را با وهابیون عربستان سعودی مقایسه کرده بود و هشدار داده بود که آنان در صورت پیروزی در انتخابات مجلس پنجم، استبداد مطلق و حکومت زور و خشونت را به ارمغان می‌آورند. او نوشته بود: **«سیدغرضی و سیدمهاجرانی و جناب محمد هاشمی و دکتر نوربخش و جناب کرباسچی و... در موقعیت کنونی مظلوم واقع شده‌اند و آزادگی و جنون من حکم می‌کند که جانب مظلومان را بگیرم حتی اگر به قیمت زندگیم تمام شود...».**

چاپ آن مقاله در «بهمن» البته هیچگاه به قیمت زندگی یوسفعلی میرشکاک تمام نشد، اما «بهمن» را در ذهن بسیاری از کسانی که تصور می‌کردند پدیده‌ای فرهنگی و روشنفکرانه است، میراند. بخصوص که «بهمن»، به فاصله کوتاهی بعد از برگزاری انتخابات مجلس پنجم، به کار خود پایان داد و توقف کرد. این توقف زودهنگام که می‌شد آن را پیش‌بینی کرد، موجب شد تا «بهمن» به عنوان یک ویژه‌نامه انتخاباتی تنزل یابد.

اما بحث که به اینجا رسیده است اجازه دهید دربارهٔ مطلبی که سخت آزارم می‌دهد چیزی بگویم. همهٔ ما وقتی متن نامهٔ سراسر هتاکی یوسفعلی میرشکاک خطاب به آقای خاتمی را در آخرین روزهای ماراتن انتخابات ریاست‌جمهوری خواندیم، سخت دل‌گرفته و غمگین شدیم. من آن روز گفتم که مسئول غیرمستقیم این نوشتنها و پرده‌دریهای سیاسی توسط عناصر فرهنگی، نشریهٔ «بهمن» است و

برای این ادعا، مستنداتی موجود بوده و هست. اگر «بهمن» در دوازدهم اسفندماه سال ۷۴ از «قلم تندو تیز و آتشفشان» میرشکاک تمجید نمی‌کرد، و از نامهٔ هتاکانه او در جریان جنگ قدرت به سود گروه کارگزاران استفاده نمی‌کرد، آیا بیانیه‌نویسی سیاسی اینچنینی، در مقاطع حساس بعدی تداوم می‌یافت؟ وقتی نامه میرشکاک خطاب به آقای خاتمی را که سراسر فحش بود خواندم، به یاد آوردم که «بهمن» در مقدمه مقاله «خطابه‌هایی از چشم‌انداز وحشت» چگونه دربارهٔ نویسنده آن تبلیغات کرده بود و از او چهره‌ای خلاف آنچه که بود ترسیم کرده بود. «بهمن» نوشته بود:

«ممکن است مثل همیشه برخی با تندی قلم او (میرشکاک) یا غلیان احساس او موافق نباشند. نباید فراموش کرد که میرشکاک شاعر است و هنرمند، همراه با تاری از خردمندی و پودی از احساس و تخیل، جامهٔ خلاقیت خود را می‌تند...»[1] و جامه خلاقانه میرشکاک دربارهٔ آقای خاتمی، آلوده به فحش و تهمت و ظلم بود. قصهٔ سوءاستفاده بعضی سیاستمداران از بعضی هنرمندان چیز تازه‌ای نیست. و لازم به گفتن هم نیست که این کار، بازی خطرناک با یک تیغ دو دم است.

به‌همین خاطر وقتی به یاد اصرارهایم به مدیرمسئول «بهمن»، دربارهٔ عدم استفاده از این تیغ دودم می‌افتم و به عواقب بعدی و خساراتی که به بار آورد می‌اندیشم، با همهٔ ارادتی که به آقای مهاجرانی دارم، نمی‌توانم او را به‌عنوان یک مدیر مسئول موفق در عرصه مطبوعات ارزیابی کنم. هر چند که او یکی از ذخایر فرهنگی

---

۱ - (بهمن ـ شماره نهم ـ ۷۴/۱۲/۱۲)

کشور باشد.

در جریان رقابتهای انتخاباتی ریاست‌جمهوری (اوایل سال ۷۶) مهاجرانی برای راه‌اندازی مجدد هفته‌نامه بهمن، اول از همه به سراغ دوستانی رفت که قبلاً در انتشار «بهمن» با او همکاری کرده بودند، اما بخاطر پیش‌شرطهایی که برای آنان گذاشته بود، آنان حاضر به همکاری مجدد با او نشدند. ظاهراً یکی از شرطها این بود که مطالب «بهمن» بدون شناسنامه و بدون ذکر نام نویسندگان چاپ شود و شرط بعدی این بود که برخلاف رویه گذشته، نگاه «بهمن» به مسائل سیاسی و انتخاباتی، نگاهی مثبت و غیرانتقادی و مسالمت‌جویانه باشد.

بعد از اینکه مذاکره با گروه اول نتیجه نداد، یک روز شنیدیم که یکی از دوستان با آقای مهاجرانی بر سر منتشر کردن «بهمن» به توافق رسیده است. به خاطر شناختی که از او داشتم، حیفم آمد که در جواب مشورتی که با من کرد، مطالبی را که لازم بود به او نگویم.

گفتم: «ظاهراً مراد آقای مهاجرانی از انتشار دوباره «بهمن»، تهیه یک بروشور تبلیغاتی به نفع آقای خاتمی است و اجازه نخواهد داد اخبار انتخاباتی موثق از رقبا را هم در آن منعکس کنید». اما برخلاف من، آن دوست ظاهراً آدم خوش‌بینی بود. بالاخره هفته‌نامه بهمن منتشر نشد. آن دوست هم بعد از آنکه چند بار مطالب و اخبار انتخاباتی‌اش توسط آقای مهاجرانی خط خوردند، از صرافت ادامه کار افتاد. آنچه شایع بود این نکته بود که مهاجرانی گفته است: بهتر است «بهمن» وارد منازعه مطبوعاتی روزهای انتخابات، آن هم به

سود آقای خاتمی، نشود!

«بهمن»، هفته‌نامه‌ای بود که می‌توانست باشد، اگر محافظه‌کاری بیش‌ازحد مدیرمسئول آن اجازه می‌داد تا در عرصهٔ فعالیتهای سالم مطبوعاتی سال ۷۵ وارد شود و حضور یابد.

داغ شدن تنور و سوختن نان!

پیش از داغ شدن تنور انتخابات، آقای ناطق‌نوری در مصاحبه‌ای با مجله صبح (آذر ۷۵) دربارهٔ حضور نامزدهای احتمالی انتخابات ریاست‌جمهوری گفته بود: «**بعضی‌ها جداً اعلام حضور کرده‌اند و بعضی‌ها هنوز اعلام نکرده‌اند، بعضی‌ها ممکن است اعلام هم نکنند و بعضی‌ها بعداً احساس تکلیف شرعی بکنند. چون تکلیف شرعی هم یک دفعه احساس نمی‌شود. هرچه به انتخابات نزدیکتر می‌شویم، احساس تکلیف شرعی بیشتر می‌شود!**».

چندی بعد آقای ناطق‌نوری که با امتناع مهندس موسوی، رقیب بلامنازع عرصه انتخابات آینده بود، «خاضعانه» از دیگران خواست تا زودتر تکلیف شرعی را احساس کنند و تنور انتخابات را گرم کنند! هرچند این فراخوان او از سوی رقبا، به یک «ژست سیاسی» تعبیر شد! از سوی دیگر طولی نکشید که کیهان و سایر روزنامه‌های روز ۱۳ اسفندماه نوشتند که آقای ناطق‌نوری از طرفداران نامزدهای انتخابات خواسته است تا تنور انتخابات را طوری داغ نکنند که نان بسوزد! او گفته بود: «**داغ کردن تنور انتخابات و حضور جدی داشتن، باید به‌گونه‌ای نباشد که حالا نان را بسوزاند!**» و بعد به عنوان رئیس

مجلس از طرفداران نامزدها خواسته بود از تریبون مجلس برای تبلیغات له یا علیه همدیگر استفاده نکنند. شاید علت اصلی نگرانی برای سوختن نان، این نکته بود که در اسفندماه، جمع نامزدها و مدعیان ریاست‌جمهوری روزبه‌روز بیشتر می‌شد.

شوک بزرگ!

در میانه سال ۱۳۷۵ در حالی که بحث انصراف مهندس موسوی بحث روز محافل بود، روزنامه‌های ۲۷ آبان خبر از احتمال کاندیداتوری حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی دادند. هرچند باز از جانب مخالفان سعی می‌شد تا این احتمال نیز قبل از جدی شدن منتفی گردد.

محمدرضا باهنر در شماره دی‌ماه بولتن تشکلهای همسو (مؤتلفه) گفت: «**پس از امتناع مهندس موسوی، مجمع روحانیون مبارز تلاشهای زیادی کردند تا آقای خاتمی را به عنوان کاندیدای خود معرفی کنند، ولی ایشان نیز کاندیداتوری را نپذیرفته است و احساس می‌شود مجمع روحانیون از معرفی کاندیدا مأیوس شده باشد**». اما از طرفی همه نگران تنور انتخابات بودند که ظاهراً دیگر نمی‌شد در آن نانی پخت!

چندی بعد روزنامه انگلیسی زبان «ایران نیوز» در شماره چهارشنبه ۱۹ دی ماه شرح ماجرای آن ۳ ماه را از زبان حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی نقل کرد. آقای کروبی، در این مصاحبه گفت: «**پس از آنکه مهندس‌میرحسین موسوی از نامزد شدن منصرف شد، ما گفتگوهای زیادی را در زمینه نامزد شدن دکتر خاتمی انجام دادیم، لیکن**

ایشان هنوز پیشنهادات ما را بررسی می‌کند و پاسخ قطعی نداده است».

اما تنها چندروز بعد، حضور آقای خاتمی در عرصه رقابتهای انتخابات ریاست جمهوری قطعی شد. حضوری که در پس خود حمایتهای بسیار اقشار مختلف مردم را در پی داشت. روز دهم بهمن آقای خاتمی به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: «**پیشنهاد و اصرار محبت‌آمیز کسانی که خیرخواه نظام هستند، مرا واداشت پس از بررسی و تأمل فراوان در این عرصه مهم ظاهر شوم».**

چندروز بعد خانم زهرا رهنورد در دانشکده فنی تهران از کاندیداتوری آقای خاتمی ابراز خرسندی کرد و گفت: «**با به صحنه آمدن دکتر خاتمی از سوی بخشی از بهترین یاران امام، یارانی که چند سال اعتکاف تفکر آمیز سیاسی داشتند، تنوع خوبی برای انتخابات ریاست جمهوری بوجود آمده است».**

خانم رهنورد که سخنان او از جمله در روزنامه سلام ۱۸ بهمن منتشر شد، حضور سیدمحمد خاتمی در عرصه انتخابات ریاست جمهوری را مانع انحصار قدرت توسط یک جناح دانست.

چندی بعد فضای انتخابات گرم و پرشور و نشاط شد، آنچنان که دکتر مصطفی معین قبلاً در گفتگو با سلام ۱۴ بهمن نوید آن را داده بود. معین وزیر سابق فرهنگ و آموزش عالی گفته بود: «**حضور حجت‌الاسلام‌والمسلمین خاتمی به عنوان شخصیت مبرز حوزوی و دانشگاهی، فضای انتخابات ریاست جمهوری را پرشور و نشاط خواهد کرد».**

از روز بعد از اعلام رسمی نامزدی آقای خاتمی، شخصیتهای

سیاسی از جناحها و گرایشهای مختلف به اظهارنظر در این‌باره پرداختند. فصل مشترک همه این اظهارنظرها، شخصیت شناخته شده و مدیریت سیدمحمد خاتمی بود که هیچکس نتوانست از آن رد شود و سخنی نگوید.

محمدرضا باهنر نماینده مردم تهران و عضو هیأت رئیسه مجلس گفت: «**با ورود دکتر خاتمی، انتخابات ریاست جمهوری جدی‌تر و موجب حضور بیشتر مردم در پای صندوقهای رأی می‌شود**». وی همچنین از دکتر خاتمی به عنوان یکی از چهره‌های برجسته فرهنگی و مشهور کشور نام برد. در همین روز، سلام از قول علیرضا محجوب نماینده مردم تهران و دبیرکل خانه کارگر نیز نوشت: «**ورود دکتر خاتمی به عرصه انتخابات، تأثیر بسزائی در افزایش آرای شرکت‌کنندگان در انتخابات خواهد داشت**». وی دکتر خاتمی را مورد احترام همه کشور دانست.

فضای هرچه شفاف‌تر

شاید رمز موفقیت آقای خاتمی را بتوان در این اندیشه او جستجو کرد که در دیدار روز اول اسفند ۷۵ با جمعی از روحانیون و دانشگاهیان اصفهان ابراز کرد. آقای خاتمی به آنان که برای پشتیبانی از نامزدی‌اش به تهران آمده بودند، گفت: «**هر اندیشه‌ای که خواهان رشد باشد، باید رقیب را تحمل کند**». و چنین بود که اندیشه و برنامه‌های خاتمی هر روز با استقبال جمعیتهای جدیدی روبه‌رو می‌شد و قوام می‌یافت.

تا روز هفتم اسفندماه مجمع روحانیون مبارز تهران و چند تشکل دانشجویی از نامزدی آقای خاتمی استقبال و حمایت کرده بودند و هر روز اخبار حمایت و پشتیبانی جمعیتهای دانشجویی و روحانی به دفتر ستاد می‌رسید. ما در ستاد زمان کوتاهی برای تنظیم خبری بیانیه‌ها و طومارهای رسیده داشتیم و بلافاصله آن را به خبرگزاری جمهوری اسلامی و روزنامه‌های صبح و عصر ارسال می‌کردیم. تا این زمان کارگزاران سازندگی هنوز به جمع‌بندی دربارهٔ معرفی کاندیدا یا حمایت از نامزدهای موجود، دست پیدا نکرده بودند و آن‌طور که شنیده می‌شد جمع ۶ نفره کارگزاران سازندگی به رایزنی‌های خود درباره احتمالات دیگر ادامه می‌دادند. آنها نتوانسته بودند دکتر علی‌اکبر ولایتی را برای نامزدی ریاست جمهوری قانع کنند. از طرفی ظاهراً یکی از اعضای کارگزاران، یعنی محمد هاشمی‌رفسنجانی قصد داشت خود را نامزد انتخابات کند.

مجمع حزب‌الله مجلس نیز در جلسه‌ای به سخنان آقای خاتمی گوش فراداده بودند و از ظواهر اینچنین استنباط می‌شد که این فراکسیون قابل توجه مجلس نیز عاقبت سیدمحمد خاتمی را برخواهند گزید.

در جلسهٔ کمیتهٔ خبر ستاد به‌آفرین که معمولاً با حضور چندین نفر از مطلعیّن برگزار می‌شد، شنیده می‌شد که گروه کارگزاران سازندگی نتوانسته‌اند از وضعیت موجود، نامزدی را انتخاب کنند که کاملاً با دیدگاههای آنان سازگاری داشته باشد. از سوی دیگر برخی اعضای کارگزاران، چندان با نامزدی آقای محمد هاشمی موافقت

نداشتند و کار رأی‌گیری این جمع ۶ نفره برای انتخاب و حمایت از نامزدی افراد موجود با اشکال مواجه شده بود. در همان روزها یکی از کارکنان شهرداری در پیامی در ستون «الوسلام» روزنامه سلام گفت می‌خواهد یکسوم حقوقش را به ستاد آقای خاتمی اهدا کند. و این نکته باعث شد تا این شوخی بین چند تن از همکاران دربگیرد که: کارگزاران هم تا حالا تنها یکسوم رأی خود را به آقای خاتمی داده‌اند!

هفتم اسفند ۷۵، مقام رهبری به شفافیت فضای انتخاباتی کمک شایانی کردند و سخنان ایشان در روزهای بعد بارها توسط رسانه‌ها و مردم تکرار می‌شد. بویژه، آن بخش از سخنان ایشان که گفته بودند کسی که اکثریت آرای مردمی را بیاورد، رهبری نظام مشروعیت آن را تنفیذ می‌کند. بی‌شک همین موضع‌گیری رهبری نظام، موجب شد تا روزنامه‌های نهم اسفندماه خبر دادند سران سه قوه کشور، همزمان بر بی‌طرفی اجرایی انتخابات تأکید کرده‌اند.

تنوری که سرد می‌شد!

اسفند ماه سال ۷۵ طرفداران و حامیان آقای خاتمی دارای حالت‌های گوناگونی بودند. در بعضی‌ها بارقهٔ امیدی بوجود آمده بود. بعضی‌ها نگران بودند. بعضی‌ها تردید داشتند. عده‌ای در ارائه تحلیل از اوضاع، به زحمت زیادی افتاده بودند.امّا وضع و حال بسیاری، نسبت به هشتم آبان سال ۷۵، به مراتب بهتر شده بود. بخصوص روحیهٔ عده‌ای که با اعلام امتناع مهندس میرحسین موسوی از کاندیداتوری، در آن روز حس تلخ و یأس بزرگی را تجربه

کرده بودند.

هفتم آبان ۷۵، روزنامه‌ها اعلامیه کوتاه مهندس میرحسین موسوی را چاپ کردند. اعلامیه‌ای که مانند ریختن آب سردی بود بر پیکره جامعه‌ای که از مرداد ماه گذشته در تب و تاب حضور دوباره مهندس موسوی در دولت، داغ شده بود و به تکاپو افتاده بود. در طول ماههای مرداد تا آبان (فقط سه ماه) که شایعه کاندیداتوری مهندس موسوی، در مطبوعات و جامعه نقل می‌شد، مردم آنچه توانستند به روزنامه‌ها تلفن کردند و نامه نوشتند و سینه به سینه پیرامون آن سخن گفتند، تا از نگرانی یک انتخابات سرد و بدون رقابت جدی رهایی یابند. همه چیز دربارهٔ انصراف مهندس موسوی، در اطلاعیه او گفته نشده بود. بعدها در جریان اعلام نظر اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، برخی از علل امتناع میرحسین‌موسوی از کاندیداتوری شرح داده شد.

بعد از هفتم آبان، روند گفتگوهای‌انتخاباتی در جامعه کند شد و سوز سرمای پاییز بر تنور انتخابات اثر گذاشت. ماجرا به آنجا رسید که رسالت روز ۹ آبان نوشت: «**اعلام انصراف مهندس موسوی موجب کاهش انگیزه‌های رقابتی در ایام انتخابات خواهد شد**». و تنور انتخابات به سردی گرائید!

اسفندماه، صف دراز نانوایان!

آنچه به بهمن سال ۱۳۷۵ طراوت بهاری بخشیده بود، ورود سومین کاندیدای قدرتمند به صحنه انتخابات بود. آقای خاتمی با

اعلام نامزدی خود، خلأیی را که بعد از اعلام امتناع قطعی مهندس میرحسین موسوی پدید آمده بود، پر کرد. اما اسفند ماه ۷۵ نیز به جهت صف‌بندی‌سایر مدعیان احراز پست ریاست جمهوری از هیجان بی‌بهره نبود. قبل از این، آقایان ناطق‌نوری و ری‌شهری در اول صف نوبت گرفته بودند، با این حال کسی نمی‌دانست که نفر بعدی، عضو بریده کادر رهبری منافقین باشد که در عملیات مرصاد نیز بر علیه ایران اقدام مسلحانه کرده بود!

روز سوم اسفندماه ۷۵، علی فراستی با هماهنگی وزارت اطلاعات و وزارت کشور وارد تهران شده بود و ابتدا در میدان آزادی و سپس در هتل لاله با خبرنگاران داخلی و خارجی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده بود. آنچه تعجب همگان را برانگیخته بود، سابقه حضور فراستی در کادر رهبری منافقین و چاپ کتابی بود که او ظاهراً در حمایت از سلمان‌رشدی نوشته بود. اگر چه او به عضویت در سازمان منافقین خاتمه داده و بطور جداگانه در پاریس فعالیت می‌کرد. اما وقتی برنامه‌های غیردینی و لائیک خود را بصورت جزوات تبلیغاتی منتشر و در مصاحبه مطبوعاتی‌اش اعلام کرد، نه تنها چیزی از تعجب و حیرت ناظران سیاسی کاسته نشد، بلکه بیشتر هم شد. قبل از این فراستی طی نامه‌ای به وزیر کشور (آقای بشارتی) بر احترام خود به قانون اساسی جمهوری‌اسلامی ایران تأکید کرده بود و خواسته بود به او اجازه دهند تا برای شرکت در انتخابات وارد تهران شود. او تا زمانی که صلاحیتش توسط شورای نگهبان مردود اعلام شد، در تهران باقی ماند و ملاقاتهایی نیز با چندنفر از سیاسیون داشت.

دیگر تحول مهم اسفندماه، نامه‌ای بود که دکتریدالله سحابی (پیر و بزرگتر نهضت آزادی بعد از مرحوم بازرگان) خطاب به سه تن از اعضای نهضت آزادی نوشت و طی آن از ابراهیم یزدی و عزت‌الله سحابی و علی‌اکبر معین‌فر خواست تا برای انتخابات کاندیدا شوند. او در نامه‌اش تأکید کرده بود که «**بی‌تفاوتی و مقاومت منفی، اعراض از حقوق اساسی ملت است**».

سیدرضا زواره‌ای که از آغاز به کار آیت‌الله یزدی در قوهٔ قضائیه سمت مشاورت او را عهده‌دار بوده است، نیز در روزهایی میانی اسفندماه کاندیداتوری خود را اعلام کرد. زواره‌ای عضو مؤثر هیئت مؤتلفه اسلامی بود که قبل از اینها آقای ناطق‌نوری را به عنوان کاندیدای خود اعلام کرده بودند. او همچنین از بانیان روزنامه رسالت است و در اولین مصاحبه‌اش، این شایعه را که حضورش در انتخابات صوری و ظاهری است و عاقبت به نفع آقای ناطق‌نوری کنار خواهد رفت، صریحاً رد کرد. اما هیچکس نمی‌توانست از حضور او در عرصه انتخابات، به عنوان نامزدی مستقل از جناح راست اطمینان داشته باشد. هرچند که عسگراولادی گفته بود او خودش کاندیدا شده و هیچ امکانی در این رابطه از سوی هیئت مؤتلفه برای نامزدی او هزینه نخواهد شد.

رجایی خراسانی، حشمت‌الله طبرزدی، حبیب‌الله پیمان و دیگران نیز هنوز در راه بودند، تا صف مدعیان تنور انتخابات را درازتر کنند. طبرزدی از سوی چند تشکل دانشجویی نامزد شده و با شعار مبارزه با متخلفان از قانون اساسی و تشکیل شوراها به صحنه آمد. او قبلاً به

خاطر افشاگریهایش در نشریه «پیام دانشجو» معروف شده بود. اما در همان روزهای اسفند، عده‌ای با پیستوله رنگی روی دیوارهای حاشیه تهران به تبلیغ او می‌پرداختند و می‌نوشتند «طبرزدی! کاندید واقعی مردم».

هرچه صف مدعیان درازتر می‌شد، تلاش طرفداران آقای ناطق‌نوری برای اثبات این نکته که درباره ایشان، یک «اجماع» کلی وجود دارد، غیر مؤثرتر می‌شد. و با این وضع، نوروز سال ۷۶ به سرعت فرا می‌رسید و صف دراز نانوایان که حضورشان موجب نگرانی مدعی اصلی تنور می‌شد، دراز و درازتر می‌شد!

رویدادهای مهم آخر سال!

در روزهای پایانی سال ۷۵، چند رویداد مهم در کشور به وقوع پیوست که مهمترین آنها انتشار جزوه‌ای بود که رئوس برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آقای خاتمی در آن منعکس شده بود. همچنین روز بیست و هشتم اسفندماه بیانیه‌ای با امضای ۲۲ سینماگر کشور در حمایت از آقای خاتمی منتشر شد. اما قبل از آن، روز بیست و هفتم اسفندماه عطاالله مهاجرانی در گردهمایی مسئولان دفاتر آقای خاتمی، دلیل حمایت کارگزاران از آقای خاتمی را شرح داده بود. اگر چه کارگزاران سازندگی دلایل حمایت خود را واضح بیان کردند، اما این حمایت بلافاصله از سوی جناح رقیب به «ائتلاف سؤال برانگیز» تعبیر شد و اساس موضعگیریهای بعدی آنان را شکل داد. مهمترین اشکال حامیان آقای ناطق‌نوری براین ائتلاف،

توسط آقای اسدالله بادامچیان در مصاحبه با روزنامهٔ اخبار (۷۶/۱/۱۹) عنوان شد. او گفت: «**در صورت پیروزی آقای خاتمی در انتخابات یکی از مشکلاتی که من فکر می‌کنم بین این دوستان پدید خواهد آمد، همین است که در مجموعه حامیان آقای خاتمی به سرعت اختلاف پیدا می‌شود. آنها در مورد کاندیدا (آقای خاتمی) اشتراک نظر دارند. ولی آن موقع (در صورت پیروزی آقای خاتمی) هر کدام به منافع خود می‌اندیشند که تخصصی است**» اما پاسخ طنزآلود «سلام» به سؤال یکی از خوانندگانش در این باره، انتقادی بود به کسانی که حتی تحمل این را ندارند که دو گروه مسلمان «حتی یک قدم» به طرف همدیگر حرکت کنند و بر سر نامزدی یک نفر برای ریاست‌جمهوری وحدت نظر پیدا کنند. سلام روز ششم فروردین سال ۷۶ چنین نوشته بود: «**آخر پدر آمرزیده‌ها! در کشور ما که بحمدالله سنی و شیعه در مقابل جبهه کفروشرک با هم متحد شده‌اند و سالی یکبار هفته وحدت را جشن می‌گیرند، شما یک کلمه اعتراض می‌کنید؟**»

اما هیچکدام از این پاسخها، جناح رقیب را قانع نمی‌کرد تا از دامن‌زدن به شبهه «ائتلاف سؤال برانگیز» دست بردارد. به همین علت پای ثابت تمام جلسات پرسش و پاسخ آقای خاتمی و شخصیتهای حامی او مانند آقایان کروبی و موسوی خوئینی‌ها و دیگران، این سؤال بود که «چرا کارگزاران و مجمع روحانیون با همدیگر ائتلاف کرده‌اند؟»

چه کسی برنده مسابقه است؟!

«خواستم بپرسم اگر در یک مسابقه دو، قبل از اینکه در صوت مسابقه بدمند، یکی از بازیکنان شروع به دویدن کرد، آیا او برنده است؟!» این پرسش را یکی از خوانندگان سلام در ۱۶ اسفندماه طرح کرد و تلویحاً به سفر ۸ روزهٔ آقای ناطق‌نوری رئیس مجلس به استان مازندران اشاره کرد. سلام در پاسخ به طنز نوشت: «بستگی به شانس دارد!»

شاید انتخابات دوم خرداد، نتیجهٔ عملکرد نادرست تبلیغاتی حامیان آقای ناطق‌نوری بود. چرا که در مدت زمان کوتاهی توانستند به این تحلیل اکونومیست که نوشته بود: **«دیگر اطمینانی به پیروزی ناطق نوری نیست»** جامه‌عمل ببخشند. پیش از آن تحلیل‌گر روزنامه نیویورک‌تایمز نوشته بود: **«مبارزات انتخاباتی آغاز شده است، اما یک نفر به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویی از هم‌اکنون برنده انتخابات است و او علی‌اکبر ناطق‌نوری است!»** شاید تحلیل‌گر نیویورک‌تایمز به سفر آقای ناطق‌نوری به مازندران اشاره کرده بود. چون در این سفر نکات بسیاری در این باره دیده می‌شد.

خبرنامه ائتلاف خط‌امام، در این باره نوشته بود: **«آقای ناطق‌نوری طی سفر به مازندران در ۲۴ شهر با مردم دیدار عمومی داشته‌اند. آقای علیزاده حقوقدان شورای نگهبان پیش از سخنرانی آقای ناطق سخنانی ایراد کرده و از جمله گفته بود [آقای هاشمی رفسنجانی در بسیاری موارد از آقای ناطق مشورت می‌گرفتند و برای او تبلیغ می‌کرد].»**

از جمله شعارهای مطرح شده در سفر آقای ناطق به سرزمین مادری‌اش این بوده است: «سردار جبهه ولایت، شیخ‌فضل‌الله نوری

دوران، حافظ‌سازندگی و...» همین طور چاپ ۳ ویژه‌نامه مطبوعاتی و پوشش شبکه استانی تلویزیون مازندران و از همه مهمتر اینکه نقل شده بود که مدارس و ادارات در طول سفر ایشان به مازندران تعطیل شده‌اند! هفته‌نامه ارزشها از «**موارد و پدیده‌های شگفت‌انگیز در طول سفر نسبتاً طولانی رئیس مجلس**» نوشت و پرسید: «**هزینه این اقدامات از کدام منبع تهیه و تأمین شده است؟**» آقای مجید انصاری نماینده تهران درباره مجوز تعطیل مدارس جهت استقبال از ناطق‌نوری سؤال کرد و اینکه چرا باید حضور و غیاب دانش‌آموزان منوط به شرکت در مراسم استقبال از رئیس مجلس باشد؟

اما از همه جالبتر نقل این گفته محمدرضا باهنر نماینده مردم تهران و رئیس‌ستاد تبلیغاتی آقای ناطق‌نوری بود. «**قصد داریم ریاست جمهوری را از کرمان به مازندران ببریم!**» یا این مطلب که از قول آقای احمد ناطق‌نوری (برادر رئیس‌مجلس) نقل شده بود. که «**ما برنج مازندران را پسته رفسنجان خواهیم کرد!**»

عملکرد تیم تبلیغاتی آقای ناطق‌نوری موجب شد تا روز ششم فروردین نشریه اکونومیست چاپ لندن بنویسد: «**آقای خاتمی به طور غیرمنتظره مورد حمایت و روشنفکران و دانشگاهیان قرار گرفته است و دیگر اطمینانی به پیروزی آقای ناطق‌نوری نیست و او دیگر مانند یک رئیس‌جمهور سخنرانی نمی‌کند؟**»

بخشنامهٔ استقبال!

از جریان سفر نسبتاً طولانی آقای ناطق‌نوری به استان زادگاهش

مازندران، بعدها بخشنامه‌های اداری جالبی در خبرنامه‌ها و برخی روزنامه‌ها منعکس شد. منجمله بخشنامه علی‌اصغر گرانمایه استاندار وقت مازندران که به ادارات استان اعلام کرده بود: «پیرو **اعلام اینجانب شایسته است به منظور افتتاح هر چه بیشتر پروژه‌های مختلف دستور فرمایید نسبت به ایجاد شتاب لازم در اجرای پروژه‌های نزدیک به افتتاح یا انجام مقدمات لازم برای پروژه‌های آماده کلنگ‌زنی اقدامات عاجل بعمل آورده و...**»(۱)

بخشنامه دیگری نیز که از سوی یک نهاد در استان مازندران به زیر مجموعه‌هایش ابلاغ شده بود از این قرار بود: «**به: کلیه... از:...**

موضوع: دستورالعمل تبلیغی مراسم استقبال از ریاست محترم مجلس شورای اسلامی...

با سلام و تحیات، به اطلاع می‌رساند که از روز دوشنبه ۷۵/۱۱/۲۹ شاهد سفر ریاست محترم مجلس [...] لذا به پاس قدوم مبارک ایشان و جهت حسن استقبال موارد زیر ارسال می‌گردد:

۱ـ چراغانی، نصب پارچه پرچم در مسیر حرکت ریاست محترم مجلس.

۲ـ نوشتن پارچه [...] بعنوان خیرمقدم.

۳ـ شعارهای نمونه:

صل علی محمد یارامام خوش‌آمد

رئیس مجلس ما خوش‌آمدی به شهر ما

صل علی محمد یاور رهبر آمد صل علی محمد پیرو رهبر آمد».

در این میان آنچه حیرت‌انگیز می‌نمود، حضور پررنگ صدا و

---

۱ - ر.ک. ضمیمه‌ها

سیمای استان در انعکاس لحظه به لحظه سفر آقای ناطق بود. چندی بعد یک خوانند روزنامه سلام در ستون الو سلام ۷۶/۱/۱۸ گفت: «در **یکی از شبکه‌های سیما برنامه‌ای به نام «چاوش بهار» پخش می‌شود که یک نفر در پاسخ به این سؤال که مهمترین اتفاق سال ۷۵ را چه می‌دانید، گفت: سفر جناب آقای ناطق‌نوری، به استان مازندران!»**

بعد از انتخابات از آقای ناطق‌نوری نقل شده که از روند تبلیغاتی ستاد خود رضایت نداشته است. چرا که تیم تبلیغاتی وی، آنگونه که خواننده سلام گفته بود پیش از شروع مسابقه، دویده بودند!

تجلیل از فضیلت

من در ویژه‌نامهٔ پایان سال ۷۵ روزنامه سلام، گزارشی داشتم با عنوان «**چرا موسوی رفت؟ چرا خاتمی آمد؟**» آن گزارش ضمیمه آخرین شمارهٔ سلام در سال ۷۵ بود. بعلت آنکه ساعاتی زودتر از چاپ گزارش به شیراز رفته بودم، موفق نشدم «سلام» را تهیه کنم. تا آنکه نسخه خون‌آلود از داخل ماشین سانحه دیدهٔ مهندس عباس عبدی سردبیر «سلام» پیدا کردم که در نزدیکی شیراز واژگون شده بود و در آن سانحهٔ تلخ، همسر مهربان و فداکار مهندس عبدی درگذشته بود.

ساعاتی بعد از تحویل سال بود که صدای غم دیده و تلخ عبدی از پشت خط تلفن خبر را بمن داد و من مانند کسی که گرامی‌ترین خواهرش را از دست داده است، روزهای عید ۷۶ را در سوگواری گذراندم.

بعد از عید، آقای خاتمی به منزل غم‌زده مهندس عبدی رفت و از زنی

که سرشار بود از فداکاری و بزرگی، سـخن گـفت. تـجلیل از آن زن فاضله، تجلیل از خود فضیلت بود.

عوامل مظلومیت آقای ناطق‌نوری

شاید اگر آقای ناطق‌نوری به توصیه‌های تیم تـبلیغاتی‌اش عـمل نمی‌کرد و به برنامه‌های تبلیغی که برایش طراحی کرده بودند تن در نمی‌داد و شاید اگر تنها از برخی از دوستانش خـواهش مـی‌کرد کـه سکوت کنند! چهره واقعی و دوست داشتنی‌اش این چنین پنهان باقی نمی‌ماند.

من سال ۷۱ خبرنگار پارلمانی «سلام» بـودم و از نـزدیک آقـای ناطق‌نوری را دیده‌ام و معتقدم او مردی جسور و با صفا است که با تصویری که توسط حامیانش از او ارائه شد، بسیار فاصله دارد. اتفاقاً همین تیم تبلیغاتی ایشان، سعی کردند او را با شـهید مـظلوم دکـتر بهشتی مقایسه کنند. غافل از اینکه مسبب بخش اعظم مظلومیت آقای ناطق‌نوری، عملکرد تیم تبلیغاتی او بود.

یکی از بدشانسی‌های آقای ناطق‌نوری در انـتخابات، فـعالیتهای تبلیغاتی برادر بزرگترش «احمد ناطق‌نوری» بود که نماینده مجلس و رئیس کمیسیون نفت مجلس شـورای اسـلامی است. او کـه ریـاست فدراسیون بوکس کشور را نیز برعهده داشت، بـا یک سـخنرانـی در کلاردشت مازندران بر سر زبانها افتاد و در واقع با همان یک حرکت تبلیغاتی‌اش، اشتباهاً برادر «مظلوم» خود را «ناک‌اوت» کرد!

او در جمع مردم کلاردشت مازندران گفته بود: **«آقای ناطق‌نوری اگر**

رئیس‌جمهور باشد، هیچ‌کاری، هیچ کاری برای مازندران نکند، وزرای کابینه برای خوش رقصی هم که شده صدتا کار انجام می‌دن!» احمد ناطق‌نوری در اثبات شایستگیهای برادرش گفته بود: «آنقدر او را قبول دارم که گفتم من مریدش هستم و او مراد من است. نه به خاطر اینکه داداشم هست. من یک داداش بزرگتر دیگر هم دارم. این داداش کوچک منه! بزرگ مرید کوچک نمی‌شه. اما این کوچک آنقدر برجسته است و ذوب در ولایت است و اینقدر [...] من آدم کوچیکی نیستم! اینو بهتون بگم من یک نماینده گردن کلفتی‌ام! الانم که در مجلس شورای اسلامی هستم، رئیس کمیسیون نفت مجلس هستم. توی دنیا روی من حساب می‌کنند! دست و پا چلفتی نیستم که بگم دادش فلانی این کار روکرده! توی سراون وزیر و مسئولش هم می‌زنم اگه بخواد برخلاف قانون عمل کنه! خودم واسه خودم کسی هستم! اما در مقابل او چون یک شخصیت توانمند اجراییِ مبارزه، به خدا قسم توی این کاندیداهایی که تاکنون اسمشون مطرحه، هیچکدوم به اندازه نصف اون هم سابقه مبارزاتی ندارن!»

وی در پایان صحبتهایش، دربارهٔ مازندران گفته بود: «مازندران الان توی موج افتاده که بره جلو! یک باد هم زده! یک شاهینی هم به پرواز درآمده! اگر ما بتونیم این شاهین رو بشناسیم. مازندرانیها عرضه‌دار هستند! هرجایی باشن عرضه دارن! ما حتی زمان گذشته این رضاشاه را می‌بینی، خبیث رو! آدم با عرضه‌ای بود! خیلی گردن کلفت بود! آخرش هم به خاطر گردن‌کلفتی‌اش، علیه‌اش کودتا کردن! پسرش بی‌عرضه آمد جایش نشست. (رضا شاه) عرضه داشت. دین نداشت. حالا یکی را پیدا کن هم عرضه داره هم دین. از این بهتر پس کیه؟!»

تبلیغات و شیوه‌های آن

روز بیستم فروردین ماه ۷۶ رئیس مجلس برای سفری که روز بعد به مسکو انجام می‌داد، در اقدامی کم سابقه به جای خبرنگاران، از دبیران سرویس سیاسی روزنامه‌ها خواست تا با وی همسفر شوند. در توجیه این اقدام گفته شد که در صورت حضور دبیران سرویس روزنامه‌ها، اخبار سفر آقای ناطق‌نوری بهتر در جراید منعکس می‌شود. بدین ترتیب نمایندگان روزنامه‌های سلام و کار و کارگر از همسفری آقای ناطق‌نوری به مسکو بازماندند. اما بازمانده اصلی این سفر آقای محمد جواد لاریجانی بود که بعد از فاش شدن مذاکراتش با نیک براون انگلیسی در بهمن سال ۷۵، مورد حمله شدید قرار داشت. لاریجانی که بعلت تبحرش در زبانهای خارجه، معمولاً همسفر هیاتهای ایرانی بود، در آخرین لحظات از لیست همراهان آقای ناطق‌نوری خط خورد. از طرف دیگر شایعه ممنوع شدن پخش تصاویر وی که گاه و بیگاه در صدا و سیمای تحت مدیریت برادرش بعنوان یک تحلیل‌گر مسائل سیاسی حاضر می‌شد، بر سر زبانها بود.

سفر به روسیه، آخرین سفر آقای ناطق‌نوری پیش از انتخابات بود. او روزی تهران را به مقصد مسکو ترک کرد که همه جا دربارهٔ مصاحبه‌اش با رادیو بی.بی.سی که در میانه فروردین ماه ۷۶ انجام شده بود، بحث و گفتگو می‌شد. شاید بتوان مصاحبه آقای ناطق‌نوری با بی.بی.سی را یکی از بزرگترین اشتباهات تبلیغاتی او به حساب آورد. چون دو کاندیدای مطرح دیگر یعنی آقایان خاتمی و ری‌شهری از مصاحبه با رادیو دولتی انگلیس سرباز زده بودند.

آقای ناطق‌نوری در این مصاحبه گفته بود: «**در خودم امتیازات رئیس‌جمهوری را می‌بینم**» وی همچنین در پاسخ به این سؤال که «**شما در انتخابات مجلس پنجم تنها یک سوم آراء به دست آورده‌اید. چگونه فکر می‌کنید در دور اول انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز خواهید شد؟**» گفت: «**در مجلس در تهران اولاً فقط یک حوزه بود. آنهم حوزه تهران با ۳۰ نماینده و ۴۰۲ نفر کاندیدا بودند. مردم تهران روی لیستی که می‌خواهند رأی بدهند، از بین ۴۰۲ نفر می‌خواهند ۳۰ نفر را انتخاب بکنند. با توجه به تابلوهائی که در حوزه‌های اخذ رأی است ، که روی الفباء تنظیم شده. اولاً مردم حوصله خواندن اسم ۴۰۲ نفر را ندارند. ثانیاً اگر یک کسی بیاید به حوزه اخذ رأی نگاه می‌کند، همان روی الفباء می‌گوید ۵ تا بنویسیم وظیفه شرعی‌مان را انجام می‌دهیم و می‌رویم! روی الفباء هم که بخواند، ناطق‌نوری (ن) آخر لیست است. دیگر اصلاً به آنجا نمی‌رسد. اما در ریاست جمهوری تعداد کاندیداهامحدود است، آن تشتت آراء وجود ندارد**».

این استدلال آقای ناطق‌نوری بمبی بود که پژواک آن حتی تا روزهای بعد از دوم خرداد نیز ادامه یافت . او در این مصاحبه گفته بود که از میان نامزدهای ریاست‌جمهوری، آقای خاتمی را رقیب عمده خود می‌داند.

از سوی دیگر در حالی که قرار بود مراسم افتتاحیه جشنواره سینمای جوان روز ۲۱ فروردین ماه ۷۶ برگزار شود و این مطلب در پوسترها و اعلانهای گوناگون جشنواره نیز به چشم می‌خورد،معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بعلت

مسافرت آقای ناطق‌نوری به مسکو، این مراسم را با حضور وی و یک روز زودتر برگزار کرد. اینگونه بود که جشنواره مذکور، پس از برگزاری مراسم اختتامیه مجدداً به کار خود ادامه داد!!

از نکات جالب دیگر در این جشنواره، دادن یک کیف حاوی اطلاعات مورد نیاز جشنواره، فیش غذا و دو کتاب به فیلمسازان جوان بود که در آنها عکس آقای ناطق‌نوری با چهره‌ای خندان بچاپ رسیده بود.

در همین حال معاونت سینمایی ارشاد که از سفر آتی آقای خاتمی به استان سیستان و بلوچستان در اوایل اردیبهشت‌ماه خبردار شده بود، ترتیبی داد تا جشنواره منطقه‌ای سینمای جوان زاهدان، همزمان با سفر آقای خاتمی برگزار نشود. درباره علت این جابجایی اعلام شد که بعلت جلوگیری از استفاده تبلیغاتی کاندیداها (منجمله آقای خاتمی) از برنامه‌های فرهنگی و جشنواره‌ها، زمان برگزاری این جشنواره تغییر داده شده است.

تکثّر و تنوع

سال ۷۶ در حال سپری شده بود که شایعه‌ها و احتمالات حضور افراد زیادی در جمع نامزدهای ریاست جمهوری دهان به دهان گشته و کمی بعد قوت گرفته یا منتفی شده بود. از نیمه سال ۷۵ که به نوشته خبرنامه تشکلهای همسو: «**مهندس موسوی سیاست صبر و انتظار را پیشه کرده بود**» تا آخرین روز کاری سال ۷۵ که کارگزاران سازندگی هم به جمع حامیان آقای سیدمحمد خاتمی پیوستند، بیش از شش ماه

نگذشت. اما در طول این شش ماه از افراد زیادی بعنوان احتمالات جانشینی آقای هاشمی رفسنجانی نام برده می‌شد.

روزنامه کار و کارگر روز ۳۱ شهریور ماه ۷۵ خبر داده بود که کارگزاران در حال قانع کردن دکتر حسن حبیبی هستند. از طرف دیگر دکتر ولایتی وزیر خارجه کابینه وقت، نامزدی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری مشروط به این امر دانسته بود که روحانیت مبارز تهران کاندیدای دیگری نداشته باشند. (کار و کارگر ۷۵/۷/۷) در این میان از علی لاریجانی رئیس صدا و سیما و کرباسچی شهردار تهران نیز نام برده می‌شد. همچنین عده‌ای از دانشگاهیان از سیدهادی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها نیز خواستند تا کاندیدا شوند. روزنامه ابرار روز ۲۴ مهرماه ۷۵ خبر داد که مهندس میرسلیم وزیر ارشاد که عضو مؤتلفه اسلامی بود احتمالاً به جمع نامزدها می‌پیوندد. همین روزنامه یک ماه بعد خبر داد که کارگزاران سازندگی با مهندس محمد هاشمی رفسنجانی (برادر رئیس‌جمهور وقت) مذاکراتی را انجام داده‌اند. در اینجا و آنجا سخن از احتمال نامزد شدن آقایان مهدی کروبی، عبدالله نوری، احمد توکلی و دیگران نیز می‌رفت. شرایط به گونه‌ای شد که زمان به سود شعار «تکثرگرایی و به رسمیت شناختن تنوع‌ها» که از طرف آقای خاتمی طرح شده بود، پیش می‌رفت. او قبلاً در دانشگاه صنعتی شریف با این سؤال یکی از حاضران روبه‌رو شده بود: **«شما که می‌دانید رأی نمی‌آورید! پس چرا کاندیدا شده‌اید؟ مگر تبلیغات شما در مقابل تبلیغات جناح مقابل چیزی جز قطره‌ای است؟»** و آقای خاتمی پاسخ داده بود: **«خیلی هم معلوم نیست که رأی نیاورم!**

آنچه مهم است منصب و مقام نیست، بلکه مهم به رسمیت شناختن تنوع در جامعه اسلامی است».

شصت و دوروز باقیمانده!

نوروز سال ۷۶ درحالی فرا رسید و سپری شد که بحث اصلی خانواده‌ها و محافل در دید و بازدیدها، یافتن پاسخ برای این سؤال بود که: **«چه کسی رئیس‌جمهور خواهد شد؟»**

هیچکس نمی‌دانست که سال ۷۶، بهار پرالتهابی خواهد داشت که آبستن حوادث و رخدادهای مهمی است. اما حالا دیگر چندان دور از انتظار نبود که اینجا و آنجا کسی بگوید، احتمالاً آقای خاتمی پیروز می‌شود. اما از دیدگاه خبرنگار نشریه «کریستین ساینزمانیتور»، **«ناطق‌نوری که هر از گاهی به زور لبخندی می‌زند در انتخابات ریاست جمهوری ۲۳ ماه مه (۲ خرداد ۷۶) حرف اول را می‌زند»** این نشریه در گزارش اختصاصی از آقای ناطق‌نوری نوشت، **«با آنکه خبرگزاریهای رسمی در ایران این مطلب را گزارش نموده‌اند، اما ناطق نوری تکذیب کرد که آمریکا را «گرگ خون‌آشام» نامیده است»**

اشاره این نشریه، به مصاحبه ناطق‌نوری با نیویورک تایمز بود که در اواخر سال ۷۵ انجام شده بود. نیویورک تایمز با چاپ عکس بزرگی از آقای ناطق‌نوری از قول او نوشته بود: **«من در سخنرانی بمناسبت هفدهمین سالگرد اشغال سفارت آمریکا، نگفتم آمریکا گرگ خون‌آشام است! من فقط گفتم رابطه ایران و آمریکا مثل رابطه میش با گرگ است. این عبارت خون‌آشام در فاصله‌ای که صحبت من از اینجا به**

آمریکا سفر کرده است به آن اضافه شده است!»

آنچه بدیهی می‌نمود حمایت ضمنی نشریات غربی و خبرنگاران آنها از آقای ناطق‌نوری بود. نیویورک تایمز در شماره ۲۲ مارس ۹۷ کاندیداهای مطرح را چنین دسته‌بندی نمود: «**نفراول- ناطق‌نوری - که از قدرت خود بعنوان رئیس مجلس استفاده می‌کند، وعده می‌دهد که اقتصاد را بهبود بخشد. از آمریکا دوری جوید و احکام اسلامی را بیشتر تقویت نماید. نفر یازنده (خاتمی) که با جلب توجه زنان و نوجوانان سعی در جلب آراء آنان دارد، آزادی فردی، شغل بیشتر و رد مردسالاری را شعار خود قرار داده است و هشت نفر کاندیدای دیگر سعی دارند تا فقط صدایشان شنیده شود**». به نوشته این روزنامه، ناطق‌نوری که به‌نظر برنده می‌آید، طوری رفتار می‌کند که مخالفان سیاسی وی را به خشم آورده است.

روزنامه الشرق‌الاوسط، آقایان ناطق نوری و خاتمی را برجسته‌ترین نامزدهای ریاست‌جمهوری ذکر کرد و نوشت: «**سیاست آزاد، مستقل و آرام سید محمدخاتمی در صورت احراز جایگاه ریاست جمهوری برای آمریکا نامطلوب است**». این روزنامه در شماره‌های آغاز سال ۷۶ خود، با اشاره به سیاست هماهنگ خاتمی‌و هاشمی رفسنجانی نوشت: «**سیاست خاتمی که موجب تحکیم روابط ایران و اعراب می‌شود، برای آمریکا نگران کننده است**». (ایران ۷۶/۱/۱۷)

از سوی دیگر در بهار ۷۶، چندبار مراسم سخنرانی آقای خاتمی مورد هجوم قرار گرفت و عملیات تخریبی علیه وی سازماندهی شد و تا جایی پیش رفت که برخی از طرفداران او بازداشت شدند و پنجاه

ساعت پیش از برگزاری انتخابات، ساختمان ستاد انتخاباتی او در خیابان به‌آفرین تهران پلمپ شد و اگر سخنرانی مهم مقام رهبری در آخرین روز تبلیغات انتخاباتی صورت نمی‌گرفت، چه‌بسا فضای رعب‌آلودی که بر جامعه حاکم شده‌بود، کار را برای همگان سخت می‌کرد.

اگر در نوروز سال ۷۶ از صد روز با خاتمی، کمتر از شصت‌و دوروز باقی مانده‌باشد، این شصت‌و دوروز، روزهای بسیار سخت، دلهره‌آور و پر افت‌و خیزی هستند. چون خاتمی در چهل روز اول حضورش در بین مردم، به محبوبیت نسبی دست‌یافته بود. حال می‌ماند شصت‌روز بعد که عده‌ای سعی در تخریب او داشتند. هرچند که تلاش سازماندهی شده آنان، به جایی نرسید. چون ناگفته پیداست که بالاخره دوم خرداد از پس همه این فراز و نشیب‌ها سر رسید.

به سوی شفافیت هر چه بیشتر!

حرکت شتاب‌آلود روزهای آغازین سال ۷۶ به سمت دوم خرداد، حرکتی نفس‌گیر به سمت شفافیت مواضع و سخنان افراد و گروهها بود. شاید بتوان مهمترین ویژگی روزهای منتهی به دوم خرداد ۷۶ را، حرکت ناگزیر به سمت شفافیت فضای سیاسی کشور دانست. شفافیتی که در حرف و عمل همگان رخنه کرد و فضای سیاسی کشور را جذاب، هیجان‌انگیز و قابل مطالعه ساخت.

هرچه زمان به پیش می‌رفت، رقابت فشرده‌تر می‌شد و «احساس کمبود وقت» بر شرکت کنندگان در ماراتن انتخابات بیشتر غلبه

می‌کرد. در این مسابقه نفس‌گیر برای جبران از دست دادن زمان، افراد راهی نداشتند جز آنکه بپذیرند که بدون پیراهن ورزشی هماهنگ، نمی‌توانند بیش از این به بازی و مسابقه بنفع نامزدشان در خارج از زمین ادامه دهند. چنین بود که هر روز می‌شد به ماهیت واقعی افراد، گروهها و رسانه‌ها پی‌برد و آنها را تحسین کرد. یا از دیدگاه و مواضع‌شان تعجب کرد، یا برآنان تأسف خورد! آن روزها، روزهای تحسین و تعجب و تأسف بودند، چرا که سرشار از احساس کشف چهره واقعی افرادی بود که ماسک خود را به ناچار برمی‌داشتند.

به عنوان مثال روز ۱۸ فروردین سال ۷۶، در جریان سفر آقای خاتمی به استان زنجان بود که در کمال تعجب دیده شد فرماندار وقت این شهر، شخصاً تراکتهایی را به نفع آقای ناطق نوری توزیع می‌کند. خبرنامه شماره ۱ کارگزاران سازندگی در توضیح این خبر نوشته بود: **«وقتی که این فرماندار با اعتراض مردم روبه‌رو می‌شود، می‌گوید: به همه بگویید من این کار را کرده‌ام. فیلم بگیرید و به همه نشان بدهید!»**

در همین روز، هفته نامه ارزشها خبر داد کمیته امداد امام خمینی، صریحاً برای نامزدی آقای ناطق‌نوری تبلیغ کرده و طی بخشنامه‌ای تصریح کرده است که **«مسئولان کمیته‌های امداد موظفند در کلیه روستاها برای حضرت آیت‌الله ناطق‌نوری تبلیغ کنند»**. این هفته نامه اضافه کرده بود که در این راستا جابجایی‌هایی نیز در مسئولان این کمیته در سطح استانها صورت گرفته است.

از آن سو علیرغم تلفنهای تهدیدآمیزی که از سوی مسئولان وزارت ارشاد زده می‌شد، هنرمندان و سینماگران با قاطعیت بیشتری

به انجام مصاحبه و اعلام حمایت از آقای خاتمی می‌پرداختند. روزنامه‌های کیهان و قدس که مانند چندروزنامه عمومی دیگر، مجاز به موضع‌گیری له یا علیه کاندیدای خاصی نبودند، سعی می‌کردند اخبار مربوط به رئیس‌مجلس را تا آنجا که می‌توانند چشمگیر کار کنند و در تیتر و متن خبر، دائماً نام ناطق‌نوری را بکار ببرند. از دیگرسو، همشهری و اطلاعات نیز که می‌باید، حفظ بی‌طرفی را ادامه می‌دادند، گرایش محسوسی به آقای خاتمی داشتند و جز به ضرورت از اخبار رئیس‌مجلس استفاده نمی‌کردند. بدین ترتیب روزنامه‌های وابسته به بودجه عمومی[1] که به دستور دفتر مقام رهبری از طرفداری در انتخابات نهی شده بودند، با اشاره و کنایه و استفاده حساب شده از مواضع شخصیتهای سیاسی، گرایش انتخاباتی خود را حفظ می‌کردند. ضمن آنکه به دستور دفتر مقام رهبری نیز پای‌بندی نشان می‌دادند.

شفافیت فضای سیاسی کشور، دامن روحانیت را نیز گرفت. موضع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که گفته می‌شد از کاندیداتوری ناطق‌نوری حمایت کرده، وضوح بیشتری یافت و علمای محترم آن ناچار مواضع واقعی خود را عیان کردند.

مسافر اتوبوس در حلقه مردم!

در حالی که ماشین تبلیغاتی تشکلهای اسلامی‌همسو، متکی به پول بود و به عنوان مثال تنها در یک سفارش‌نامهٔ این مجموعه که از

---

۱ - کیهان ، اطلاعات ، همشهری ، قدس

آقای ناطق نوری حمایت می‌کردند، بیش از ۱۴۰ میلیون تومان سفارش چاپی پوستر و تراکت وجود داشت، آقای خاتمی با اتوبوسی استیجاری که متعلق به یک شرکت مسافربری بود، با مردم نقاط مختلف کشور دیدار می‌کرد و چهره‌به‌چهره با مردم آشنا می‌شد.

در خبرنامه ائتلاف خط امام، تصویر سفارش‌نامه تشکلهای اسلامی همسو به یک چاپخانه تهران، به چاپ رسیده بود که طی آن درخواست بیشتر از ۱۷ میلیون نسخه انواع تراکت و پوستر آقای ناطق نوری دیده می‌شد.(۱)

به رغم این، اتوبوس سفیدرنگ حامل آقای خاتمی و همراهانش، در بین شهرها، مقابل روستائیان و عشایری که انتظارش را می‌کشیدند توقف می‌کرد. آقای خاتمی از آن پیاده می‌شد و با مردان و زنان و جوانان روستایی و عشایر، احوالپرسی می‌کرد و بعد به راهش ادامه می‌داد. روستائیان برای او که فرزند حضرت فاطمه(س) خطابش می‌کردند، قربانی می‌کردند و اگر فرصتی دست می‌داد تا «سید» سخن بگوید، صمیمانه پای سخنانش می‌نشستند و برایش صلوات می‌فرستادند. سفر آقای خاتمی با اتوبوس، آنهم برای مردمی که به سفرهای رسمی مسئولان عادت کرده بودند، یک پدیدهٔ جدید محسوب می‌شد. مادر یک شهید در زنجان می‌گفت: **«این سید نمونه ساده‌زیستی است. من از اینکه او اینطور بی‌تکلف به زنجان آمد، قلبم شاد شد».**

۱-ر.ک ضمیمه‌ها

تأثیر بیشتر را وقتی می‌شد دید که آقای خاتمی، در آستانه ورودی یک شهر از اتوبوس پیاده می‌شد و به‌همراه عده‌ای که به استقبالش آمده بودند، تا محل سخنرانی را پیاده طی می‌کرد. کودکان متعجب بعد از دیدن سیدخاتمی ، به داخل خانه‌هایشان می‌دویدند و بعد بهمراه آنها یک خانوادهٔ مشتاق بیرون می‌آمد. و آن خانواده مشتاق به جمع مردمی می‌پیوست که پشت‌سر آقای خاتمی حرکت می‌کردند. وقتی به مسجد محل سخنرانی می‌رسیدیم، دیگر پیدا کردن راهی از میان جمعیت برای نزدیک شدن به تریبون بسیار سخت بود. زیرا بی اغراق همه جمعیت شهر پای سخنان خاتمی نشسته بودند.

با آنکه سفر با اتوبوس، آنهم با فشردگی سفرهای آقای خاتمی بسیار خسته کننده بود، با این حال هیچگاه اتوبوس حامل آقای خاتمی از کنار مردم یک روستای کوچک که کنار جاده به انتظارش ایستاده بودند، عبور نمی‌کرد. او صبورانه پیاده می‌شد و مهرش را به مردمی که دوستشان می‌داشت ابراز می‌کرد. در طول آن صدروز، اتوبوس حامل آقای خاتمی تبدیل به نمادی از ساده‌زیستی مسئولان شده بود و مردم به آن علاقه‌مند شده بودند. حتی از این اتوبوس سفیدرنگ، در فیلم انتخاباتی آقای خاتمی در حد یک سمبل و نماد استفاده شد و بطور عمیقی روی بینندگان آن فیلم اثر گذاشت.

تبلیغات اینگونه، به‌لحاظ مؤثر و کم‌هزینه بودن آن، بسیار مورد توجه اطرافیانِ آقای خاتمی و خود او قرار داشت. روزنامه سلام در پاسخ به خواننده‌ای از اصفهان که خواسته بود چگونگی تبلیغات برای آقای خاتمی را بداند، نوشت: «**با دوستان خود قرار بگذارید که هر کدام**

صدنفر را تجربه کند و با آنها درباره آقای خاتمی و ویژگیهایش صحبت کند. و آن صدنفر هم هر کدام صدنفر دیگر را و به‌همین ترتیب خواهید دید با هزینه بسیار کم تبلیغات مؤثری کرده‌اید».

این که این تبلیغات اثرگذار بود یا نبود را نمی‌دانم. هنوز در تحلیل مسائل انتخابات دوم خرداد، هیچکس به قطعیت نرسیده است. اما یقیناً همین روشها نیز مؤثر بود. چون دوم خرداد ۲۰ میلیون نفر با آقای خاتمی آشنا و هم‌پیمان شده بودند.

همه مردان رئیس جمهور

همه مردان رئیس‌جمهور، تنها آنانی نیستند که در ستاد مرکزی خیابان به آفرین فعالیت می‌کردند. چرا که بیش از ۵ هزار نفر در سراسر کشور، فرم همکاری افتخاری با دفاتر حجت‌الاسلام‌والمسلمین خاتمی را تکمیل کرده بودند و به فعالیت مشغول بودند. لذا اگر قرار باشد از همه مردان رئیس‌جمهوری سخن بگویم، عادلانه نیست یادی نکنم از آن جانبازی که در اصفهان (مدرسه صدر) در حال تصویربرداری از سخنرانی آقای خاتمی، از طرف انصار حزب‌الله مورد حمله قرار گرفت و کتک خورد و بخاطر پاره شدن روده‌های ترکش خورده‌اش، ۲ روز در بیمارستان بستری شد. (گمانم نامش حیدری بود). یا آن مسئول ستاد شهرستانی در مازندران، که ربوده شد و دو روز بعد با چهره‌ای کبود و کتک خورده پیدا شد!

همه، یاران رئیس جمهور

پیرامون آقای سیدمحمد خاتمی را مردان و زنان بسیاری احاطه کرده بودند و هر کدام به فراخور نیازی که به تخصّص و کارآیی‌شان احساس می‌شد، در ستادهای انتخاباتی فعالیت می‌کردند. هدف این بخش از یادداشت‌های «صدروز با خاتمی» ذکر و یادی است از برخی یاران رئیس‌جمهور، که در طول روزهای انتخابات سخت در تکاپو و تلاش بودند و از حداکثر توان خود برای پویا ماندن ستاد انتخاباتی ایشان استفاده می‌کردند.

از خصیصه‌های مهم ستاد انتخاباتی آقای خاتمی، یکی پویایی و تحرک آن بود و این پویایی که سبب گردش سریع اطلاعات در درون ستاد می‌شد، با خود موجی از سرزندگی و شادابی ایجاد می‌کرد و آن را بین اعضای ستاد گسترش می‌داد. طبعاً جامعه نیز در این تحرک مدام، گرما و پویایی ستاد انتخاباتی آقای سید محمد خاتمی را به وضوح احساس می‌کرد و از اثرات آن برخوردار می‌شد.

آنچه به ستاد انتخاباتی گرما و تحرک می‌بخشید، افزون بر گردش سریع اطلاعات، حضور برخی افراد بود که همواره سبدی پر از اخبار تازه و تحلیل‌های نو داشتند. سعید حجاّریان یکی از این افراد بود.

حجاّریان آدمی است صریح؛ تند و بی‌قرار. روابطش را به گونه‌ای تنظیم کرده که کمتر وقتش را صرف مطلبی غیر از «اخبار جدید» می‌کند. او همواره در نقطه‌ای راهبردی / استراتژیک می‌ایستد و مانند ماشین، «داده‌ها» را تند و تند می‌بلعد و در زمان کوتاهی به کار می‌افتد و «تحلیل» بیرون می‌دهد.

حجّاریان را معمولاً عصرها می‌شد در ستاد دید. اما در همان چند ساعتی که در ستاد حضور می‌یافت، طرف مشورت بسیاری از دوستان قرار می‌گرفت. او به لحاظ مهارتی که در ارائه تحلیل و حاضرجوابی سیاسی دارد، اغلب از سوی اجتماعات دانشجویی برای ایراد سخنرانی یا شرکت در مناظره دعوت می‌شد و به شمال و جنوب و شرق و غرب کشور سر می‌زد. با آنکه حجاّریان یک عنصر اجرایی محسوب نمی‌شود، اما تعللّی که بعد از دوم خرداد در فراخوانی وی به دولت جدید رخ داد، تعجب انگیز بود. او مدت‌ها بعد از تشکیل کابینهٔ آقای خاتمی، به همراه ۲۸ نفر دیگر «مشاور» رئیس‌جمهور شد. با این وصف، او هنوز هم بشدت صمیمی و پویاست. شاید به خاطر همین خصائل باشد که مردم و عشایر خوزستان در سفری که پیش از انتخابات برای سخنرانی به آن خطّه کرد، استقبالی گرم از او کردند و اسب‌سواران عرب در دشت‌های ایذه برایش شیپور استقبال نواختند.

شاید باز دربارهٔ یاران رئیس‌جمهور چیزهایی بنویسم. دربارهٔ یارانی که اگر اکنون در خیمه سیدمحمد خاتمی حضور داشتند، مانند دوران پیش از انتخابات، ستاد او را برای رابطه با مردم، همچنان ستادی گرم و پرتحرک و پویا می‌ساختند. چه ، اینک بیش از همیشه رئیس‌جمهور خاتمی به نیروی چنان یارانی نیاز دارد.

شایعهٔ انصراف آقای خاتمی

تقریباً از اوائل سال ۷۶ که جناح رقیب احساس کرد حضور آقای خاتمی در عرصه مبارزات انتخاباتی جدی و تهدیدآمیز شده است،

تلاش برای ایجاد تردید در طرفداران او ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. یکی از مصادیق ایجاد تردید، دامن‌زدن به برخی نقطه ضعف‌های کارنامهٔ کاری سیدمحمد خاتمی بود که در آن، استعفاء وی از وزارت ارشاد جای ویژه‌ای داشت. بهمین روی تقریباً پای ثابت همه جلسات پرسش و پاسخ آقای خاتمی، سؤال دربارهٔ استعفای وی از ارشاد بود و نگرانی درباره استعفای وی از ریاست جمهوری در صورت پیروزی در انتخابات دوم خرداد.

جناح رقیب با اشاره به استعفای آقای خاتمی از وزارت ارشاد در تیرماه سال ۷۱ به این تردید دامن می‌زد که در صورت رئیس‌جمهور شدن آقای خاتمی، او به فاصله کمی از بروز فشارها و مشکلات احتمالی، دوباره راه استعفا را برمی‌گزیند و جامعه را با بحران روبرو می‌کند. روزنامه رسالت در ویژه‌نامه انتخاباتی اردیبهشت‌ماه خود، تحت عنوان **«دو استعفا - یک قهر»** به قلم سیدمرتضی نبوی، به این شبهه دامن زده بود. اشاره نبوی مدیر مسئول این روزنامه به دو استعفای آقای خاتمی از نمایندگی ولی‌فقیه در روزنامه کیهان و وزارت ارشاد بود و همچنین قهر سیاسی مجمع روحانیون مبارز تهران در سالهای گذشته، که خاتمی عضو مؤثر آن بود. آقای نبوی به سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی در قم که درباره استعفای آقای خاتمی از ارشاد گفته بود **«آقای خاتمی قبل از استعفا، خوابی هم دیده بود»** اشاره کرد و نوشته بود: **«اگر ایشان رئیس‌جمهور شود و باز خواب ببیند که باید استعفا بدهد، تکلیف مردم ایران چه خواهد بود؟ از کجا اطمینان پیدا کنیم که آقای خاتمی در دولت آینده در برابر سختی‌ها**

تاب آورده و یکدفعه کار را زمین نگذارد و استعفا ندهد و یا خدای نکرده قهر نکند؟»

در روزهای رقابتهای انتخاباتی، حداقل دو بار نگرانی از این کـه آقای خاتمی صحنه رقابت را ترک کند اوج گرفت، یا حداقـل شـایعه «احتمال انصراف» آقای خاتمی در ستاد و محافل سیاسی منتشر شد. هرچند دیگر نامزد ریاست جمهوری، یعنی محمدی ری‌شهری نیز این آستانه را تجربه کرد.

اولین بار، فردای روزی بود که رهبر انقلاب در یک سخنرانـی از مردم خواسته بودند، درباره نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری به حجت شرعی برسند و اگر خود به چنین حجتی دست نیافتند، از علما و روحانیان نظر بخواهند. فردای آن روز آقای خاتمی به دیدار مقام رهبری رفت و بعد از بازگشت، نتایج گفتگوهایش با رهبر انقلاب را در جمع بسـیار مـحدود مشـاوران و دوسـتانش بـاز گـفت. کـمی بـعد، بخش‌هایی از آن ملاقات که «غیرمحرمانه» تشخیص داده شده بـود، برای سایرین نقل شد. در آن ملاقات آقای خـاتمی از مـقام رهـبری خواسته بود تا چنانچه نظر ایشان حمایت از کاندیدای خاصی بـوده است، صریحاً اجازه انصراف را به او بدهند. گفته شد که دیگر ملاقات کننده مقام رهبری در آن روز، آقای محمدی ری‌شهری بوده است و او نیز اجازه خواسته بود تا چنانچه رهبری نظام بـر فـرد خـاص نـظر دارند، از ادامه رقابت انصراف دهد. آن دو در آن روز برای تأمین نظر رهبری نظام اجازه خواستند تا از ادامه رقابت انتخاباتی کناره گیرند. همزمانی سخنرانی مقام رهبری، با اعلام نظر جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم در حمایت از ناطق‌نوری، این تصور عمومی را دامن زده بود که آیت‌الله خامنه‌ای تمایل بیشتری به پیروزی آقای ناطق نوری دارند. با این حال شنیده‌ها از آن ملاقات براین تصور خط بطلان می‌کشید. چون مقام رهبری به هر دو نفر گفته بودند چنین نظری نبوده و بنا نیست از کسی حمایت کنند. چنین بود که اولین نگرانی برطرف شد.

با این وضعیت چندان دور از انتظار نبود که در یکی از همان روزها، آقای خاتمی پیامی شبیه به پیام مهندس میرحسین موسوی صادر نکند. شاید بیشتر از همه گروههای حامی، مجمع روحانیون مبارز از چنین سرنوشتی نگران بود. همگی تجربه تلخ خودداری یکباره مهندس موسوی را از نامزدی به یاد داشتند و علاوه بر این اعضای مجمع از قبل به آقای خاتمی قول داده بودند که او را تنها نخواهند گذاشت.

یک روز از سعید حجاّریان خواستم اطلاعاتی درباره چگونگی قانع شدن آقای خاتمی برای حضور در انتخابات به من بدهد. او گفت: **«آقای خاتمی در دیدار اول مجمع روحانیون مبارز با ایشان، به‌طور کامل پیشنهاد آنان را رد کرد و حتی حاضر نشد راجع به آن صحبتی بکند. اما در یکی از دیدارهای بعد با مظلومیت به اعضای مجمع گفته بود مگر من چه بدی به شما کرده‌ام که مرا به این عرصه می‌برید؟ چرا می‌خواهید وارد منازعه‌ای شوم که با حیثیت و آبرویم بازی کنند؟ خاتمی گفته بود حالا از من با خواهش می‌خواهید نامزد شوم. اما پس فردا که انواع تهمت‌ها نصیبیم شد، مرا تنها خواهید گذاشت و ...»**

شاید اشاره دردمندانه سیدمحمد خاتمی به برخوردهای تندی بود

که با میرحسین موسوی در تابستان ۷۵ شد و او را وادار کرد تا بدون اعلام دلیل، از ادامه کار انصراف دهد و معتکف شود.

حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی در سخنرانی اعتراض‌آمیزی که در پاسخ به اظهارات ۲۴ فروردین آیت‌الله مهدوی کنی ایراد کرد، بخش دیگری از این نگرانی را عنوان کرد. او گفت: «**ما آقای خاتمی را راضی به شرکت در انتخابات کردیم. به رئیس‌جمهور و دفتر مقام معظم رهبری هم عرض کردیم که او صاحب حیثیت و شخصیتی است که اگر بخواهد مورد تعرض قرار گیرد، ما ناگزیر دفاع می‌کنیم. غیرتمند هستیم و حاضر نیستیم کسی را به میدان دعوت کنیم و بعد او را رها کنیم**».

اما آنچه موجب شد موج دیگری از نگرانی ایجاد شود، شایعه مجدد احتمال انصراف آقای خاتمی از نامزدی ریاست جمهوری بود که در اوج حملات تخریبی گروههای مرئی و نامرئی فشار منتشر شد. او پس از تحمل همه فشارهای اردیبهشت ماه ۷۶، در آخرین روزها هدف حمله مستقیم رقبا قرار گرفته بود. که در جای خود شرح آن داده خواهد شد.

با این حال آقای خاتمی در برابر ابهام «دو استعفا - یک قهر» و این سؤال که «اگر رئیس جمهور شد از کجا معلوم که دوباره استعفا نکند»، جناح رقیب را با یک پاسخ گیج کننده مواجه ساخت. او گفت: «**در آن صورت همه مشکلات را با مردم در میان خواهم گذاشت**» و شاید این جمله آقای خاتمی بود که این حربه را نیز از دست رقیب خارج کرد.

مکر انسانی!

سفر آقای سیدمحمد خاتمی به استان کردستان که روز ۱۹ فروردین ۷۶ صورت گرفت، ظاهراً با بی‌توجهی محمدرضا رحیمی استاندار وقت این استان مواجه شد. رحیمی که قبلاً نماینده سنندج در دوره چهارم مجلس نیز بود، آنگونه که خبرنامه شماره ۱ کارگزاران سازندگی خبر داد، بعلت فشار افکار عمومی بالاجبار به دیدار آقای خاتمی رفت. اما استقبال مردم از خاتمی آنچنان بود که حیرت هر بیننده‌ای را بر می‌انگیخت، آنگونه که استقبال در شهرستان مهاباد بقدری گسترده بود که ادامه برنامه سفر، ۳ ساعت به تعویق افتاد. از سوی دیگر کارشکنی‌ها در شهرهای مختلف استان، تنها با همدلی مردم خونگرم این استان قابل اغماض بود.

بعدها ماجرای شکایت آقای خاتمی از استاندار کردستان که گفته می‌شد در تهیه و تکثیر کاریکاتوری بر علیه آقای خاتمی دست داشته است، دنبال شد و چند نوبت وکیل مدافع آقای خاتمی در دادگاه سنندج حاضر شد و ماجرا را پیگیری کرد. اما به فاصله کوتاهی که رحیمی از استانداری برکنار شد، توسط آیت‌الله یزدی رئیس قوهٔ قضائیه به سمت مشاور این قوه منصوب شد و معلوم نشد کار رسیدگی قضایی به پرونده وی در کجا و چرا متوقف شد؟

مطلب دیگری که از رحیمی استاندار وقت کردستان نقل می‌شد، سخنانی بود که در جمع ستاد تبلیغاتی آقای ناطق‌نوری در قروه ایراد کرده بود. آنطور که خبرنامه کارگزاران گزارش داد، وی در این جلسه گفته بود: «آقای هاشمی رفسنجانی کاری برای استان کردستان انجام

نداده است و اگر بودجه‌ای برای این استان اختصاص یافته، از طرف آقای ناطق‌نوری رئیس‌مجلس بوده است». در این خبرنامه همچنین آمده بود که وی به تعداد ۱۲۰ نفری که از قروه به دیدار وی آمده بودند، قول داده بود به همین نسبت ، ۱۲۰ میلیون تومان اضافی به طرح‌های عمرانی این شهرستان اختصاص دهد!

اما آقای خاتمی در سفر به کردستان سخنی گفت که هم اقبال مردم کردستان را به دنبال داشت، هم مخالفت جناح رقیب را برانگیخت. او سهم مردم کرد در مدیریت کشور را کم ذکر کرد و وعده داد که در صورت پیروزی در انتخابات این سهم را افزایش دهد.

چائی بچه‌ها!

بحث تأمین منابع مالی ستادهای انتخاباتی، از آن دسته مواردی است که در ایران معمولاً هیچگاه فاش نمی‌شود. و با آنکه مخارج تبلیغاتی نامزدها، گاهی غیر قابل برآورد می‌نماید، اما هیچکس حاضر نیست دربارهٔ منابع تأمین آن توضیح روشنی ارائه دهد. با این حال ستاد انتخاباتی آقای سیدمحمدخاتمی به چند دلیل از افشای منابع مالی خود بیمناک نبود و حتی گاهی دوستان و دلسوزان درخواست می‌کردند این منابع مالی فاش شود، تا خود بخود موجب تبلیغی غیر مستقیم دربارهٔ استقبال توده‌های مردم از آقای خاتمی باشد. گاهی خانواده‌ای که پدر خود را در جنگ تحمیلی از دست داده بودند، با ارسال خرجی اندک خود، همگان را تحت تأثیر قرار می‌دادند. یا فردی که بیمه بیکاری خود را با همه نیازی که به آن داشت، از شهرستانی

دور برای ستاد آقای خاتمی می‌فرستاد و می‌گفت: **«دیگر جانم را برای شما دارم که اگر بخواهید آن را هم فدا می‌کنم».**

اما در یکی از همان روزها، دوستانی که به کار جذب کمکهای مردمی می‌پرداختند، به حجره یک بازاری رفتند واز او کمک خواستند. حاجی محترمی که ظاهراً در کار تجارت چای فعالیت داشت، به آنها گفته بود، فعلاً چیزی در حساب بانکی خود ندارد و **«همین چند روز پیش ۳۰۰ میلیون تومان به برادرانی که از ستاد آقای ... آمده بودند پرداختم! امروز هم می‌خواهم چای بچه‌هایشان را بفرستم!»**

او گفته بود که تنها می‌توانم «چای» بچه‌های ستاد شما را فراهم کنم و روز بعد یک کامیونت حاوی بسته‌های چای به ستاد فرستاده بود که قبل از هرگونه استفاده‌ای، عیناً به حجره‌اش بازگردانده شد!

پس از این ماجرا از همکاران در ستاد خواسته شد تا برای جذب کمکها به سراغ کسی نروند. در آن روزها بدون آنکه انتظارش را داشته باشیم، ناگهان نامه‌ای می‌آمد از دوردست و در آن چند اسکناس و هزاران کلمه ارزشمند بود! و یک کلمه «خسته نباشید» و «خدا قوت» که صدها برابر «چای اعلا» خستگی را از تن همکاران بدر می‌برد.

پیش‌بینی‌های یک سیاستمدار!

نوزدهم فروردین ۷۶، روزنامهٔ اخبار مصاحبه‌ای مفصل با آقای اسدالله بادامچیان، دبیر اجرایی هیأت مؤتلفه اسلامی داشت. هیأت مؤتلفه و مجموعه تشکلهای همسو با جامعه روحانیت مبارز تهران،

از جدی‌ترین حامیان آقای ناطق نوری بودند و آقای اسدالله بادامچیان از اصلی‌ترین تئوریسین‌های آن هیأت به حساب می‌آمد. بادامچیان، که آن روزها از او بعنوان وزیر ارشاد کابینه آقای ناطق نوری نام برده می‌شد، مواضع سیاسی خود را صریح وزُک بیان کرده بود و از جهاتی می‌توان مصاحبه او را در آن شرایط ، یک اتفاق تلقی کرد.

بادامچیان با اشاره به سابقه ۴۰ ساله فعالیت سیاسی خود، پیش‌بینی کرده بود که آقای ناطق نوری رئیس جمهور خواهد شد. او که ادعا کرده بود معمولاً در تحلیل سیاسی دچار اشتباه نمی‌شود، کمی بعد از سوی خواننده‌ای در روزنامه سلام با این سؤال روبرو شد: **«آقای بادامچیان! با این سابقه طولانی و پیش‌بینی‌های دقیق سیاسی، چطور نتوانستید پیش‌بینی کنید که در انتخابات مجلس رأی نمی‌آورید؟»** اشاره این خواننده به شکست بادامچیان در انتخابات مجلس پنجم بود.

اما نکته مهم‌تر، تناقض گویی او دربارهٔ «کاندیدای اصلح» بود. بادامچیان ابتدا گفته بود: **«اگر ما مسلمان هستیم باید بر مبنای اسلام انتخاب اصلح کنیم. در جایی که «اصلح» (اشاره به آقای ناطق نوری) وجود دارد، معرفی حتی یک «صالح» (اشاره به آقای خاتمی) در مقابل آن «اصلح» با مبانی دینی همخوانی ندارد!»** بدین ترتیب او ورود آقای خاتمی به عرصه انتخابات را حتی مغایر با مبانی دینی خوانده بود. اما در ادامه همین مصاحبه در پاسخ به سؤال دیگری درباره علت نامزدی آقای زواره‌ای که همکار او در جمعیت مؤتلفه نیز بود، به تناقض‌گویی دچار شد. او در این‌باره گفت: **«ما فکر می‌کنیم فرد اصلح**

جناب آقای ناطق نوری هستند، اما اگر جناب آقای زواره‌ای احساس وظیفه شرعی می‌کنند، ما او را از انجام وظیفه شرعی‌اش باز نمی‌داریم!!» بادامچیان همچنین تأکید کرده بود که «**مردم باید حدس بزنند مقام معظم رهبری به چه کسی نظر دارند و به او رای بدهند، حتی اگر ایشان اظهار نظر صریحی نکنند**» و به تلویح و اشاره ادعّا کرد که مقام رهبری به آقای ناطق نوری رأی خواهند داد! یک هفته بعد دکتر پورنجاتی قائم مقام جمعیت دفاع از ارزشها دراین‌باره گفت: «**آقای بادامچیان از یک شگرد تبلیغاتی و تجارتی برای معرفی کاندیدای مورد نظر خود استفاده کرده‌اند. مصلحت نیست که از پشتیبانی رهبری سرمایه‌گذاری شود**».
با این حال بادامچیان از آن دسته سیاستمدارانی است که روز دوم خرداد ۷۶ دریافت که نمی‌توان با تکیه بر سابقه چهل ساله فعالیت سیاسی، پیش‌بینی‌های درستی کرد. بخصوص وقتی که از میزان تمایل افکار عمومی و خواسته‌های مردم غفلت شده باشد.

لرستان، مازندران و دیگران

در اسفند سال ۷۵ اتوبوس سفید رنگ حامل آقای‌سیدمحمد خاتمی و همراهانش استانهای کردستان، زنجان، لرستان، گیلان و مازندران را طی کرد و در هر استان با قرائت ویژه‌ای از استقبال مردمی مواجه شد. در زنجان خیابانهای اصلی شهر ساعاتی به حالت تعطیل درآمد. در شهرهای استان لرستان مانند بروجرد و خرم‌آباد، شمار استقبال کنندگان به حدی بود که شهرها به حالت تعطیل درآمدند. اگرچه روز یکشنبه ۱۸ خرداد ۷۶ نماینده خرم‌آباد با انتقاد

از عملکرد استانداری لرستان در انتخابات، به آرای مأخوذه آن استان اعتراض کرد و پیشی‌گرفتن ۸ درصدی آقای ناطق نوری از آقای خاتمی در استان لرستان را غیرطبیعی دانست. در خرم‌آباد شاید به جرأت بتوان شمار مردم استقبال کننده از خاتمی را بیش از پانصد هزار نفر ذکر کرد. از سوی دیگر علیرغم برخی کارشکنی‌ها، سفر آقای خاتمی به استانهای شمالی کشور نیز موفقیت‌آمیز بود.

در مدخل محمودآباد مازندران (زادگاه آقای ناطق‌نوری) شعاری خطاب به آقای خاتمی بر روی پارچه‌ای نوشته شده‌بود و در عرض جاده ورودی این بخش نصب شده‌بود. مضمون شعار این بود: «توقف شما موجب آزردگی خاطر ماست- جمعی از خانواده شهدای محمودآباد».اما بهنگام ورود اتوبوس حامل آقای خاتمی به این بخش، عده‌ای از خانواده شهداء که گوسفندانی برای قربانی کردن نیز آورده‌بودند، به استقبال او آمدند. پدر شهیدی با دیدن پارچه نوشتهٔ فوق، به جوانترها گفت تا آن را سریعاً بردارند. بعد در حالی که شرم نجیبانه‌ای در چهره‌اش دیده می‌شد، آمد و آقای خاتمی را در آغوش گرفت و بوسید.

در همان روزها گفته می‌شد احمد ناطق‌نوری برادر رئیس مجلس، در جمع پرسنل یک شرکت دولتی در توصیف ساده‌زیستی آقای ناطق‌نوری گفته است: **«خوردن آبگوشت در دیزی و داشتن شست پهن در انگشت دست راست به جهت مالیدن پنیر روی نان، از افتخارات ساده‌زیستی آقای ناطق‌نوری است»**! (خبرنامه شماره ۳ ائتلاف خط امام)

در جریان سفر آقای خاتمی به آمل و حین سخنرانی وی در مسجد امام‌رضا(ع) این شهر، مدیر ارشاد اسلامی شهرستان نور به اتفاق چند تن دیگر به طرح سؤالاتی از آقای خاتمی پرداخت. خبرنامهٔ شماره ۲ ائتلاف خط امام در توضیح این خبر نوشت: در حالی که جمعیت مستمع از برخورد به دور از ادب فرد مذکور عصبانی بود، آقای خاتمی با درخواست آرامش از مردم به سؤالات وی پاسخ داد. اما مدیر ارشاد نور سعی کرد مراسم را متشنج نماید که آقای خاتمی وی را به اسم و با ذکر مسئولیتش مورد خطاب قرار داد و وی مجبور به سکوت شد و مراسم با آرامش ادامه یافت!

شروع دورهٔ تخریب

سفر آقای سیدمحمد خاتمی به مشهد مقدس، در مجموع سفرهای انتخاباتی وی اهمیت ویژه‌ای دارد. یکی اینکه استان خراسان به‌علت جمعیت زیاد و جغرافیای گسترده‌اش نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. دیگر اینکه به‌علت موضع‌گیری صریح حجت‌الاسلام واعظ طبسی تولیت آستان قدس رضوی، گفته می‌شد که آقای خاتمی سفر پراستقبالی به خراسان نخواهد داشت! و از همه مهمتر، آنچه سفر آقای خاتمی به خراسان را از سایر سفرهای وی متمایز می‌کرد، نشانه‌های بروز اولین حمله فیزیکی و علنی انصار حزب‌الله به مراسم سخنرانی آقای خاتمی بود که بالاخره در شامگاه شنبه ۳۰ اردیبهشت ماه در مسجد حوض لقمان مشهد روی داد ماجرایی که سرآغاز عملیات تخریبی بعدی این گروه برعلیه آقای خاتمی تلقی می‌شود.

خراسان، سفر پرماجرا

در شهرستانهای خراسان، مسئولان غایب، اما مردم مشتاقانه حاضر و در انتظار استقبال از آقای خاتمی بودند. در شیروان جوانی بمن گفت: «**در برنامه تلویزیونی به سوی انتخاب، که در آن میزگردی درباره انتخابات پخش می‌شود، یک مجری حضور دارد که معمولاً تا وقت صحبت کردن به همفکران آقای خاتمی می‌رسد، می‌گوید وقت برنامه تمام است یا به بهانه‌ای سخن آنها را قطع می‌کند. این مجری محترم، در انتخابات مجلس پنجم کاندیدای همین شیروان خودمان بود و از طرف جامعه روحانیت مبارز تهران و هیأتهای مؤتلفه حمایت می‌شد: اینهم یک پوستر ایشان از آن روزها...**»

پوستر را که دیدم عکس و نام آقای عبدالرضا رحمانی فضلی و نشان تشکلهای همسو را در بالای آن مشاهده کردم. جوان از من پرسید «اوضاع تهران چطور است؟» گفتم مثل همین جا؛ این حرفها کشک است که عده‌ای فرض می‌کنند شهرستانی‌ها شهرستانی‌اند! منظورم را که می‌فهمید؟

در قوچان، اسفراین، شیروان، بجنورد و سایر شهرستانهای خراسان، استقبال از آقای خاتمی کم‌نظیر بود. در ورودی شهر، جمعیتی در انتظار ایستاده بودند و تا رسیدن به محل سخنرانی، که معمولاً آقای خاتمی مسیر را پیاده طی می‌کرد، جمعیت در حال افزونی او را همراهی می‌کردند و همایش بزرگی از مردم، خاتمی را چون نگینی در امواج بزرگ انسانی خود همراهی می‌کردند. در بجنورد، امام جماعت مسجد انقلاب از سخنرانی آقای خاتمی در آن

مسجد جلوگیری کرد و پیغام داد که من در این برنامه‌ها شرکت نمی‌کنم. اما مهم‌تر از همه سخنرانی حجت‌الاسلام واعظ طبسی در جمع فرماندهان بسیج مشهد بود که با اشاره به گروههای حامی آقای خاتمی گفته بود: «**چرا باید کسانی که در کنار بنی‌صدر بودند، امروز در بعضی از ستادهای انتخاباتی نفوذ کرده و به ولایت فقیه ضربه بزنند؟**» خبرنامه شماره ۳ ائتلاف خط امام در شرح این خبر نوشته بود: آقای واعظ طبسی با بیان این نکته که دموکراسی با هر تعریفی خلاف اسلام است، حکومت را از جانب خدا بر مردم دانسته است و بیعت مردم با امامت را در تبعیت آنها از «علما» دانسته و با اشاره به انتخابات گفته بود: علمای اسلامی هستند که می‌توانند کاندیدای اصلح را به مردم معرفی کنند.

مشهد، آخرین شهری بود که باید در سفر به خراسان، پذیرای حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی باشد. اگر چه همه تدابیر برای عدم برگزاری تجمع مردمی صورت گرفته بود، اما عصر روز شنبه در دانشگاه فردوسی مشهد، بیشتر از ۳۰ هزار نفر به سخنان آقای خاتمی گوش دادند و حادثه حمله گروه انصار حزب‌اله به جمعیت، در حالی رخ داد که علیمحمد بشارتی وزیر کشور نیز در مشهد به سر می‌برد!

ویژگی‌های دورهٔ تخریب!

سفر به مشهد، سرآغاز دورهٔ تخریب چهرهٔ سیاسی آقای سیدمحمد خاتمی به حساب می‌آید. روزهای فروردین و اردیبهشت

سال ۷۶، فصل فشرده‌ای بود که تخریب آقای خاتمی در دستور کار مخالفان وی قرار گرفت.

در دورهٔ تخریب، فعالیت علنی گروه انصار حزب‌اله در هجوم فیزیکی و علنی به طرفداران آقای خاتمی شروع شد. سخنرانی‌های اتهام و تخریب، از سوی سردمداران جریان بازار جلوه‌ای خشن یافت. نشریات رسمی و غیررسمی بطور گسترده‌ای به خاتمی و حامیان وی تاختند و از سوی دیگر تردید دربارهٔ بی‌طرفی مجریان برگزاری انتخابات در مردم قوت گرفت. در دورهٔ تخریب، برخی ستادهای انتخاباتی و دفاتر آقای خاتمی در تهران و برخی شهرستانها، مورد هجوم قرار گرفت و در برخی موارد آتش زده شد. این سو و آن سو، خاتمی به بنی‌صدر تشبیه شده و به این شبههٔ بزرگ دامن زده شد که چنانچه وی رئیس‌جمهور شود، قضایای مشروطه در تاریخ ایران دوباره تکرار خواهد شد. بایستی دوره تخریب آقای خاتمی را از مقطع زمانی فروردین ماه تا اواخر اردیبهشت ماه و حتی تا روز دوّم خرداد قلمداد کرد. روزی که ناگهان مأموران دادگستری تهران با حکم پلمپ ساختمان ستاد مرکزی در خیابان به آفرین تهران، وارد این ساختمان شدند و اطاقها و درب ورودی ساختمان را پلمپ و آن را تعطیل نمودند.

در همه این دوران، آنچه بیش از همه قابل توجه ناظران بود، سعه صدر و تحمل مثال زدنی خاتمی بود که حجم آن، از حجم همهٔ آن عملیات تخریبی بزرگ‌تر و گسترده‌تر بود. خاتمی، با سکوتی سرشار از ناگفته‌ها، به جامعه‌ای می‌اندیشید که باید از خطرات التهاب و

نـاآرامـی و خشـونت پـرهیز کـند. شـاید تـرجـمان هـمهٔ تـحمل و خویشتن‌داری خاتمی در طول آن روزهـای مـلتهب و آمـادهٔ تشـنج، سخن صمیمانه‌ای بود که در شهرکرد با فرزند شهیدی به زبان آورد.

در شهرکرد، بعد از تشنجات مشهد و اصفهان، فـرزند شـهیدی جمعیت پیرامون خاتمی را در آستانه اتوبوس شکافت و از همراهان آقای خاتمی خواست تا اجازه دهند «پدرش» را ببیند. پسر، نـوجوان زیباروی و معصومی بود که نگاهش آکنده از صمیمیت بود. «سید» نوجوان را در آغوش گرفت و پسرک سر بـر دامـان خـاتمی نـهاد و چیزهایی گفت که خیلی‌ها نشنیدند. دستان خاتمی که چهره پسرک را به سمت بالا چرخاند، قطرات اشک گونه‌های پسرک را خـیس کـرده بود. او به خـاتمی مـی‌گفت: **«پدرم! چرا همه جا با شما اینطور صحبت می‌کنند؟ چرا در اصفهان به شما گفتند ضدولایت فقیه؟ شما پدر ما هستید. چشم و چراغ مایید»**. خاتمی نمی‌دانست چگـونه اشکـهایش را پاک کند. سعی کرد بحث را عوض کند. از درس و مشـق و آیـنده او پرسید. فرزند شهید گفت: **«هر شغلی باشد و خدا بخواهد، شکر می‌کنم. اما می‌خواهم که خدا، مرا مثل شما کند. می‌خواهم مثل شما «میهن خویش را کنم آباد»**.

بسیاری از همراهان، در شـهرکرد و بهنگام رویارویی این فرزند شهید با سیدمحمد خاتمی بود که اشک خاتمی را دیدند.

بلیت طلب!

ما شب قبل از ورود آقای خاتمی و دیگران، با بلیتی که نـامش را

«بلیت طلب» نهادم، وارد فرودگاه مشهد شدیم، به همراه آقایان سیدهادی خامنه‌ای، حائری‌زاده، عبایی خراسانی، صالح‌آبادی و محمدحسین حقیقی. و یک راست رفتیم به دفتر حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی در مشهد، که مسئول آن حجت‌الاسلام درایتی بود. و در بحث آن ستاد پیرامون آخرین هماهنگی‌های سفر آقای خاتمی به استان خراسان شرکت کردیم.

شنیده‌ها حکایت از آن داشت که حجت‌الاسلام واعظ‌طبسی تولیت آستان قدس رضوی از هرگونه مراسم استقبال رسمی از آقای خاتمی ممانعت می‌کند. آن گونه که گفته می‌شد به مسئولان شهرستان‌های خراسان دستور اکید داده شده بود که به استقبال خاتمی نروند. ضمن آنکه خبر مهم دیگر، سفر پیش‌بینی نشده حسین‌الله کرم مسئول گروه انصار حزب‌الله به مشهد بود که همه شک‌ها درباره احتمال بروز حوادث و یا درگیری را به یقین تبدیل می‌کرد.

مقصد بعدی، هتل درجه دویی بود تا بعد از استراحتی مختصر، برای زیارت به حرم‌مطهر حضرت رضا(ع) برویم و صبح روز بعد در فرودگاه مشهد به استقبال آقای خاتمی برویم. اتوبوس هم شبانه از تهران حرکت کرده بود و صبح از فرودگاه مشهد، آقای خاتمی و همراهان را به چند شهرستان خراسان منتقل می‌کرد.

دانشگاه، آبستن حادثه!

ظهر روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۷۶، وقتی در جمع نمازگزاران نمازجمعه مشهد، اطلاعیه‌های حزب‌الله توزیع می‌شد، تعیین

همزمانی «همایش بزرگ انصار حزب‌الله مشهد» با مراسم سخنرانی آقای خاتمی در دانشگاه فردوسی مشهد، خبر از احتمال حوادثی می‌داد که شنبه شب بالاخره به وقوع پیوست. همایش حزب‌الله ساعت ۳ و سخنرانی آقای خاتمی ساعت ۴ بعدازظهر روز شنبه برگزار می‌شد.

ما بعد از زیارت کوتاهی، به جمع نمازگزاران جمعه پیوستیم و در صف‌های انتهایی صحن نشستیم. امام جمعه مشهد که از حضور آقای خاتمی در صف نمازگزاران مطلع شده بود، بی‌آنکه به رسم مهمان‌نوازی خیر مقدمی بگوید، نطق غرآیی درباره خطر حضور لیبرال‌ها و تکرار مشروطیت ایراد کرد و ما لیبرال‌های از خدا بی‌خبر، غریبانه زیر بارانی که نم‌نم می‌بارید، نشسته بودیم و خطبه دوم نماز سیاسی عبادی جمعه را می‌شنیدیم. بعد از نماز، برگه‌های کوچکی به دستمان دادند که همان اعلامیه همایش بزرگ حزب‌الله مشهد بود. یکی از همین برگه‌ها را هم از روی قصد به آقای سیدمحمد خاتمی دادند.

در این اعلامیه‌ها نوشته شده بود که همایش حزب‌الله با حضور و سخنرانی حسین‌الله کرم و مداحی آقایان منصور ارضی و ژولیده برگزار خواهد شد، بعد در حالی که خیس و باران خورده به همراه سایر نمازگزاران جمعه، صحن را ترک می‌کردیم، با شعارهای مرگ بر لیبرال مرگ بر ضدولایت فقیه و مرگ بر بنی صدر! جمعِ اندکی بدرقه شدیم. عده‌ای هم در پاسخ شعار دادند «خاتمی، خاتمی حمایتت می‌کنیم» خدا بیامرزد پدر آن خادم حرم را، که پیرمردی متین و سلیم

بود. مقداری پارچه سبز متبرک حرم مطهر را آورد و به «سید» هدیه کرد. با این حال، مشهد و فضای نفس‌گیرش آنچنان دل ما را شکسته بود که شاید نظر آقای غریبان امام رضا (ع) بود که حماسه دانشگاه فردوسی مشهد در روز بعد اتفاق افتاد.

در فاصله جمعه تا عصر شنبه، به چند شهرستان خراسان رفتیم و عصر شنبه وارد مشهد شدیم. خیابان‌ها را که یک به یک به طرف دانشگاه طی می‌کردیم، شوق و هراس و حیرت را تجربه می‌کردیم. مانند آب روانی که به رودخانه و دریا می‌ریزد، شاهد حرکت روان جمعیتی بودیم که به سمت دانشگاه روان بودند. در دانشگاه فشردگی جمعیت جوانان و زنان و مردان، آنچنان بود که تنها، حلقه انسانی جوانان به کمک محافظان آقای خاتمی آمد. چیزی حدود ۴۰ هزار نفر در تمام محوطه دانشگاه و خیابان‌های اطراف آن نشستند تا خاتمی درباره آینده سخن بگوید.

آنچه انتظارش می‌رفت رخ داد. گروه انصار حزب‌الله بعد از همایش بزرگ خود، در قالب یک جمعیت حدوداً ۷۰ نفره وارد صحن دانشگاه شده بودند. من به علت فشار جمعیت نتوانستم وارد تالار رازی (محل سخنرانی) بشوم و در حیاط دانشگاه باقی ماندم. و این اتفاق باعث خیر بزرگتری شد که همانا مشاهده بی‌واسطه فعالیت گروه انصار حزب‌الله بود.

آنها اول برخورد فرهنگی کردند! جزوه‌هایی را بین مردم توزیع کردند که متن نامه شهید مرتضی آوینی خطاب به آقای خاتمی بود، که مربوط به زمان وزارت ارشاد می‌شد. در حاشیه این نامه، مطلبی با

امضای انصار حزب‌الله مشهد نوشته شده بود که طی آن از آقای خاتمی به عنوان مروّج اباحی‌گری و کسی که با مسامحه و اعطای آزادی به مطبوعات، موجب رسوخ فرهنگ غرب و انحطاط در فرهنگ اسلامی شده بود، انتقاد شده بود. اما ظاهراً پخش این اعلامیه‌ها- یا کار فرهنگی - چندان نتیجه‌بخش نبود! چون مردم اطلاعیه‌ها را تا می‌کردند و در جیب خود می‌گذاشتند تابعد از سخنرانی آقای خاتمی آن را بخوانند. این گونه شد که چند نفری از گروه انصار، کار توزیع اطلاعیه‌ها را نیمه‌کاره رها کردند و تلاش کردند وارد ساختمان تالار- محل اصلی سخنرانی - شوند. البته از درب ورودی خواهران! طبیعی بود که پلیس ضد شورش که در اطراف دانشگاه مستقر بودند، از ورود این گروه از در ورودی خواهران ممانعت کرد و آنها ناگزیر به انتظار ماندند تا سخنرانی تمام شود.

بعد از پایان سخنرانی و پرسش و پاسخ، حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی در خروج از درب پشتی تالار با جمعیت محدودی مواجه شد که شعارهای معروف ضد لیبرالی و ضد بنی‌صدری می‌دادند. خاتمی پیشنهاد پلیس برای سوار شدن به اتومبیلهای تشریفاتی ضد گلوله را که قصد داشتند از مسیرهای فرعی عبور کنند و او را از خطرات احتمالی فراری دهند، رد کرد و در میان جمعیت عظیمی از دانشجویان و مردم تا محل توقف اتوبوس آمد و سوار آن شد. اما هنگامی که اتوبوس به سختی جمعیت را می‌شکافت، شاهد درگیری گروه انصار با مردم بودیم که حتی دخالت پلیس ضد شورش و مجهز نیز از التهاب آن نکاست. کسی داد زد: «اتوبوس سریع برو، زود باش» و چند سنگ

بر بدنه اتوبوس اصابت کرد. جمعیت راه را باز کردند و بعد از حرکت اتوبوس، باقی ماندند و در مقابل سنگ‌پرانها صلوات می‌فرستادند. اما ساعتی بعد، حادثه اصلی شکل می‌گرفت.

اوج بحران، مسجد حوض لقمان!

بعداز دانشگاه، آخرین برنامهٔ سفر آقای خاتمی به استان خراسان، دیدار وی با روحانیون و طلاب مشهد بود که در مسجد حوض لقمان این شهر انجام شد. امّا چیزی از ورود آقای خاتمی به مسجد حوض‌لقمان نگذشته بود که از خیابان، صدای شعار و فریاد و هجوم شنیده شد.

عده‌ای از اعضای انصار حزب‌الله، در فاصله‌ای که آقای خاتمی به عیادت حضرت آیت‌الله شیرازی به منزل وی رفت، خود را به مسجد حوض لقمان رسانده بودند و قبل از آنکه آقای خاتمی شروع به سخنرانی کند، از طریق درِ پشتی، وارد صحن مسجد شدند. داخل مسجد حدود چهارصدتن از روحانیون و مردم، منتظر شروع سخنرانی آقای خاتمی بودند و تقریباً جای خالی برای دیگران وجود نداشت. به همین علت دربِ‌اصلی مسجد را بسته بودند تا ازدحام جمعیت کنترل شود. وقتی صدای شعار و همهمه از بیرون مسجد اوج گرفت، همه دانستند که اتفاقی درحال وقوع است. گروهی که تعدادشان به ۳۰ نفر نمی‌رسید، از در پشتی مسجد وارد شدند و با فشار خود، جمعیت روحانیان را شکافتند و در میانهٔ صحن مسجد جای گرفتند. آنها در حالی که دست‌هایشان را آرام و نمادین بر سر

خود می‌زدند، یک‌صدا و موزون این شعار را زمزمه می‌کردند: **«سیدعلی، سیدعلی، آرام جانم ـ سیدعلی خامنه‌ای، آرام جانم».**

نحوهٔ ادای این شعار و احترامی که نسبت به مقام رهبری در آن بود، موجب شد تا حتی بعضی از روحانیان حاضر در مسجد نیز با آنان همراهی کنند. امّا به وسط صحن مسجد که رسیدند، با تغییری ناگهانی در لحن و صدای خود، به یکباره شعارهای **«مرگ بر لیبرال و مرگ بر ضدولایت فقیه»** را سر دادند و با عصبیت و خشم، دور کند سینه‌زنی خود را تند کردند و به سر و سینه خود کوفتند و یک‌صدا فریاد زدند: **«حزب‌الله می‌میرد، سازش نمی‌پذیرد!»** آنها به وضوح وانمود می‌کردند که آمادهٔ درگیری فیزیکی هستند. یکی از آنها در پاسخ طلبه‌ای که به سکوت و آرامش دعوتشان کرد، سعی کرد جمعیت را بشکافد و با آن طلبه درگیر شود. آقای خاتمی بالای منبر بود و شاید در بهترین زاویه‌ای قرار داشت که می‌توانست تعداد اندک افراد این گروه را ارزیابی کند.

با وجود آنکه آقای درایتی می‌گفت: **«عزیزان! به احترام مسجد بنشینید، به احترام روحانیت بنشینید».** انصار حزب‌الله شعار حزب‌الله بیدار است، از لیبرال بیزار است را سر می‌دادند. کمی بعد پیرمردی که عرقچین سبز رنگی به سر داشت از بین این گروه سخن گفت. آقای خاتمی از این پیرمرد دعوت کرد پشت میکروفن قرار بگیرد و سخن بگوید. او با هیجان میکروفن را گرفت.

حمایت نهضت سوادآموزی از خاتمی!!

پیرمرد چنین سخن گفت: «بنده که داره تمام اعضای بدنم می‌لرزه، برای این است که امام امت فرمودند اگر کسی در این انقلاب سهمی داشته باشد خانواده شهداست. بنده پدر یک شهید (سیدمرتضی) و یک جانباز (سیدمحمد) هستم. آقا! بنده حدود ۲۰ (پوستر) تبلیغاتی ایشان (آقای خاتمی) را دیده‌ام. یک کلمه از ولایت مطلقه فقیه چیزی نگفته، در یکی از آنها برای سوءاستفاده و کلاه گذاشتن سر(امثال) من بدبخت شهید داده، گفته که رهبر به من مجوز داده که بروم اینجا (ریاست جمهوری) و این یک مورد هم برای کلاه گذاشتن سر من بوده. آقا! در زمان وزارت ایشون برضد علی‌ابن‌ابیطالب نشریه صادر می‌شد. وقتی به ایشون اعتراض می‌کردن، ایشون می‌گفتن ما آزادی دادیم به اینها بر ضد علی‌ابن ابیطالب هم بنویسند. شما هم اگر بر ضد آنها نوشتید، ما اجازه خواهیم داد که چاپ کنید. نخیر اجازه ندید. من خودم به دقت واقف نیستم. ولی شنیدم که این آقا ۲۲ میلیارد تومن تا حالا هزینه تبلیغاتی‌اش شده. از کجا آقا؟ اینها را باید جواب بده. بنده اینجا می‌نشینم معطل تا جواب بگیرم. چرا نهضت‌سوادآموزی... (منظور پیرمرد احتمالاً نهضت‌آزادی بوده است .ن) داد می‌زنم تا حلقومم پاره بشه! اگه گلویم در راه این انقلاب، و در راه خامنه‌ای پاره بشه، اشکالی نداره ولی اجازه نخواهم داد نهضت آزادی و همه افرادی که با نظام مسأله دارند از ایشون پشتیبانی کنند. آقا! دانشجویان غیرپیرو خط امام که به نام وحدت اسلامی در دانشگاهها (تحکیم وحدت) هستند، چرا از ایشون پشتیبانی می‌کنند؟ چرا افراد شایسته پشتیبانی نمی‌کنند؟ و دیگر آنکه این آقا باید جواب بده چگونه

فرزند علی هست که بر ضد علی‌ابن ابیطالب در این مملکت نشریه چاپ کنند.

این آقا که وزیر ارشاد بود. اجازه چاپ می‌داد که روزنامه‌های دیگر بر ضدش الی ماشاءالله نوشتند، تا مجبور به استعفا شد. آقا بنده دلم از این می‌سوزه که اینها می‌خواهند سقیفه مجدد به وجود بیارن. کلاه سرمون نره! می‌خوان دو مرتبه مسائل صدر اسلام را به وجود بیارن. آقا! آزادی اسلامی حد و حدود داره. ولی آقایون حد و حدود قایل نیستند. در جلساتی که صحبت کردند کم و بیش (خبرش) به ما می‌رسد. یکی هم از این آقا (درایتی) گله‌مندم. سخت هم گله‌مندم. این آقا تازه اظهار تأسف می‌کند که چرا ما جای کمی گرفته‌ایم. آقای روحانی! تو امانت دار پیغمبری. در لباس پیغمبر، داری بر ضد پیغمبر عمل می‌کنی. از کسی داری تبلیغ می‌کنی که او برضد علی‌بن ابیطالب اجازه نشر داد. آقا؟ اینها را باید پاسخ بدی!»...

اما چنانچه انتظار می‌رفت، بعد از صحبت‌های این پدر شهید، همراهانش باز هم اجازهٔ سخنرانی به حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی ندادند و با سردادن شعار فضای جلسه را متشنج کردند.

حالا دیگر نوبت روحانیون و مردمی بود که حدود سی دقیقه این صحنه‌ها را دیده بودند و عملا سکوت کرده بودند. وقتی یک روحانی از انتهای مسجد فریاد زد «**بگذارید حداقل جواب حاج آقا (خاتمی) را بشنویم**» جمعیت هم یکصدا گروه انصار حزب‌الله را به نشستن دعوت کردند. لحظاتی بعد تنها یک شعار کوتاه به طور هماهنگ و با آهنگی خشمگین، توسط جمعیت در صحن مسجد طنین‌انداز شد.

شعاری که روحانیون و مردم یکصدا سردادند: «**بشین... بشین...**» کمی بعد مردم یک صدا فریاد می‌زدند «**خاتمی، خاتمی، حمایتت می‌کنیم**».
و بعد هرج و مرج آغاز شد. ظاهراً بنا نبود آرامش بازگردد. به همین خاطر حجت‌الاسلام و المسلمین خاتمی، روحانیون و مردم، مسجد را ترک کردند، قبل از آنکه درگیری فیزیکی آغاز شود.
یکی از روحانیون حاضر گفت: «**تا نیم ساعت پیش مصمم بودم به آقای خاتمی رأی ندهم. اما با وضعی که اینها (انصار حزب‌الله) امشب به‌وجود آوردند و مظلومیت آقای خاتمی را با چشمان خودم دیدم، حالا دیگر به طور جدی روی انتخاب آقای خاتمی فکر خواهم کرد**».

تبعات درگیری در مشهد!

حادثه مسجد حوض لقمان مشهد، اگرچه ظاهری تلخ و نگران‌کننده داشت، اما پیامدهای مثبتی به دنبال داشت. نخست آنکه مانند سایر عملیات تخریبی که برعلیه آقای خاتمی صورت می‌گرفت، این حادثه نیز موجب شد تا جمع دیگری به صف دوستداران وی بپیوندند و با او اظهار همدردی نمایند. دیگر اینکه این حادثه موجب شد تا عوامل اخلال و تخریب و کسانی که به نوعی هدایت‌کنندهٔ عملیات تخریبی و جوّسازی در فضای انتخابات بودند، در فضای شفاف آن روزها شناسایی شوند و اقبال مردمی را بیش از گذشته از دست بدهند. نتیجهٔ قابل‌اعتنای این حادثه، شفافیت مواضع برخی مطبوعات و گروههای سیاسی بود که تا قبل از آن، تلاش داشتند تا موضعی فراگروهی و فرادستی را دنبال نمایند.

روزنامهٔ جمهوری اسلامی روز دوم اردیبهشت ۷۶ با درج مقاله‌ای تحت عنوان «بزرگترین دروغ انتخاباتی» ضمن ابراز تأسف از حادثه مشهد نوشت: **«برادران عزیز! به شما که در مشهد چنین کردید و به همهٔ کسانی که ممکن است در نقاط دیگر کشور دچار چنین اشتباهی باشند صریحاً می‌گوییم، که این اقدام و هر اقدام دیگری که در کار تبلیغات سالم انتخاباتی نامزدهای ریاست‌جمهوری اخلال نماید، قلب رهبر معظم انقلاب را آزرده می‌کند و مطمئن باشید هر کس غیر از این به شما بگوید، بزرگترین دروغ انتخاباتی را گفته است!»**

روز سی‌ام فروردین ۷۶ روزنامه‌ها از قول آیت‌الله مهدوی‌کنی نوشتند **«تاریخ مشروطه در حال تکرار است»**. رسالت در همین روز از قول آیت‌الله نوشت: **«اگر می‌بینید فقط دانشگاه‌ها دنبال چیزی می‌روند، این خطرناک است. دارد تاریخ مشروطه تکرار می‌شود... جنجال نکنید و مواضع خود را مشخص نمایید».**

نکته جالب توجه این بود که آیت‌الله مهدوی‌کنی سخنان آتشین خودرا در مشهد و در جمع ائمه جمعه استان خراسان و تقریباً همزمان با سفر آقای خاتمی به مشهد بیان کرده بود. همین امر سبب شد تا آیت‌الله مهدی کروبی به عهد خود عمل کند و آنگونه که بعداً در مسجد اعظم قم تشریح کرد، لازم شد تا به میدان بیاید و از کسی که به شرکت در انتخابات راضی‌اش کرده بودند، دفاع کند.

آیت‌الله کروبی در مصاحبه‌ای با همشهری دوم اردیبهشت‌ماه، در پاسخ به نگرانیهای آیت‌الله مهدوی‌کنی از تکرار مشروطه گفت: **«جای تأسف است که توسط آیت‌الله مهدوی‌کنی در دارالزهد مشهد، جناب‌آقای**

سیدمحمد خاتمی را زیر سؤال ببرند؟... ببینیم اول چه کسانی در انقلاب بودند که مقابل گروههای لیبرال ایستاند و متقابلاً چه کسانی بودند که با آنها مماشات می‌کردند؟ چه کسانی از ولایت فقیه دفاع کردند؟ بنی‌صدر که ما را فالانژ می‌دانست، شما (آیت الله مهدوی‌کنی) را وزیر کشور خودش کرده بود...»

آیت‌الله کروبی چندی بعد در مسجد اعظم قم در توضیح موضع‌گیری‌اش علیه آقای مهدوی‌کنی گفت: **«روزی که ما آقای خاتمی را راضی به شرکت در انتخابات کردیم، به رئیس‌محترم جمهور و دفتر مقام معظم رهبری عرض کردم حالا که جناب‌آقای خاتمی وارد صحنه شده، او دارای حیثیت و شخصیتی است و اگر بخواهد مورد تعرض قرار بگیرد، ما ناگزیریم از او دفاع کنیم. غیرتمندیم و حاضر نیستیم کسی را به میدان دعوت کنیم و بعد او را رها کنیم».**

آیت‌الله کروبی همچنین به پیغامهایی اشاره کرد که قبلاً توسط آقای انواری برای آیت‌الله مهدوی‌کنی فرستاده بود و با او اتمام‌حجت کرده بود و بالاخره اینکه: **« اما اگر بحث ادامه یابد حق شرعی و قانونی ماست که جواب دهیم».**

اصفهان، حادثه بعد!

به فاصله کوتاهی از مشهد، (۲۴ ساعت بعد) سفر به استان اصفهان شروع می‌شد. شنیده‌های قبلی حکایت از احتمال بروز درگیری و اختلال در دیدار آقای خاتمی از استان اصفهان داشت. به‌خصوص که شنیده شده بود از طرف رئیس دانشگاه اصفهان، از

روز قبل مخالفت‌هایی نسبت به‌حضور آقای خاتمی و ایراد سخنرانی ایشان در آن دانشگاه ابراز شده و وی دستور داده بود چند کامیون آجر، جلوی درب تالار ورزشی دانشگاه اصفهان خالی کنند! همچنین خبرهای رسیده حکایت از مهمانی شام دکتر رزمجو رئیس دانشگاه اصفهان داشت که وی در پایان از اساتید دانشگاه و مدعوین خواسته بود تا متنی را که در حمایت از آقای ناطق نوری آماده کرده است، امضا کنند.

جالب توجه این بود که گفته می‌شد چندی قبل از آن، وقتی که مسأله تعویض دکتر رزمجو از ریاست دانشگاه اصفهان در شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح بود، آقای سیدمحمد خاتمی از ابقای وی حمایت و دفاع کرده بود!

با این وصف و به‌خاطر احتمال جدی اختلال در دیدارهای آقای خاتمی از اصفهان، شبانه با اتوبوس به اصفهان عزیمت کردیم تا صبح در فرودگاه اصفهان به آقای خاتمی بپیوندیم. صبح روز بعد، حادثه مدرسه علمیه صدر در انتظار بود و اصفهان آبستن حادثه دیگر بود.

اخلال‌گران با ادب!

آقای خاتمی صبح زود به اصفهان می‌رسید. در فرودگاه اصفهان آقای جهانگیری (استاندار وقت اصفهان)، سیدعلی نکویی، (مدیر موسسه نشر آثار امام در اصفهان و مسئول ستاد خاتمی در استان)، فضل‌الله صلواتی (مدیر مسول نشریه نوید اصفهان)، روحانی (امام

جمعه موقت اصفهان) و چند تن از شخصیت‌های استان به استقبال آقای خاتمی آمده بودند. آقای خاتمی و همراهان بعد از زیارت گلزار شهدا از طریق بازار سنتی اصفهان، وارد مدرسه علمیه صدر شدند.

من برای خرید باطری ضبط صوت لحظاتی از آنها عقب افتادم، اما وقتی وارد صحن مدرسه علمیه شدم، دریافتم که انصار حزب‌الله اصفهان برخلاف مشهد می‌خواهد در «اولین» مراسم، سخنرانی آقای خاتمی را دچار اشکال کند. آنها منتظر ورود آقای خاتمی بودند و بهمراه وی وارد محل سخنرانی شدند. طبیعی بود که شعار مرگ بر بنی‌صدر ، مرگ بر ضد ولایت فقیه و مرگ بر لیبرال را نیز سر می‌دادند. اکثراً اورکت متحدالشکل خاکی رنگی به تن داشتند و مانند حزب‌الله مشهد، عمدتاً جوانان زیر ۲۵ سال جمع آنان را تشکیل می‌داد. همچنین می‌شد تخمین زد که از حدود ۴۰ نفر بیشتر نیستند.

چند نفر از آنها در گوشه و کنار صحن مدرسه علمیه، نشریه «انصار ولایت» را به قیمت ۵۰ تومان می‌فروختند. وقتی خواستم نشریه را بخرم، ازمن ۱۰۰ تومان گرفتند! یکی آرام می‌گفت «**این لیبرال‌های لامصب، مشکل پول ندارند. نشریه می‌شه ۱۰۰ تومن!**» و من انگاری چیزی نشنیده باشم، رد شدم.

داخل محل سخنرانی حدود یکهزار نفر از طلاب و روحانیون که برای شنیدن سخنرانی آقای خاتمی آمده بودند، سعی می‌کردند هیاهوی آن گروه ۳۰ نفره را نشنوند.اما اعضای عصبانی و خشمگین انصارحزب‌الله، قرار نبود به این زودی‌ها ساکت شوند و اجازه سخنرانی را به آقای خاتمی بدهند. حجت‌الاسلام روحانی (امام جمعه

موقت اصفهان در آن روزها) پیش از سخنرانی آقای خاتمی توانست به طرز شگفت‌انگیزی جمعیت را ساکت کند. او آنقدر آرام و شمرده سخن می‌گفت و با ذکر نام نبی‌اکرم (ص) از حضار صلوات می‌کشید، که هرگونه سروصدایی، دیگر یک بی‌ادبی بزرگ به ساحت صلوات محسوب می‌شد.

این گروه خشن!

با همهٔ ذکاوت آقای روحانی در ساکت نگهداشتن مخالفان، اشتباه وقتی رخ داد که آقای خاتمی با طمأنینه به سوی منبر رفت و در این فاصله سکوت، کسی جمعیت را به صلوات ترغیب نکرد. اینگونه بود که ناگهان یک طلبه جوان از اعضای انصار حزب الله از فرصت استفاده کرد و با فریاد از آقای خاتمی خواست تا به چند سؤال وی پاسخ بگوید. بعد چند عضو دیگر حزب‌الله شعار دادند و دوباره فضا تشنج خود را باز یافت.

اما سیدمحمد خاتمی هم نشان داده بود که می‌تواند در مواقع بحرانی، درست تصمیم بگیرد. او از طلبه جوان خواست تا میکروفن را بدست بگیرد و سؤالاتش را طرح کند. طبیعی است که یاران طلبه‌جوان، خود وظیفه آرام کردن سایرین را بعهده گرفتند تا دوست طلبه‌شان بتواند در آرامش سؤالاتش را طرح کند. سؤالات او بیشتر درباره علت عدم التزام عملی و کلامی آقای خاتمی به ولایت مطلقه فقیه بود، یا علت حمایت نهضت‌آزادی و رادیوهای بیگانه از آقای خاتمی.

نکته جالب، پاسخ آقای خاتمی به سؤال اخیر طلبه جوان بود. او

گفت «درباره حمایت رادیوهای بیگانه از خودم، تنها می‌توانم بگویم که من به این حمایت احتیاجی ندارم. بروید از کسانی که با آنها مصاحبه می‌کنند، این سؤال را بپرسید!»[۱]

بعد سخنرانی آقای خاتمی درباره حوزه‌های علمیه و نقش علما و مسائلی از این دست در کمال آرامش برگزار شد و بوضوح می‌شد مشاهده کرد که سیدمحمد خاتمی بیش از سخنرانی‌های گذشته‌اش، از «ولایت مطلقه فقیه» یاد می‌کند و سعی می‌کند مکنونات قلبی خود در این باره را آشکارتر کند.

اما در پایان سخنرانی وی، یکی از سردسته‌های گروه عصبانی، خود را به منبر رساند و چند سؤال دیگر مطرح کرد و آقای خاتمی پاسخ داد. اما بهنگام خروج از مدرسه علمیه، چیزی از شعاردهندگان کم نشد. در حقیقت خاتمی تنها توانست طلاب و روحانیونی را که ناظر این پرسش و پاسخ بودند، قانع کند و آن جمع اندک، هنوز شعار می‌دادند. طبیعی بود که آن سر ماجرا، طلاب و روحانیونی بودند که‌شعار «خاتمی، خاتمی، حمایتت می‌کنیم» را سر داده بودند. آقای خاتمی و همراهان وی توانستند وارد بازار شوند تا بعد از طی آن سوار بر اتومبیل‌ها شده و به دانشگاه اصفهان بروند. اما گروه انصار حزب‌الله در آستانه درب بازار متوقف شدند و آنطور که از یکی شنیدم، آنها نخواستند با ورود به بازار، اثر نامطلوبی بر بازاریان به جای بگذارند.

---

۱ - [نقل به مضمون ـ اشاره آقای خاتمی به مصاحبه جنجال برانگیز آقای ناطق‌نوری با بی.بی.سی بود].

آنکه از قافله همراهان آقای خاتمی بازماند، حسابی کتک خورد و تا دو روز بعد در بیمارستانی در اصفهان بستری شد. او یک جانباز اصفهانی (احتمالاً به نام حیدری) بود که با یک دوربین تصویربرداری غیر حرفه‌ای، وقایع مدرسه علمّیه صدر را ضبط کرده بود. این بازمانده، دوربین خود را در نرد عشق خاتمی باخت و به علت جراحات شدید در بیمارستان بستری شد.

عصر همان روز یکی از افراد انصار حزب‌الله پیغام آورد که فیلم را نمی‌دهیم، اما دوربین را، احتمالاً ! و بالاخره نفهمیدیم دوربین را به صاحبش پس دادند یا نه؟!

نقطه ضعف بزرگ!

آنچه قبلاً شنیده بودیم صحت داشت ؛ تا صبح روز برگزاری سخنرانی آقای سیدمحمدخاتمی در دانشگاه اصفهان، دکتر رزمجو رئیس این دانشگاه، به بهانهٔ تعمیرات دستور داده بود تا مقداری آجر در مقابل دربهای ورودی سالن ورزشی دانشگاه اصفهان خالی کنند.

از سوی دیگر چمن‌های محوطه دانشگاه را نیز به بهانه آبیاری، مفصلاً خیس کرده بودند تا هیچکس نتواند روی آنها بنشیند. امّا چه کسی می‌توانست با این کارها، حدود ۳۰ هزار نفری را که مشتاقانه برای شنیدن سخنرانی آقای خاتمی، به سمت دانشگاه اصفهان هجوم آورده بودند، منصرف و متفرق کند؟ چنین بود که تمام صحن و صندلی و همه پهنای زمین بسکتبال سالن ورزشی دانشگاه اصفهان، قریب به ۳۰ هزار نفر را در خود جای داد و عدهٔ زیادی نیز بیرون سالن

ورزشی و بطور سرپایی به سخنرانی آقای خاتمی گوش دادند.

چندنفر انگشت‌شمار در نقاط مختلف سالن پوسترهای چهاررنگ آقای ناطق نوری را روی دست گرفته بودند و همچنین پلاکارد بزرگی در اطراف سالن نصب شده بود که حاکی از حمایت جمعی از مدیران، اساتید و کارکنان دانشگاه اصفهان از آقای ناطق نوری بود. امّا این پلاکاردهای خوشرنگ و در عین حال مهجور، با حضور بی‌نظیر مردم و دانشگاهیان مناسبت و هماهنگی نداشت.

نکته جالب، حضور جمعی از نیروهای انصار حزب‌الله در گوشه‌ای از جمعیت بود که با تکبیر و صلوات‌های خود، اعلام حضور می‌کردند. آنها سؤالی از آقای خاتمی ، خود پرسیدند که می‌توان پاسخ وی را، تاریخی‌ترین پاسخ به گروه انصارحزب‌الله قلمداد کرد.

سئوال این بود: **«آقای خاتمی! شما دو نقطه ضعف دارید. اول آنکه اهل مسامحه هستید. دوم آنکه اگر رئیس جمهور شدید از افراد تندرو استفاده می‌کنید».**

آقای خاتمی در پاسخ گفت: **«البته من بیشتر از دو نقطه ضعف دارم!!»** گروه انصارحزب‌الله از همان محلی که ایستاده بودند، به گمان آنکه تیرشان به هدف خورده و خاتمی به نقطه ضعفهای خویش اعتراف می‌کند، تکبیر فرستادند و خوشحالی کردند. اما حالا نوبت آقای خاتمی بود که ادامه داد: **«اما بزرگترین نقطه ضعف این است که انسانهای ضعیف که جمعیت کم و قلیلی دارند، خود را مطلق بدانند»** اشاره آقای خاتمی به انصار حزب‌الله بود که با آن همه سروصدا، هیچوقت بیشتر از حدود ۵۰ نفر نبودند! بعد از این پاسخ کوتاه و

موجز، جمعیت با تکبیری قوی منفجر شد و گروه ۱۵ نفره انصارحزب‌الله را در پژواک خروش خود در نوردید. این گروه تا پایان سخنرانی آقای خاتمی، منزوی و سر در گریبان به سخنان خاتمی گوش فرا دادند.

سید محمد خاتمی، مرد پیروز این صحنه، بعدازظهر همان روز باز با گروه انصارحزب‌الله برخورد کرد. در مسجد سید، یکی از بزرگترین مساجد اصفهان در مرکز این شهر نیز بنا بود برخورد ظریف آقای خاتمی با اخلال‌گران، موجب اقبال تعداد بیشتری به سوی وی شود.

مسجد سیداصفهان

ما از درب پشتی وارد مسجد سیداصفهان شدیم. در حیاط بزرگ این مسجد و پشت بامِ حجره‌هایی که دورتادور حیاط مسجد قرار داشت، زنان و مردان زیادی منتظر شنیدن سخنان آقای خاتمی بودند. از این همه تنها بر بالای یکی از حجره‌ها، گروهی که لباسهای خاکی رنگ به تن داشتند و پیشانی‌بندهای سرخ و سبز بر پیشانی خود بسته بودند، حضور داشتند. انصار حزب‌الله پلاکاردهایی بدست داشتند که بر روی آنها شعارهای مرگ بر ضد ولایت فقیه، مرگ بر لیبرال و مرگ بر بنی‌صدر نوشته شده بود. گروه انصار حزب‌الله همزمان با ورود آقای خاتمی به مسجد سید، یکصدا شعارهای خود را فریاد زدند. اما به وضوح می‌شد تلاش مردم را دید که با شعار «خاتمی، خاتمی، حمایتت می‌کنیم» به مخالفت با این جمع اندک می‌پردازند. این

گروه که پوسترهای آقای ناطق‌نوری را نیز برای اولین بار بصورت علنی بدست داشتند، به گروه کاوه (شاخه انصارحزب‌الله اصفهان) معروف هستند.

تاریخ شروع فعالیت انصارحزب‌الله در انتخابات ریاست جمهوری، چندان معلوم نیست. می‌شود گفت آنها با چاپ نشریهٔ معروف «یالثارات‌الحسین» که در یک ویژه‌نامهٔ مفصل آن به تخطئه آقای سیدمحمد خاتمی پرداختند، موضع خود را در انتخابات عیان کردند. اگر چه در شروع، آنها سعی داشتند تا تنها به مخالفت با آقای خاتمی بپردازند و اگر چه تلاش زیادی می‌کردند تا حمایت خود را از آقای ناطق‌نوری مخفی نگهدارند، اما در دوران شفاف مواضع در اردیبهشت ۷۶ که پرده‌ها بالا می‌رفت، نتوانستند به این سیاست زیرکانه ادامه دهند و مجبور شدند به اصطلاح «رو» بازی کنند!

شاید بهمین علت بود که در قائله اصفهان، آنها علاوه بر پلاکاردهای «مرگ بر...» تصاویر چهاررنگ آقای ناطق‌نوری را که لبخند می‌زد، روی دست خود بالا می‌بردند. و در شعارهایشان گاهی شنیده می‌شد که از آقای ناطق‌نوری بعنوان «ناطق، ذوب در ولایت» نام می‌برند.

پرده و بازیهای پنهان!

این را می‌شود از برکات انتخابات دورهٔ هفتم ریاست جمهوری قلمداد کرد که در این دوره، فضای سیاسی کشور به چنان شفافیتی رسید که تکلیف گروه‌هایی که در شرایطی غیر از آن، یکی به نعل و

یکی به میخ می‌زند و ژست سیاسی فراجناحی می‌گرفتند، معلوم شد و آنها مجبور شدند تا دست از سیاسی کاری بردارند!

انصار حزب‌الله که در آغاز تشکیل، پیشینه مبارزه ضد سرمایه‌داری داشتند، بالاخره مجبور شدند تا بصورت علنی از کاندیداتوری کسی حمایت کنند که قبلاً مورد نکوهش آنان قرار داشت. حسین‌الله کرم که گفته می‌شد تیمسار سپاه پاسداران است[۱]، رهبر انصار حزب‌الله است. او یکسال قبل از آن روزها، یعنی در آستانه انتخابات پنجمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، از جناح راست و مشخصاً از آقای ناطق‌نوری انتقادات جّدی و مهمی کرده بود.

من نوار کاست سخنرانی حسین الله‌کرم که در سال ۷۴ (در آستانه انتخابات مجلس پنجم) ایراد شده را شنیده‌ام. ائتلاف خط امام بخشهای قابل انتشار آن را در خبرنامه شمارهٔ ۴ خود منعکس کرد. اگر متن سانسور شده آن سخنرانی در خبرنامه مذکور بدستم نمی‌رسید، احتمالاً در کار حذف کلمات رکیک و تهمت‌های آقای حسین‌الله کرم دربارهٔ آقای ناطق‌نوری، دچار زحمت و اشکال می‌شدم. الله‌کرم گفته بود: (نقطه‌چین‌ها غیرقابل نقل است!) **«ما روی آقای بادامچیان که لاطائلات می‌گوید به آقا (رهبری)، حرف داریم... اینها (جناح راست) سرمایه دارند... ما می‌گوییم که آنها در خانه شاهانه‌اند- از فکر دین و ملت بیگانه‌اند. چه کسانی را می‌گوییم؟ درست است که آقای ناطق‌نوری نمی‌دانم در فلان‌جا از مرمر خانه می‌سازد و توی کوه درختها**

---

۱ - (اخیراً برای چندمین بار از سوی سرلشگر محسن رضایی اعلام شده که وی هیچگونه ارتباطی با سپاه ندارد!)

را می‌زنند تا برسند به فلان جا و جاده بکشند. ما اعتراض داریم ولی می‌خواهیم بگوییم آقای مهدوی کنی هم داخل اینها بود. چطور ناطق بمونه، مهدوی بره؟ چون که این [ناطق‌نوری] شکمباره است؟ (تشکل‌های) همسو می‌تواند باشد با آقای خاموشی؟ چون که اون سرمایه‌داری است و این هم بشود عمله و عکرهٔ با لباس و آخوندش! بعد سرمایه‌داری را حاکم کنند؟»

پرده‌ها بدجوری بالا می‌رفت!

سرتیپ حسین الله‌کرم بعدها در مشهد (۷۷/۲/۱۶) اعلام کرد، که به خاطر حمایت جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز از آقای ناطق‌نوری به وی رأی خواهد داد. این اعلام حمایت چندان عجیب نبود، چون حرکتی که گروه انصار حزب‌الله آغازکرده بود، با همهٔ تلاشی که می‌کردند تا وانمود کنند که فراجناحی و غیروابسته هستند، به همین نقطه ختم می‌شد. حاج منصورارضی، مداح معروف تهران که در ویژه‌نامه انتخاباتی اردیبهشت ماه روزنامه رسالت، به عنوان یک تئوریسین جناح راست به سؤالات خبرنگار رسالت پاسخ می‌داد، همچنین وعده داد **«به کمک خداوند در جلسه روز عاشورا، به طور صریح و آشکار نظر خودم را در مورد کاندیدای اصلح به دوستانم عرض خواهم کرد».**

منصور ارضی روز عاشورا به وعدهٔ خود عمل کرد. او ظهر روز عاشورا در هیأت فاطمیون تهران بعد از اعلام ناطق‌نوری به عنوان کاندیدای مورد نظر خود، گفت: **«من شخصاً از شما مردم راضی نخواهم**

بود اگر به کس دیگری رأی بدهید. این گریه‌ها که من از شما گرفتم حرامتان باشد، اگر به کس دیگری رأی بدهید! حتی اگر به حجت شرعی (درباره آقای ناطق‌نوری) نرسیدید، رأی سفید بدهید!» چرخش سیاسی انصارحزب‌الله از مخالفت با سرمایه‌داری تا حمایت از کاندیداتوری آقای ناطق‌نوری، از همان روزها رخ می‌نمود. در اصفهان، دیگر معلوم بود که آنها در حمایت از چه کسی، سخنرانی آقای خاتمی را بر هم می‌زنند. بخصوص در مسجد سید، وقتی که یک پردهٔ بزرگ ۴۸ متری از چهره آقای ناطق‌نوری که از دیوار مسجد آویزان کرده بودند و در حین سخنرانی آقای خاتمی توسط باد واژگون شد، چندنفر از آنان از پشت بام مسجد بالا رفتند و با زحمت فراوان آن پرده تصویری را صاف کردند. آنجا دیگر می‌شد به راحتی دید که آنان آتش تهیهٔ کدام ستاد تبلیغاتی هستند! چرا که باد بدجوری پرده‌ها را بالامی‌زد!

مقولهٔ ولایت فقیه در عرصه انتخابات

«ولایت فقیه» به خاطر برخی طرفداران نادان و کج سلیقه، پیش از آنکه به عنوان یک اصل اساسی و مورد احترام در اذهان تبلیغ شود و جا بیفتد، متاسفانه توسط عده‌ای تبدیل شده است به واژه‌ای که عمدتاً مصرف انتخاباتی دارد و می‌توان رقیب را با حربه «ضدولایت‌فقیه» از گردونه رقابت فراری داد. شاید از این منظر، «ولایت فقیه» مظلوم‌ترین اصل اساسی است که نسبت به آن جفا شده و می‌شود. در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری نیز، این اصل به خاطر استفاده‌های تاکتیکی و مقطعی از آن، مورد ظلم قرار گرفت. در حالیکه آقای خاتمی

در اکثر سخنرانی‌های خود، از ولایت فقیه به عنوان چتری نام می‌برد که همه سلیقه‌های گوناگون درون نظام را زیرسایه خود می‌گیرد، تلاش رقیبان وی این بود که آقای خاتمی و گروه‌های حمایت‌کننده از وی را به عنوان ضد ولایت فقیه معرفی کنند.

تا آن زمان آقای خاتمی آخرین بار روز سوم اردیبهشت ماه گفته بود: «**ولایت فقیه اصل نظام است و مبنای حرکت فراگیر فکری، سیاسی و اجتماعی است**». جالب آنکه مخالفان وی در برنامه‌های اختلال و آشوبی که برای سخنرانیهای آقای خاتمی تدارک می‌دیدند، شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» را در مخالفت با وی بارها تکرار می‌کردند.

حجت‌الاسلام حسینیان قائم‌مقام جمعیت دفاع از ارزشها در این باره گفت: «**وقتی آقای خاتمی با صراحت می‌گوید ولایت فقیه از ارکان نظام است و اگر کسی نظام را قبول دارد باید به آن ملتزم باشد، چگونه عده‌ای او را مخالف ولایت فقیه معرفی می‌کنند؟ عده‌ای که خودشان در تاریخ انقلاب امتحان خوبی در اطاعت از ولی فقیه پس نداده‌اند!**»(۱) شاید اشاره آقای حسینیان به برخی حامیان آقای ناطق نوری بود که به عنوان مثال در ماجرای مخالفت ۹۹ نفر با حکم امام خمینی (ره) نقش داشتند. سلام روز ۲۰ فروردین ۷۶ دربارهٔ آنها نوشت: «**افشاء اسامی آن ۹۹ نفر جزو وظایف کسانی است که امروز شعار ذوب در ولایت را مطرح می‌کنند. آنها باید اعلام کنند که آن ۹۹ نفر ذوب در ولایت بودند یا نه؟ یا آن روز نبودند و امروز هستند؟ یا امروز هم نیستند و فقط شعار می‌دهند؟!**»

---

۱ - [جمهوری اسلامی ۷۵/۱۲/۱۱]

معلوم نیست اولین بار چه کسی واژه «ذوب در ولایت» را اختراع و استعمال کرد. هرچه بود در برخی شعارها و دیوار نوشته‌های آن روزها، می‌نوشتند: [**ناطق - ذوب ولایت**] کار و کارگر روز ۲۰ بهمن ۷۵ در این باره به طنز نوشت «**حالا داریم متوجه می‌شویم که کاربرد این کلمه چیست. چون کاندیدای سوم (خاتمی) هرچند ولایت پذیر است اما ذوب در ولایت نیست**». این روزنامه هشدار داد که به کار گرفتن حریم مقدس ولایت در کاربردهای انتخاباتی، خیانت است. حجت‌الاسلام ری‌شهری دیگر کاندیدای آن روزها نیز اتهام ضدیت با ولایت فقیه را در مورد کسانی که تنها سلیقه سیاسی دیگری دارند، گناهی نابخشودنی و خطرناک توصیف کرد.

اما ظاهراً عده‌ای قصد نداشتند این حریم را از گردباد رقابتهای انتخاباتی دور و مصون نگهدارند. یکی از نمایندگان استان کرمانشاه در مجلس خبرگان گفته بود: «**غیر از آقای ناطق‌نوری مابقی کاندیداهای ریاست جمهوری ضد ولایت فقیه هستند**».(۱) حامیان آقای ناطق‌نوری همه جا تبلیغ می‌کردند که او بیشترین نزدیکی را با مفهوم ولایت فقیه دارد و آقای خاتمی راعلاوه بر سایر صفتها به ضدولایت فقیه نیز متصف کرده بودند. آیت‌الله کروبی در پاسخ به میزان ذوب در ولایت خود، روز ۱۴ بهمن ۷۵ به روزنامه جمهوری اسلامی گفت: «**ما از قبل از انقلاب مدافع ولایت فقیه بوده‌ایم، حالا می‌گویند قبول داشتن ولایت فقیه کافی نیست. باید ذوب در ولایت شوید. ما می‌گوییم این یک حربه سیاسی است برای از میدان به در کردن رقیب و من در این موضع خلوص و**

---

۱ - خبرنامه شماره ۱ کارگزاران سازندگی

صداقت نمی‌بینم».

از سوی دیگر آقای ناطق‌نوری که ظاهراً می‌بایست بیش از همه، نگران این سوءاستفاده‌ها از ولایت فقیه باشد، در رسالت ۲۰ اردیبهشت ۷۶ گفت: «**نگویید ولایت آسیب نمی‌بیند. زیرا آن کسی که ضربه می‌زند، چنان می‌زند که من و شما نمی‌فهمیم**» به هر روی اگر بازی خطرناک حامیان آقای ناطق‌نوری، با همان روند ادامه می‌یافت، قطعاً نتایج فاجعه باری را رقم می‌زد.

کارشکنی، چندنمونه!

کارشکنی‌ها، در جریان سفرهای حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیدمحمد خاتمی هر روز ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کرد. در شهرکرد، مرکز استان چهارمحال و بختیاری، مسئولان آموزش و پرورش هماهنگ با مسئولان شهر، در ساعتی که قرار بود آقای خاتمی در حسینیه اعظم شهرکرد به سخنرانی بپردازد، جلسهٔ مجمع عمومی اولیاء و مربیان برپا کردند و عملاً مانع از حضور تعداد زیادی از مردم در آن مراسم شدند.

در زاهدان، پس از آنکه مسجد جامع و مصلّی این شهر را در اختیار آقای خاتمی قرار ندادند، در آخرین ساعات به دستور فرماندار شهر از سخنرانی ایشان در استادیوم ورزشی زاهدان نیز ممانعت بعمل آوردند و بالاخره حسینیه یزدیها که کثرت جمعیت مشتاق، آن را به مرز انفجار رسانده بود، برای این امر در نظرگرفته شد. قبلاً از آقای حبیب‌الله محمدیان امام جمعه زاهدان نقل شده بود که «من رأی

استان سیستان و بلوچستان را قول داده‌ام و رأی منطقه مال آقای ناطق‌نوری است و من با تمام وجود روی این مطلب کار خواهم کرد!» آقای محمدیان همچنین گفته بود: **«به هیچوجه اجازه نخواهم داد افراد ضدولایت فقیه در این استان رأی بیاورند!»**

در پایان سفر آقای خاتمی به زاهدان، کارشکنی دیگری اتفاق افتاد که همراهان وی هیچگاه از یاد نخواهند برد. استانداری سیستان از همراهان آقای خاتمی خواست تا از طریق پاویون سوار هواپیما شوند. اگر چه این امر ابتدا با مخالفت آقای خاتمی مواجه شد، اما پیغام دادند که صلاح در این است! بلیط و کارت پرواز همراهان را گرفتند و گفتند برای سوار شدن به هواپیما در پاویون منتظر بمانید. در آخرین لحظات همراهان متوجه شدند که جز یک سرباز، کسی در پاویون نیست و دربهای ورودی پاویون به باند فرودگاه نیز قفل است! سرباز از همه چیز اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد و از کلید هم خبری نبود! وقتی بالاخره درب پاویون گشوده شد، معلوم شد که مسئولان فروش، صندلی‌های هیأت همراه آقای خاتمی را از طریق لیست انتظار فروخته‌اند و از حضور آقای خاتمی و هیأت همراه وی در پاویون اصلاً اطلاعی نداشته‌اند. بازجای شکرش باقی بود که هنوز جا برای ۲ نفر باقی‌مانده بود. بدین ترتیب آقای سیدمحمد خاتمی و یکی از همراهان وی توانستند با همان هواپیما به تهران بازگردند. اما حدود ۱۵ نفر دیگر بلاتکلیف در فرودگاه زاهدان باقی ماندند!

از سوی دیگر در خبرنامه کارگزاران سازندگی نیز به انتشار کاریکاتور توهین‌آمیز اشاره شد که گفته می‌شد از سوی اداره کل راه

و ترابری سیستان و بلوچستان تهیه و به ادارات و سازمانها فکس شده است. در این کاریکاتور که مدیرکل وقت[1] اداره راه سیستان در آن اتهامات زیادی به آقای خاتمی نسبت داده بود، از جمله از قول ایشان نوشته بود: «**حجاب باید از دانشگاهها برداشته شود**». و «**سیک‌ها باید از حقوق برابر در ایران برخوردار باشند!**» بالای این کاریکاتور نیز نوشته شده بود: (دکتر خاتمی - بنی‌صدر دوم.)

مقایسه سوابق مبارزاتی خاتمی و ناطق نوری

در یکی از جلسات جامعه زینب (س) که بانوان همسو با جامعه روحانیت مبارز و هیأت مؤتلفه در آن عضویت دارند، آقای حبیب‌الله عسگراولادی در جریان یک جلسه پرسش و پاسخ با سئوالی مواجه شد، که برای توضیح پاسخ خود مجبور شد به سوابق انقلابی آقای ناطق نوری در سالهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی اشاره کند. سئوال این بود:

«ما معتقد به خط جامعه روحانیت می‌باشیم ولی سئوال ما اینست که آیا در همین جناح هیچ فرد دیگری صالح‌تر از آقای ناطق نوری برای ریاست جمهوری نبود؟ جمع‌بندی آقایان برای انتخاب آقای ناطق چه بوده است؟» آقای عسگراولادی که از اعضای اصلی هیأت مؤتلفه محسوب می‌شود، در پاسخ به خانمی که این سئوال را مطرح کرده بود

---

۱ - پس از چاپ این مطلب، یکی از خوانندگان از استان سیستان‌وبلوچستان طی یک تماس تلفنی به من اعتراض کرد که چرا از عنوان «مدیر کل وقت» استفاده کرده‌ام. او خبر داد در حالیکه مدتها از تشکیل دولت جدید می‌گذرد، اما هنوز این مدیرکل در سمت خود مشغول کار است.

گفت:

«قبل از انقلاب، زندان ایشان (ناطق نوری) را دیده‌ایم که در آنجا چگونه بود و قبل از پیروزی انقلاب، در شرایط مخفی‌کاری ما در روحانیت مبارز، هرجا که لازم بود کسی برای امام سینه سپر کند و راه بیفتد، ایشان یکی از آن کسان بودند. اگر شما در فیلم ورود حضرت امام (به کشور) دیده باشید، بدون عمامه و بدون قبا در پشت حضرت امام در کنار برادر عزیزمان جناب آقای بادامچیان ایشان را می‌بینید، که ایشان در وسط راه امام را تحویل گرفته با هلی‌کوپتر برده بیمارستان هزار تختخوابی، که امروز به همین دلیل بیمارستان امام نام گرفته. شخص آقای ناطق نوری کسی است که خودش آقا را سوار پیکان کرده، دو نفره در بین آنهمه ازدحام در بهشت زهرا امام را برده در خیابان دکتر شریعتی بالای سه راه زندان، در یک منزلی امام استراحت کردند. بعد از آن امام را با همان پیکان آورده به مدرسه رفاه و مدرسه علوی. در شب بیست و دوم بهمن، شهید عراقی مسئول حفاظت این منطقه بوده است و حضرت حجه‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری مسئول حفاظت اقامتگاه حضرت امام بوده است. بنده هم مسئول ملاقات بودم و چگونگی فداکاری ایشان را در آن شب در حفظ آنجا شاهد بودم».

آن روزها این قبیل مقایسه‌ها بین دو کاندیدای مطرح، در میان ناظران سیاسی و مردم صورت می‌گرفت. مقایسه‌ای که جایگاه واقعی آقایان ناطق نوری و سیدمحمد خاتمی را تا حدود زیادی توضیح می‌داد.

نقل می‌شد که از پیش از انقلاب، در حالی که آقای ناطق نوری در

برخی مساجد تهران به سخنرانی بر علیه رژیم شاهنشاهی می‌پرداخت، آقای خاتمی در هامبورگ حسینیه‌ای را اداره می‌کرد که شهید بهشتی بنیانگذار حرکتهای سیاسی در آن بود و همزمان در عراق و تهران و قم نیز به همراه مرحوم حاج سیداحمد خمینی اعلامیه‌های نهضت حضرت امام خمینی(س) را می‌نوشتند و تکثیر می‌کردند.

در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، در حالیکه آقای خاتمی به دستور حضرت امام خمینی عهده‌دار مؤسسه کیهان و امور صداوسیما شد، آقای ناطق نوری نیز به مسئولیتهایی گمارده شده بود که در سخنان آقای عسگراولادی بدانها اشاره شده است.

و بالاخره آخرین مقایسه درباره جایگاه این دو کاندیدای مطرح انتخابات، مربوط می‌شد به زمان رحلت امام خمینی (ره) که آنگونه که نزدیکان بیت امام می‌گفتند آقای خاتمی در کار نوشتن بیانیه معروفی که خبر رحلت امام را اعلام می‌کرد و صبح روز چهاردهم خرداد ۶۸ از رادیو پخش شد، به مرحوم سیداحمد خمینی کمک می‌کرد و آقای ناطق نوری نیز در همان برهه خاص زمانی به کار دیگری مشغول بوده است، آنچنانکه آقای عسگراولادی در جلسه جامعه زینب گفته است:

«واقعاً (ناطق‌نوری) افتخار این را پیدا کرد که بدن مطهر حضرت امام را وقتی در محل دفن و مزارشان عده‌ای تبرکاً به کفن امام دسترسی پیدا کردند و کفن پاره شد، ایشان امام را بغل کردند، مجدداً با هلی‌کوپتر بردند به جماران، آنجا پس از اینکه تدفین مجددی شد، ایشان امام را بغل کردند

و در مزارشان به خاک سپردند، (ناطق نوری) کسی است که امتحاناتی که داده امتحانهای بس دقیق است».

و البته از دیدگاه آنها که جایگاه هر دو نفر را در مقاطع حساس بررسی می‌کردند، نقش هر کدام ضروری بوده است. اما نمی‌شد از پس این مقایسه‌ها به این واقعیت بزرگ دست نیافت که خاتمی در عرصه فرهنگ و اندیشه، صاحب تجربه و نظر و سابقه است.

«آنا» زنی بزرگ در عاشورا!!

در عاشورای سال ۷۶، که چندروزی با دوم خرداد فاصله داشت، سیاسی‌ترین عزاداریهای حسینی پس از انقلاب اسلامی صورت گرفت. عزاداران در قالب نوحه‌ها، اشعار و نمادهای مذهبی خود، مستقیم و غیر مستقیم به پیوند مسائل سیاسی آن روزها با حوادث کربلا می‌پرداختند. عاشورا در حالی فرا می‌رسید که همگان شاهد مظلومیت سیدمحمدخاتمی بودند و فعالیتهای تحریبی علیه وی به اوج رسیده بود. مردم در قالب نوحه‌های خود، از خدا می‌خواستند که رحمی به حال فرزند زهرا (س) کند و وی را مقابل تهمت‌های ناجوانمردانه، نگاهبان باشد.

من مجموعه‌ای از اشعار سیاسی - مذهبی عاشورای سال ۷۶ را جمع‌آوری کردم. شعارهایی که در آنها مظلومیت حسینی آقای سیدمحمد خاتمی به لطافت و سادگی تصویر شده‌اند.

اما در این فرصت خوب است دربارهٔ بزرگترین تأثیر روز عاشوراسخنی بگویم که هر وقت به یادش می‌آورم، نفسم در سینه

حبس می‌شود. روز عاشورا، آقای خاتمی و جمعی از شخصیتهای سیاسی، در تکیه‌ای که مقابل ساختمان ستاد به آفرین برپا شده بود، سینه می‌زدند و سوگواری می‌کردند. هیأتهای سوگواران حسینی نیز در صفوف منظم از مقابل این تکیه عبور می‌کردند و به عزاداری می‌پرداختند. در این بین «آنا» را دیدم. با موهایی نقره‌ای و مانتو و روسری سیاه. زن مسیحی شصت‌ساله‌ای که دستهایش مثل نور سپید بودند.

ایستاده بود و از پیاده‌روی روبروی تکیه، آقای خاتمی را می‌دید، یا عزاداران و زنجیرزنان را نگاه می‌کرد. حضورش سنگین بود و نمی‌شد در نگاه اول، او را ندید. رفتم و کنارش ایستادم. دیدم با دستمال حریری که گل صورتی خوشرنگی در حاشیه آن دوخته شده بود، هر از گاهی اشکهایش را پاک می‌کند. چشمانش که نشان می‌داد روزهای جوانی زیبا و نجیب بوده، از اشک لبریز می‌شد و اشک‌ها به آرامی برگونه‌هایش می‌چکید.

سرصحبت را باز کردم. دوست داشتم بدانم چرا گریه می‌کند. به آرامی سخن می‌گفت و آنقدر شیرین، که نتوانستم چیزی از نثر حرفهایش را بخاطر بسپارم. مگر آنکه فهمیدم تنها پسرش دردوران سربازی در جبهه جنگ شهید شده است و خودش هم عاشق خاتمی است. می‌گفت: **«این سید، یکپارچه نور است. من او را در خواب دیده‌ام. چندبار»**

ندانستم که مظلومیت حسین (ع) او را چنین به گریه انداخته، یا ذوق زده از دیدار سیدی است که بارها در خواب دیده است؟ لیوان

شربتی برایش آوردم و پهلویش ایستادم. گفتم **«مادام، اجازه می‌دهی عکسی از شما بگیریم؟»**

علتش را پرسید، گفتم چون برایم جالب هستید، گفت **«اگر می‌خواهی لطفی به من بکنی، عکسی از آقای سیدمحمد خاتمی بگیر و به من بده. آن طور من برای همیشه از شما متشکر خواهم بود».**

رفتم داخل ساختمان و بین پوشه‌هایم، عکسی از آقای خاتمی در حال زیارت شاه‌چراغ (ع) پیدا کردم و به سرعت آمدم بیرون و عکس را به او دادم. عکس را دید و گفت **«می‌بینی چه مظلوم است این سید؟»** و سفارش کرد که تنهایش نگذاریم. دست‌آخر، وقتی بشقابی غذای نذری را برایش بردم، گفت **«نذر کرده‌ام که اگر آقای سید محمد خاتمی، سربلند از این انتخابات بیرون بیاید، سال دیگر در روز عاشورا برای امام حسین سفره بیندازم و به هیأتهای عزادار بدهم».** و گفت: **«نذر کرده‌ام اگر خدا مانع شد بدخواهان دل این سید را بشکنند و آبرویش محفوظ ماند، سال دیگر...»**

«آنـا» زن شصت‌ساله مسیحی، مادر شهید، آن روز وقت خداحافظی به من گفت: **«به آقای خاتمی بگویید، من به خاطر امام‌حسین او را دوست دارم».** و ظهر عاشورا من با زلزله‌ای مواجه شده بودم که ارکان وجودم را می‌لرزاند. آنجا که شنیدم «آنا» گفت: **«خاتمی پیروز می‌شود، به حق حسین»**

کارناوال عصر عاشورا!!!

بزرگترین و در نوع خود بی‌نظیرترین و کثیف‌ترین فعالیتهایی که

در جهت تخریب چهرهٔ آقای سید محمد خاتمی در جریان روزهای منتهی به دوم خرداد صورت گرفت، حادثه عصر عاشورا بود.

غروب عاشورا خبرناگواری شنیده شد. خبر این بود: «**تعدادی اتومبیل در حوالی شهرک‌غرب با چراغهای روشن و بوق‌زنان، تصاویر آقای خاتمی را حمل می‌کنند و ظاهراً به نفع او تبلیغات می‌کنند!**»

خبرهای رسیده حکایت از آن داشت که اتومبیل سواران با هورا و غوغا در سطح خیابانها حرکت کرده و در مواردی باعث مزاحمت مردم شده بودند. ضمن آنکه دهن‌کجی آنان به مقدسات مذهبی مردم در عصر عاشورا، دل همه را به دردآورد. نکته قابل تأمل، حضور «به موقع» و سؤال برانگیز چندعکاس و تصویربردار بود که حتی جلوتر از اتومبیلهای کارناوال شادی حرکت می‌کردند و از زوایای مختلف به عکاسی و فیلمبرداری از آنان پرداخته بودند.

چندروز بعد به فاصله کوتاهی از عاشورا، حدود ۴۰ هزار نسخه از فیلم ویدئویی عصرعاشورا در تمام سطح کشور توزیع شده و در اقدامی کم سابقه در مساجد، تکایا و حسینیه‌ها به نمایش عمومی درآمد.

من فیلم عصرعاشورا را در آخرین روزهای باقیمانده به انتخابات در دفتر ستاد دیدم. در این فیلم حدوداً ۲۰ دقیقه‌ای ابتدا تصاویری از زنان بدحجاب و پسران سوسول و پانک به نمایش درمی‌آمد که عقل می‌گفت این تصاویر نباید مربوط به بدحجابان سال ۷۶ باشد. از طریق نشانه‌هایی که روی لباس آنان چاپ شده بود و نوع پوشش بخصوص آنها، معلوم بود که این تصاویر آرشیوی است و از سالهای قبل تهیه

شده و در فیلم عصر عاشورا گنجانده شده است. تصاویر این افراد، شباهت زیادی داشتند به تصاویر برنامه‌های تلویزیونی «هویت» یا «سراب» که قبلاً، بارها از تلویزیون دیده‌ایم.

بعد از تصاویر این افراد، تعدادی اتومبیل مدل بالا نشان داده می‌شد که عکسهای آقای خاتمی را به پنجره‌های خود نصب کرده و به طرز ساختگی با چراغ روشن و بوق زنان در خیابانها حرکت می‌کردند. تعداد این اتومبیلها از ۲۰ دستگاه تجاوز نمی‌کرد. درون اتومبیلها، دختران بدحجاب در توقفی کوتاه مقابل دوربین، «دیالوگ» خود را که قبلاً حفظ کرده بودند، می‌گفتند و بعد حرکت می‌کردند. دختری که در یک پراید سفید رنگ نشسته بود، وقتی مقابل دوربین قرار گرفت، با عشوه‌ای خاص گفت: «فقط خاتمی»، و بعد روسری‌اش را دستکاری کرد، آنهم به گونه‌ای که عمداً تمام موهای رنگ کرده‌اش دیده شوند. بعد پراید سفید رنگ راه افتاد. یا تعدادی پسر جوان با پوششهایی بسیار اغراق آمیز، (عینک دودی درشب!)در کنار ماشین‌های پارک شدهٔ کارناوال، به پایکوبی پرداخته بودند و رو به دوربین شعارهای «خاتمی! خاتمی»، سر می‌دادند.

فیلم عصر عاشورا که به فاصله بسیار کوتاهی در سطح کشور به نمایش درآمد، سوالات زیادی در مردم و اهل سیاست به جای گذارد! درباره فیلم مذکور شایعات زیادی نیز شنیده می‌شد. بعضی‌ها ردپای صدا و سیما را در آن می‌دیدند،بعضی در تکثیر آن در تیراژ ۴۰ هزار نسخه‌ای، رد پای مؤسسه رسانه‌های تصویری و وزارت‌ارشاد را تشخیص می‌دادند. از هرچه بگذریم، این اقدام تأسف‌بار که از آخرین

حرکتهای تخریبی مخالفان آقای خاتمی در آستانه انتخابات تلقی می‌شود، قلب بسیاری از دوستداران نظام و انقلاب و اسلام را به درد آورد. بعدها با شناسایی اتومبیلها و بعضی افراد، شکایت حجت‌الاسلام و المسلمین سیدمحمد خاتمی از سازندگان فیلم «عصر عاشورا» به جریان افتاد. اما به فاصله کوتاهی از انتخابات، سرنوشت جریان رسیدگی به پرونده قضایی آن در هاله‌ای از ابهام فرو رفت.

نکته‌ای که بسیار تأمل انگیز می‌نمود، میزان پایبندی مخالفان آقای خاتمی نسبت به ارزشهای اسلامی بود که در طراحی و ساخت فیلم عصر عاشورا، نسبت به آن شکی بزرگ در دلهای مردم ایجاد شد.

دربارهٔ عصر عاشورا

چنانچه گفته شد روز عاشورا، آقای خاتمی چند ساعتی مانده به ظهر، در تکیه‌ای مقابل ساختمان ستاد ایستاد و هیأتهای عزادارحسینی را همراهی کرد. هیأتهای عزادار، در قالب نوحه‌ها و اشعاری که می‌خواندند. مظلومیت حسین‌بن علی(ع) و شقاوت دشمنان او را تصویر می‌کردند. شاید نزدیکی حال و هوای آن نوحه‌ها، با ظلمهایی که بر سیدمحمد خاتمی در آن روزها می‌رفت، چیزی فراتر از تصورات و شبیه‌سازی ذهن من باشد.

- «ای آفتاب عشق، با ما مدارا کن- رحمی تو برحال فرزندزهرا کن»
- «زهرا ببین فرزند مظلومت حسین است- کین تشنه این روز عاشورا حسین است»
- «مظلوم، حسین، یا حسین».

لحظه‌ای به فرزند زهرا(س) که مظلومیتش در قالب نوحه‌ها شرح داده می‌شد، نگاه کردم. او با دستمال سبز رنگی اشکهای روانش را پاک می‌کرد و آرم می‌گریست. گریه آقای خاتمی در ظهرعاشورا، در آن لحظاتی که از بلندای طبقهٔ دوم ساختمان نگاهش می‌کردم، شاید همگی را به یاد تنهایی و غربت حسین(ع) در ظهرعاشورا انداخت. آیا جز این است که حسین(ع) را نیز به کفر و خروج از دین متهم کرده‌بودند؟ آیا جز این بود که در صف دشمنان حسین، کسانی بودند که خود را مسلمان‌تر از حسین می‌دانستند و بهمین‌خاطر او را مهدورالدم می‌دانستند؟

اینک آیا گریه سیدمحمد خاتمی، گریه بر ظلم‌های ناروایی است که بر حسین(ع) رفته است؟ یا گریه بر تهمت‌های بی‌اساسی است که امروز بر خود او می‌رود؟ فردای عاشورا، روزنامه رسالت یک «گزارش تکان‌دهنده و عبرت‌آموز» منتشر کرد، که طی آن ماجرای عصرعاشورا در شهرک قدس (غرب) را شرح داده‌بود. در این گزارش، تلاش زیادی شده‌بود تا «طرفداران» خاتمی با چهره‌هایی آنچنانی تصویر شوند و انزجار خواننده نسبت به هتک عاشورای حسینی توسط آنان برانگیخته شود. «رسالت» از موج تبلیغاتی حادثه عصرعاشورا در روزهای باقیمانده به انتخابات، ظاهراً بهره بسیاری برد. روز ۲۹ اردیبهشت در این روزنامه، گزارشی از جوانان «مسئله‌دار» منتشر شد که در برابر این سئوال خبرنگار رسالت که **«چرا به آقای خاتمی رأی می‌دهید؟»** ظاهراً توضیحات مشمئز کننده‌ای می‌دادند. برهیچکس پوشیده نبود که این گزارشات نیز، ارائه

تصاویری غیرواقعی از سطح جامعه و دوستداران آقای خاتمی است.

روز ۳۰ اردیبهشت، رسالت درباره حادثه عصرعاشورا مطالب زیادی در صفحات خود آماده کرده بود. از جمله اینکه «**دانشجویان به راه‌انداختن کارناوال شادی در حمایت از یک کاندیدا را محکوم کردند**». و خبری درباره «**تبلیغ برای آقای خاتمی از طریق بوق‌زدن ممتد و روشن‌کردن چراغ**» و بالاخره اینکه «**خاتمی باید مخالفت خود را با حادثه شهرک غرب اعلام کند**». روزهای بعد از عاشورا، تلفنهای مشکوکی به ستاد می‌شد که در یکی از موارد، فرد تلفن کننده تهدید کرد که «**اگر آقای خاتمی هرچه سریعتر مخالفت خودش را با حادثه شهرک‌غرب اعلام نکند، دختر دانشجویش (لیلا خاتمی) را در راه رفتن به دانشگاه خواهیم کشت!**»

تقویم انتخاباتی پیشگویان!

اگر رئیس‌جمهور خاتمی بنا داشته باشد که ماجرای عصر عاشورا و کارناوال شادی را بنا به مصالحی مورد اغماض قرار دهد، ثبت و ضبط این واقعه در حافظه مردم را نباید بی‌اهمیت دانست. چرا که چنین حملاتی در عرصه مبارزات انتخاباتی، چیزی نیست که با فراموشی آن، بتوان جامعه را از موارد مشابه بعدی ایمن کرد. نکته‌ای که برخی حامیان آقای خاتمی، امروزه سخت نسبت به آن بی‌توجهند و تصور می‌کنند کالبد شکافی حادثه عصر عاشورا، تشنج‌آفرین است.

روزنامه جناح محافظه‌کار که در روزهای پایانی مبارزات

انتخاباتی، از هیچ تلاشی برای حمله به آقای خاتمی فروگذار نمی‌کرد، بالاخره به ورطهٔ «پیشگویی» نیز افتاد و در آخرین فرصت‌های تبلیغاتی، آخرین حربه‌های تخریبی را نیز آزمود.

روزنامه رسالت در شماره دوشنبه ۷۶/۲/۲۹ اعلام کرد که آقای خاتمی از مصاحبه با این روزنامه خودداری کرده و به ۴۳ پرسش این روزنامه پاسخی نداده است. این روزنامه نوشته بود که در مورخ ۷۶/۲/۱۰ از آقای خاتمی تقاضای مصاحبه کرده و باز در تاریخ ۷۶/۲/۱۶ با ارسال نامه‌ای مجدد بر درخواست مصاحبه خود پای‌فشاری کرده است. پیگیری بعدی این روزنامه روز ۷۶/۲/۲۳ بوده و بالاخره اینک در شماره روز ۷۶/۲/۲۹ دست‌اندرکاران این روزنامه ناچار شده‌اند تا سؤالات خود از آقای خاتمی را بدون پاسخ وی منتشر کنند. در مرور سؤالات این روزنامه، به نکته جالبی برخورد کردیم که حکایت از پیشگویی گردانندگان این روزنامه داشت. بیست و چهارمین پرسش این روزنامه از آقای خاتمی این بود: «**نظر شما در مورد حادثه شهرک غرب (عصر عاشورا) چیست؟**» حادثه شهرک غرب روز عاشورا یعنی ۲۷ اردیبهشت ماه روی داد و بسیاری آن را حادثه ساختگی و محصول مخالفان آقای خاتمی می‌دانستند. حال سئوال اساسی اینجاست که «روزنامهٔ جناح محافظه‌کار» چگونه از وقوع این حادثه خبر داشته است که سؤال مربوط به این واقعه را طبق ادعای خود در تقاضای مصاحبه‌اش در روز دهم اردیبهشت ماه (یعنی ۱۷روز قبل از حادثه) برای آقای خاتمی ارسال کرده است؟

روزنامه سلام روز ۳۱ اردیبهشت‌ماه در نقد «**علم غیب‌گردانندگان**

رسالت» دراین‌باره نوشت: «این نکته ما را مجبور می‌کند که یقین بیاوریم که یا آقایان (رسالت) علم‌غیب دارند، یا اینکه حادثه شهرک غرب در تقویم فعالیت انتخاباتی آنها از قبل ثبت شده بود!»

سلام همچنین نوشته بود: «رسالت نمی‌تواند ادعا کند که این پرسش را بهنگام چاپ به سئوالات قبلی اضافه کرده است، چون منطق حکم می‌کند که با توجه به آخرین پیگیریهای آنها از دفتر آقای خاتمی در ۷۶/۲/۲۳، این پرسش را بایستی در انتهای پرسشهای این روزنامه دید، نه بعنوان پرسش بیست‌وچهارم».

سئوالات روزنامه رسالت از آقای خاتمی که بدون پاسخ مانده بودند و این روزنامه آنها را در ۷۶/۲/۲۹ منتشر کرد، در زیر آورده می‌شود. هرچند که احتمالاً روزنامه جناح محافظه‌کار چندروز بعد یعنی روز دوم خرداد، پاسخ بسیاری از سئوالات خود را نه از خاتمی که از مردم گرفت. اینک چکیده برخی از آن سئوالات:

* علت استعفای شما از وزارت ارشاد چه بود؟

* گفته بودید می‌خواهید بدون دغدغه کار کنید و بهمین خاطر از ارشاد استعفا دادید! ریاست جمهوری که پردغدغه‌تر است.

* یکی از علتهای استعفای شما خستگی عنوان شد، از کجا معلوم که در صورت پیروزی در انتخابات، از کار پرمسئولیت ریاست جمهوری خسته نشوید؟

* استدلال شما خردمندانه نیست که هر وقت خواستید، کاری را شروع کنید و هر وقت خسته شدید پایان دهید!

* چرا در زمان تصدی شما در وزارت ارشاد، افراد ناصالح مجوز انتشار

نشریه گرفتند؟

* چرا نشریات معاند با انقلاب تلویحاً از شما جانبداری می‌کردند؟

* چرا فراستی و سحابی از شما حمایت کرده‌اند؟

* نظر شما درباره حادثه شهرک غرب چیست؟

* چرا به کسانی که عصر عاشورا امام حسین(ع) را مسخره کردند اعتراض نکردید؟

* جوابتان درمقابل تبلیغات چندش‌آور دختران دبیرستانی درباره شما چیست؟

* چرا از عنصر جنسیت سوءاستفاده می‌کنید؟

* چرا عنوان «دکتر» را جعل می‌کنید؟ آیا این امر تدلیس نیست؟

* کسانی عهده‌دار تبلیغات شما هستند که صلاحیتشان در مجلس رد شده، چرا؟

* با اینکه دو سوم نمایندگان از شما حمایت نکرده‌اند، آیا در هنگام رأی اعتماد دچار مشکل نخواهید شد؟

* ۲۰ میلیارد هزینه انتخاباتی شما سئوال برانگیز نیست؟

* آیا جنگ روانی علیه رقیب شما از سوی حامیان شما طراحی نمی‌شود؟

* حامیان شما می‌گویند شما خواست ملت هستید. آیا این شایعات حیثیت نظام را مخدوش نمی‌کند؟

این همه در حالی بود که روزنامه جناح محافظه‌کار، اولین روزنامه‌ای بود که پیش از توزیع سراسری فیلم «عصر عاشورا»، مبادرت به چاپ متن کامل دیالوگهای ساختگی این فیلم موهن کرد.

شیعهٔ تنوری!

همان روزها ویژه‌نامه انتخاباتی نشریه شلمچه متعلق به گروه انصار حزب‌الله در تیراژی وسیع منتشر شد. در این ویژه‌نامه نظرات تعدادی از سران گروه انصار حزب‌الله از قبیل آقایان حسین الله‌کرم - منصور ارضی - محمود ژولیده - حسین سازور - ابوالمعالی و دیگران دربارهٔ کاندیداها منعکس شده بود. یکی از آنان گفته بود: «**ما ممکن است نگوییم به چه کسی رأی بدهید، ولی قطعاً می‌گوییم به چه کسی رأی ندهید**» بهمین علت این ویژه‌نامه انتخاباتی، به فحش‌نامه‌ای ویژه علیه سیدمحمد خاتمی تبدیل شده بود. بخشهایی از سخنان سران گروه انصار حزب‌الله، برای یادآوری تهمت‌ها و تهدیدها علیه آقای خاتمی، آورده می‌شود:

«- رئیس‌جمهور آینده اگر شیعه تنوری و فدایی ولایت نباشد، مسلماً به سرنوشت بنی‌صدر دچار می‌شود.

- سؤال من این است که آیا واقعاً آقای خاتمی در حوزه علمیه بزرگ شده‌اند؟ بسیار بعید است، اینها اهل حوزه نیستند و اهلیت حوزه ندارند.

- دعا کنند و از خدا بخواهند که رئیس‌جمهور نشوند. زیرا حزب‌اله روز خوشی برای آنها باقی نخواهد گذاشت.

- ما باید تابع محض ولایت باشیم. سرسپرده یعنی شیعهٔ تنوری. هر چه ولی‌فقیه می‌گوید درست است و دیگران برای خودشان حرف می‌زنند. حرف همه بسیجی‌ها و رزمنده‌ها این است که (رئیس جمهور آینده) در مقابل رهبر باید سرش پایین باشد و بی‌خود می‌کند کسی بگوید رهبر یک نفر است و من هم یک نفر».

اما بیانیه مهم حزب الله از جهات دیگری قابل توجه بود. آنها پیش‌بینی کرده بودند که گروه‌های حامی آقای خاتمی، طرح سه مرحله‌ای برای مقابله با ولایت فقیه دارند.

«۱ـ اولین دستور کار این دسته‌ها، محدود کردن ولی فقیه در چارچوب قانون و تحت شعار عوامفریبانه رأی اکثریت است.

۲ـ دومین گام این گروه در صورت عدم توفیق در گام نخست، ایجاد دکان در مقابل مقام عظمای ولایت است.

۳ـ اینان اگر در اولین و دومین گام موفق به حذف ولی فقیه و براندازی نظام و جایگزینی شخص مورد نظرشان نشدند، به راه حل دیگری روی خواهند آورد و آن به شهادت رسانیدن مقام عظمای ولایت است».

شاید دفاع اینگونه از شأن ولایت فقیه موجب شد تا عده‌ای از دلسوزان واقعی نسبت به این قائله عکس‌العمل نشان دهند. حجت‌الاسلام و المسلمین موسوی خوئینی‌ها روز ۱۷ اردیبهشت در شیراز گفت: **«کجای حکومت ولی فقیه متزلزل است که عده‌ای نادان آن را محکم کنند؟»**

اگر چه در ویژه‌نامه انتخاباتی حزب‌الله، چندان از کاندیدای مورد حمایت انصار حزب‌الله نامی به صراحت برده نشده بود، اما در ترجیع‌بندی که دربارهٔ خصلتهای رئیس‌جمهور آینده نوشته شده بود، حزب‌الله گرایشهای سیاسی خود را چنین معرفی کرده بود:

«حزب‌اللهی عملش «راست» است.

ظواهر و باطن زندگیش «راست» است.

جناحش «راست» است.

پس بیایید همه «راست» باشیم.
راست بمانیم و راست بمیریم!...»[۱]

بحران نفوذ

روزهای اردیبهشت ماه، ویژگی دیگری نیز داشتند. در این روزها، یک زمزمه بین مسئولان ستاد انتخاباتی آقای خاتمی بود راجع به افرادی که حضور آنها در ستاد مشکوک است. این افراد معمولاً با تظاهر به علاقه‌مندی وارد ستاد می‌شدند، اما رفتار و حرکاتی داشتند که هر ناظر عاقلی، نمی‌توانست از این رفتارها به راحتی بگذرد.

به‌عنوان مثال یکی از این افراد، کسی بود که ظهرها می‌آمد، دوپرس غذا می‌خورد و ما را نگاه می‌کرد. بعد در حالیکه وانمود می‌کرد مطالعه می‌کند، به حرفها و خبرهای جدید که توسط دوستان دیگر گفته می‌شد، گوش می‌داد. او، وقتهای بحران، گم‌وگور می‌شد و نمی‌شد فهمید کجاست. مثلاً وقتهایی که خبردار می‌شدیم که انصار حزب‌الله در نزدیکی ستاد اجتماع کرده‌اند و احتمالاً نزدیک ستاد خواهند شد، می‌دیدیم که این دوست عزیز، غایب شده است! او معمولاً پیش از تحرکات انصار، به ما هشدار می‌داد که مراقب باشیم و ساختمان را ترک کنیم! یا وقتهایی که در ستاد، خبر خاصی نبود، این فرد هم حضور نداشت. او هیچ کار مثبتی نمی‌کرد، جز آنکه به تلفنها و حرفها و خبرهای جدید، به دقت گوش کند. یکی دو روز بعد همان

---

۱ - شاید توضیح ضروری نباشد، اما اشاره و اقرار به راست و جناح راست سنتی در این تکلمه سیاسی جالب است.

خبرها در سطح جامعه‌ای محدود، منتشر شده بود. دیگر در اردیبهشت ماه، بعد از ۶۰-۵۰ روز کارکردن در ستاد، فهمیده بودیم که یکی از عوامل انتشار اخبار، امثال همین فرد است که مجموعاً چندنفری می‌شدند (این را یکی از مسئولان ستاد پیگیری کرده بود).

اما در یکی از سخنرانی‌های آقای حسین الله‌کرم در قم، یعنی روز ۱۳اردیبهشت‌ماه، ادعاهایی طرح شد مبنی بر اینکه حزب‌الله در ستاد انتخاباتی آقای خاتمی نفوذی دارد و مطالب دیگری که به تهمت می‌مانست.

در شماره دهم شلمچه، نامه‌ای خصوصی از آقای خاتمی منتشر شد. و پیرو آن حسین الله‌کرم، طی نامه‌ای بر علیه خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام جرم کرده بود. نامهٔ الله‌کرم چنین بود:

«با توجه به دستخط پیوست آقای محمد خاتمی، کاندیدای ریاست جمهوری، و نامهٔ وارده به نشریهٔ شلمچه اظهار می‌داریم؛ هرچند که تفکر آقای خاتمی در مردم ما شناخته شده است، بطوری‌که کتاب‌های مبتذل منتشرشده در زمان تصدی وی در وزارت ارشاد اسلامی، خود گویای تزریق ویروس‌های فحشا به جامعهٔ ما بوده است، به‌هرحال اندیشهٔ جذب ما توسط ایشان و ستادشان، در مرحلهٔ اول، و دفع، و در نهایت، شکایت بردن علیه ما به قوهٔ قضاییه در مرحله دوم، ما را مردد می‌کند که اگر آدم خوبی بودیم، چرا در اثر عدم‌جذب شدن به آدم‌های بد تبدیل و شکایت ما را به قوهٔ قضاییه می‌برند.»

حسین الله‌کرم، بر این اساس از خبرگزاری جمهوری اسلامی، به دلایل زیر اعلام جرم کرده بود:

«اول، اینکه به چه مجوزی خبرگزاری جمهوری اسلامی تلکس محرمانه‌اش را در اختیار ستادهای شخصی قرار می‌دهد. دوم اینکه؛ به چه مجوزی، یک مسئول دولتی که بواسطهٔ مسئولیتش تلکس محرمانه در اختیار دارد، این تلکس را به ستاد تبلیغاتی انتقال داده و به چه مجوزی، آقای خاتمی تلکس محرمانه را در اختیار افراد جزء ستادش قرار می‌دهد. چهارم اینکه خبرگزاری جمهوری اسلامی به چه مجوزی، سخنانی را به بنده نسبت می‌دهد که هیچوقت نگفته‌ام و سخن کوتاه در مقام پاسخ به شکایت آقای خاتمی اظهار می‌دارم؛ ارسال نامهٔ وارده برای ما، یک پیام هم برای آقای خاتمی دارد، می‌گوید که ما احتیاج به نفوذی در دفتر ایشان نداریم، بلکه هر حزب‌اللهی که وجدانش بیدار باشد، بدون شک از آنچه که می‌بیند، به رنج آمده، و به دامن حزب‌اللهی‌ها پناه خواهد برد.»

اما در زیر این نامهٔ اعلام جرم، شلمچه تصویر نامه دست‌نوشتهٔ آقای خاتمی را به عنوان ضرب شصت حزب‌الله راجع به افراد نفوذی در ستاد آقای خاتمی به چاپ رسیده بود. عین کلیشه دستخط آقای خاتمی که به عنوان سند لو رفته در شلمچه چاپ شد چنین است:

«بسمه‌تعالی، آقای حاجی! در تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی مورخ ۷۶/۲/۱۳ از قم، از قول آقای حسین الله‌کرم، مطالبی نقل شده است که دروغ، تهمت و افتراست و از جمله اینکه ایشان در ستاد ما نفوذی دارد و ما برنامه‌ای برای جلب رپی‌ها داریم[۱] و خیلی مطالب دیگر. این مطالب قابل پیگیری قضایی است.

---

۱ – حسین الله کرم در اظهاراتش این کلمه را حزب‌اللهی‌ها خوانده است . در حالیکه رپی‌هاست . تصویر دستخط در بخش ضمیمه‌ها آورده شده است .

واحد محترم حقوقی بررسی و طبق ضوابط اقدام کند.

خاتمی ۷۶/۲/۱۴»

بدین‌وسیله محرمانه‌ترین نامه‌ها که نامه مستقیم آقای خاتمی به آقای حاجی رئیس ستاد بود، معلوم نبود از چه طریقی به دست نیروهای حزب‌اللهی افتاده بود. شاید به قول حسین الله‌کرم کسی که وجدان بیداری داشته به دامن حزب‌اللهی‌ها پناه بود و این نامه را افشا کرده بود.

فروغ فرخزاد هم از خاتمی حمایت کرده!

یکی از مسئولان بلندپایه صدا و سیما، که در روزهای پایانی اردیبهشت ماه ۷۶، بی‌وقفه به سخنرانی در شهرها و شهرکهای اطراف تهران دربارهٔ انتخابات می‌پرداخت، نکته‌ای گفته بود که انصافاً بایستی بهترین لطیفهٔ انتخاباتی لقب می‌گرفت.

این مسئول گفته بود: **«حتی شنیده‌ایم که شاعرهٔ فاسده‌ای مثل فروغ فرخزاد هم اخیراً از آقای خاتمی اعلام حمایت کرده و گفته که در انتخابات به خاتمی رأی می‌دهم!»** وی در ادامه سخنرانی‌اش پیرامون حامیان آقای خاتمی مسائلی از همین دست را افشا کرده بود و... الخ.

وقتی کسی از حضار به این سخنران یادآوری کرده بود که حداقل سی‌سال است از درگذشت خانم فروغ‌فرخزاد می‌گذرد، این مسئول صداوسیمایی گفته بود: **«ما بهتر از شما می‌دانیم که فروغ فرخزاد کی هست! این شاعره فلان فلان شده را ما بهتر از شما می‌شناسیم و چون دستمان توی کار است، می‌فهمیم چه می‌گوییم!»**بهرحال، فروغ فرخزاد

۳۱ سال پس از مرگش بعنوان یکی از حامیان آقای خاتمی مطرح شد و بخاطر این حمایت به القاب [...] مفتخر شد. سیاست، چه‌ها که نمی‌کند!

حالا دیگر کارها به دست خداست!

سخنرانی مقام رهبری در آخرین روز تبلیغات انتخاباتی، اطمینان بزرگی بود که شائبه هرگونه دستکاری در آرای مردمی و تقلب را منتفی ساخت. سخنان ایشان در نقطه اوج زمزمه‌هایی ایراد شد که سلامت انتخابات را هدف گرفته بود. در واقع پرونده تقلب احتمالی در انتخابات با سخنرانی مهم رهبری انقلاب در چهارشنبه ۷۶/۲/۳۱ بسته شد. پیش از آن نیز رهبر انقلاب بارها نظر خود را دربارهٔ بی‌طرفی رهبری و مشروعیت آرای مردمی مورد تأکید قرار داده بودند. اما قبل از آن ارسال نامه دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور در روز ۲۵ اردیبهشت ماه بر نگرانی‌ها افزوده بود. در این نامه از ائمه جمعه سراسر کشور خواسته شده بود تا ضمن تأکید و تبلیغ کاندیدای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (از باب احتیاط) خطرات دوران بنی‌صدر نیز برای مردم گوشزد شود. خطر اصلی این نامه که البته صحت امضای آن مورد تردید بود، دامن زدن به این شائبه بود که دبیرخانه ائمه جمعه نظرات بزرگان نظام را اعلام کرده است. چیزی که با سخنرانی ۳۱ اردیبهشت مقام رهبری منتفی شد. سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۷۶/۲/۲۶ نیز امتیاز بزرگی برای طرفداران انتخابات سالم به شمار رفت. وی در خطبه‌های نماز جمعه با تأکید بر علاقمندی‌اش بر سرنوشت کشور گفت «من

حتی رأی خود را از بچه‌هایم مخفی کرده‌ام تا جائی از آن سوء استفاده نشود». با این حال روشن بود که منظور هاشمی رفسنجانی از بدنام نکردن افراد صالح، احتمالاً حمایت ضمنی او از سید محمد خاتمی است . آقای رفسنجانی همچنین تأکید فراوانی بر سلامت انتخابات کرد و بالاخره صریحاً گفت: **«این خیانت قابل بخشش نیست و هیچ گناهی را بدتر از خیانت در آرای مردم نمی‌دانم».**

با همهٔ این تفاسیر، وقتی در آخرین روزها تعرفه‌های محرمانه اخذ رأی در برخی شهرستانها مثلاً در لرستان کشف شد، باعث تعجب و حیرت بسیاری از ناظران سیاسی گردید. در لرستان ۳۰۰۰ تعرفه رأی کشف شد و استاندار فارس نیز شایعه پیدا شدن صندوقهای رأی در محل استانداری را تکذیب کرد. در کرمان و همزمان با سفر آقای خاتمی به آن استان، روز ۲۵ اردیبهشت، این شایعه سر زبانها بود که دفتر مقام رهبری برای تأیید آقای ناطق نوری توسط یک شماره تلفن به سئوالات مردم پاسخ می‌دهد. شماره تلفنی که اعلام شده بود حتی نیمه شب نیز اشغال بود و هرگز از مردم کسی ادعا نکرد که توانسته شخصاً با شمارهٔ تلفن مذکور تماس بگیرد.

در بازگشت از کرمان که در همین بحبوحه صورت گرفته بود، خلبان هواپیما از طریق میکروفن حضور آقای خاتمی در پرواز را خیرمقدم گفت و از وی به عنوان رئیس جمهور آینده ایران اسلامی نام برد. بعد از آن مسافران هواپیما برای سلام و احوالپرسی نزد آقای خاتمی آمدند و آقای ابطحی از لحظات پرواز به سوی تهران این جمله

را از آقای خاتمی نقل می‌کند. او می‌گوید در شرایطی که بحران احتمال تقلب شدت یافته بود، آقای خاتمی به من گفت: **«فکر می‌کنم از حالا به بعد خدا کارها را به دست گرفته است».**

شرحی بر لطیفه‌های انتخابات

پرونده انتخابات هفتم، بخش مهمی به نام لطیفه‌های انتخاباتی دارد که بررسی آن برای ثبت در تاریخ سیاسی این کشور بسیار مفید و سودمند است.

در روزهای انتخابات،به موازات مسائل سرنوشت‌ساز سیاسی و اجتماعی، طنز و لطیفه‌سازی نیز بعنوان بخشی از رفتار سیاسی مردم ما رونق داشت و بخشی از نگرانیها و پیش‌بینی‌های مردم کوچه و بازار، در قالب لطیفه‌هایی که ساخته و پرداخته می‌شد، سینه به سینه نقل می‌شد و انتقال می‌یافت.

من به اندازه وسع خود، سعی کردم هرچه را در این زمینه بعنوان لطیفه و طنز بین مردم رواج داشت، جمع‌آوری کنم. اکنون با نگاهی به آنها، می‌بینم بخش قابل توجهی از مسائل سیاسی آن روزها با زبانی بسیار ساده، شیرین و البته گزنده، در قالب این لطیفه‌ها به حافظه تاریخ سپرده شده است. ضمن آنکه می‌توان به وضوح، در پس این لطیفه‌های ساده، نگرانی عمیق مردم را از خطر بزرگی که آن روزها در کمین سلامت انتخابات بود، احساس کرد و شناخت. چه، اکثر لطیفه‌های مردم در روزهای انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، یک موضوع را دنبال می‌کرد؛ احتمال تقلب انتخاباتی!

روز چهارم بهمن ماه ۷۵ خواننده‌ای در ستون الو سلام روزنامه سلام گفت: «**با توجه به اینکه انتخابات ریاست جمهوری نزدیک است، خوب است کاندیداهایی که اسم آنان حسن است و به حسین معروفند، از همین الان اعلام کنند تا بعداً نگویند ما به اسامی دیگر مشهور بودیم!**».
اشاره این خواننده به ادعای آقای ناطق نوری در جریان انتخابات مجلس پنجم بود که به هنگام شمارش آراء گفته بود که مردم من را بیشتر به نام «نوری» می‌شناسند. و این در حالی بود که یکی از رقبای جدی او در آن انتخابات عبدالله نوری بود و آنگونه که بعدها شایع بود شمارش‌گران، طبق قانون، آرایی را که مردم تنها با عنوان «نوری» در صندوقها انداخته بودند، فقط با استناد به همین ادعای آقای ناطق‌نوری، بین آقایان علی‌اکبر ناطق نوری و عبدالله نوری تقسیم کرده بودند! بعضی جاها شنیده می‌شد که هنگام شمارش آرای انتخابات ریاست جمهوری ممکن است کسی ادعا کند که نامش فلانی است، اما مردم «خاتمی» صدایش می‌کنند!! و یا به خاتمی معروف است!

نگرانی مردم از احتمال تقلب، بعدها بستر لطیفه پر رونقی شد که دهان به دهان می‌گشت: «**فارسی را پاس بداریم! بنویسیم خاتمی! بخوانیم ناطق نوری!**» که تقلیدی از میان برنامه‌های «فارسی را پاس بداریم» بود که از شبکه‌های تلویزیون پخش می‌شد. و گاهی این پیام ایمنی را نیز به آن اضافه می‌کردند که: (توصیه‌های ایمنی را جدی بگیرید!) در جاهای دیگری این لطیفه بر سرزبانها بود که (خاتمی رأی می‌آورد، **اما ناطق نوری رئیس جمهور می‌شود!**) چندی بعد که شورای

نگهبان و وزارت کشور اسامی کاندیداهای قطعی ریاست جمهوری را برخلاف رویه و بدون رعایت ترتیب حروف الفباء اعلام کردند، لطیفه دیگری رواج پیدا کرد.

در گوشه کنار شهر، دیوار نوشته‌هایی با این متن به چشم می‌خورد: [الفبای جدید، ن، ر، ز، الف] یا [الفبای اختراعی وزارت کشور ن،ر،ز،الف!] که اشاره‌ای تلخ و گزنده بود به اعلام اسامی نامزدهای انتخاباتی و بدعت مجریان انتخابات.

اما نکته‌سنجی برخی افراد هم عجیب و قابل تحسین بود. یک کارمند که نامه‌ای خطاب به آقای خاتمی نوشته بود، از جو یکطرفهٔ محل کار خود انتقاد کرده بود و ادعا کرده بود که ما را مجبور می‌کنند برای یک کاندیدای خاص فعالیت کنیم. او در ادامهٔ نامه‌اش ضمن اظهار خلوص و ارادت نسبت به آقای خاتمی، نوشته بود: «**تا روز انتخابات برای آقای... تبلیغات می‌کنم چون می‌خواهم زنده بمانم، اما آن روز به شما رأی خواهم داد چون روز قیامت می‌خواهم سربلند بمانم!**»

ممانعت مهندس میرسلیم وزیر وقت ارشاد، از حضور هنرمندان در عرصهٔ انتخابات، منشاء لطیفهٔ دیگری بود که علاوه بر واکنش تند هنرمندان، موجب شد تا این وسط معلوم شود که صنف کله‌پاچه فروشیها از کدام کاندیدا حمایت می‌کنند! روزنامه سلام ۲۶ فروردین ۷۶ در پاسخ خواننده‌ای مبنی بر چگونگی حق قانونی وزیر ارشاد در منع هنرمندان از فعالیت سیاسی نوشت: «**آقای وزیر ارشاد احتمالاً می‌دانند که وقتی سیرابی فروشها و کله‌پاچه فروشیها هم حق دارند نامزد مورد علاقه خود را مورد حمایت قرار دهند، اگر نه بیشتر، بلکه**

بهمان اندازه هنرمندان هم حق دارند از جناب آقای خاتمی حمایت کنند!»

یکی از جذاب‌ترین لطیفه‌هایی که در طول ایام انتخابات اتفاق افتاد، نوع حمایت یکی از علما از آقای ناطق‌نوری بود. آیت‌الله احمد آذری قمی در متن حمایت خود از آقای ناطق نوشته بود: «**جناب آقای ناطق‌نوری سوابق درخشان مبارزاتی و اخلاص کامل و تبعیت بی‌چون و چرا از رهبر فقید و مقام معظم رهبری با خود دارد، ولی فاقد برنامه‌های اقتصادی مثبتی که امروز از شرایط مهم ریاست جمهوری است می‌باشد و در قضیه سلمان‌رشدی موضع ضعیفی دارند. در عین حال در شرایط کنونی و محدودیت کاندیداها انتخاب ایشان را واجب شرعی خود می‌دانم!!**»[۱]

خبرنامه شمارهٔ ۴ ائتلاف خط امام ضمن درج دستخط آیت‌الله، همچنین خبرداده بود که محافل تبلیغاتی آقای ناطق‌نوری از انعکاس متن کامل نظرایشان خودداری کرده و تنها نام آیت‌الله آذری قمی را به عنوان یکی از حمایت کنندگان ذکر کرده‌اند!

اما در وصف حال کسانی که هنوز در کار انتخاب نامزد مورد علاقه خود از بین ۴ نامزد مطرح درمانده بودند و همین‌طور در شرح حال افرادی که چند چهره‌گی پیشه کرده بودند و معلوم نبود که بالاخره طرفدار کدام نامزد هستند، این لطیفه شنیده می‌شد که آنها بالاخره به این نامزد رأی خواهند داد: «**سیدعلی اکبر خاتمی ری‌شهری زواره!**»

از سوی دیگر لطیفه‌هایی بر سر زبان‌ها بود مبنی بر اینکه طرفداران آقای ناطق‌نوری از حالا قول یک وزارتخانه را به چند فرد داده‌اند و در

---

۱ - ر.ک. ضمیمه‌ها

صورت پیروزی وی در انتخابات، احتمالاً بعضی وزارتخانه‌ها به شکل شورایی اداره خواهد شد!

اما طنز تلخ و گزندهٔ دیگری که رخ داد، نوع استقبال از یکی از کاندیداها در آخرین روزهای تبلیغات انتخاباتی بود. آقای ناطق‌نوری در شیراز و رشت از سوی انبوهی از جمعیت مورد استقبال قرار گرفت. اما در دستان آنها عکس‌های کاندیدای دیگری دیده می‌شد. مردم در مراسم استقبال از آقای ناطق نوری شعار می‌دادند: **«خاتمی، خاتمی، حمایتت می‌کنیم!»**

شایعه دخالت رهبری

بازی خطرناک جناح محافظه‌کار در انتخابات هفتم، دامن زدن به این شایعه بود که مقام رهبری نسبت به کاندیدای آن جناح یعنی آقای ناطق نوری نظر خاصی دارند. آقای ناطق نوری پیش از آن، دربارهٔ احتمال نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری، بارها گفته بود که **«اگر به من تکلیف کنند نامزد می‌شوم»**؛ جمله‌ای که مبهم و در عین حال گویای نکات ظریفی از یک تلاش تبلیغاتی زودرس بود.

روزنامه جمهوری اسلامی روز اول مهرماه ۷۵ دراین‌باره نوشت: **«یکی از نامزدهای احتمالی انتخابات گفته است اگر مقام معظم رهبری تأیید کنند، اینجانب نامزد خواهم شد. این یک شگرد تبلیغاتی است که گوینده آن می‌خواهد پس از وارد شدن به صحنه انتخابات، اذهان مردم را متوجه این نکته کند که مورد تأیید رهبر انقلاب است تا مردم به او رأی بدهند»**. آقای ناطق نوری مجبور شد که بالاخره این عبارت مکرر خود

را اصلاح کند. او در مصاحبه با مجله صبح (آذر ۷۵) گفت: **«رئیس‌جمهوری، آش دهان‌سوزی نیست که آدم دنبال آن برود و بگوید حاجی انا شریک ... وقتی من می‌گویم به من تکلیف بشود، بعضی‌ها خیال می‌کنند که من منتظرم مقام معظم رهبری به من تکلیف کنند. اخیراً عبارت و گفته‌ام را اصلاح کرده‌ام و می‌گویم در صورتی نامزد خواهم شد که احساس وظیفه کنم»** اما ماجرا در همین جا خاتمه نیافت. زیرا عده‌ای از طرفداران آقای ناطق‌نوری همچنان تلاش می‌کردند که با آسمان و ریسمان کردن، التفات مقام رهبری نسبت به وی را اثبات کنند.

یکی از نمایندگان مجلس، طی سخنانی، در یکی از پادگانهای آموزشی کرمانشاه گفته بود که: **«آقای ناطق‌نوری به دلیل نزدیکی با حضرت امام و مقام معظم رهبری، برگ برندهٔ انتخابات ریاست جمهوری را در دست دارد»**. روزنامهٔ جمهوری اسلامی، روز ۷۵/۶/۲۶ در شرح این خبر، نوشته بود که: **«این سخن مورد اعتراض بعضی از حاضران در جلسه قرار گرفت»**.

همچنین، هفته‌نامه ارزشها، در شماره اول اردیبهشت ۷۶، پیرامون سخنان حجت‌الاسلام معزّی، به عنوان معاون فرهنگی دفتر مقام معظم رهبری در شیراز، خبری نوشته بود، مبنی براینکه وی در پایان سخنان خود گفته است که: **«از اینجا به عنوان معاون فرهنگی دفتر رهبری سخن نمی‌گویم»**. و سخنان خود را در جهت حمایت از آقای ناطق نوری پی گرفته است.

از موارد دیگری که به شائبه توجه رهبری انقلاب به یک کاندیدای خاص دامن می‌زد، سخنان آقای بادامچیان، دبیر اجرایی جمعیت

مؤتلفه بود که در مصاحبه با روزنامهٔ اخبار، گفته بود که: **«مردم باید حدس بزنند که رهبر به چه کسی رأی می‌دهد و به همان شخص رای بدهند».**

آقای ری‌شهری پیش از اینها در پاسخ به این قبیل اظهارات در مصاحبه با اطلاعات ۷۵/۸/۱۶ طی نقل‌قولی از مقام معظم رهبری گفت: **«ایشان عنوان کرده‌اند که من بنا ندارم در این انتخابات، هیچ فرد بخصوصی را تأیید و حمایت کنم، چون اگر فرد خاصی را مطرح کنم، دیگران احساس خواهند کرد که نباید وارد صحنه شوند و در این صورت انتخابات خراب خواهد شد».**

تلاش کسانی که می‌خواستند انتخابات، به‌شکل واقعی و غیرفرمایشی صورت بگیرد، در جهت رد این شائبه بود که مقام رهبری نسبت به یک کاندیدای خاص نظر دارند.

روزنامهٔ جمهوری‌اسلامی (۷۵/۱۰/۱۶) در این‌باره نوشت: **«نامزدهای مطرح انتخابات ریاست جمهوری، در عین حال که همگی محترم هستند، هیچکدام مورد سفارش و تأیید خاصِ رهبر معظم انقلاب نیستند. هیچکس حق ندارد خود را مورد تأیید و حمایت رهبری معرفی کند. چراکه ایشان هیچ نظر مثبت یا منفی دربارهٔ هیچ‌یک از کاندیداها، ابراز نکرده‌اند و بنای چنین کاری را هم ندارند».**

روزنامهٔ جمهوری اسلامی، در میانهٔ بهمن‌ماه ۷۵، صحبتهای یکی از مسئولان تشکلهای همسو را مورد نقد قرارداده بود. آقای بادامچیان گفته بود: **«مسئولین نظام در مورد آقای ناطق‌نوری به تفاهمی رسیده‌اند و مردمِ ما هم، به مسئولین نظام، اعتماد دارند».**

سخنان بادامچیان که بارها در طول روزهای انتخابات ریاست جمهوری، تلاش کرده بود تا هرچه بیشتر به این شائبه دامن بزند، این‌بار نیز مورد نقد روزنامهٔ جمهوری اسلامی قرار گرفت. این روزنامه نوشت: «**این مطلب، خلافِ واقع است. چرا که دفتر مقام رهبری بارها تأکید کرده است که ایشان به هیچیک از نامزدهای انتخاباتی، نظر خاصی ندارند و مهمتر آنکه بیان اینگونه مطالب، موجب دلسردی مردم و خودداری آنها از شرکت در انتخابات می‌شود. زیرا دشمنان انقلاب، با استناد به چنین مطالبی، تبلیغ می‌کنند که در ایران مردم هیچکاره‌اند و رئیس جمهور، توسط مسئولین نظام تعیین می‌شود**».

روزنامه جمهوری اسلامی، در ادامه نقد این شایعه خطرناک، روز ۲۷ بهمن ۷۵ نوشت: «**کسی که شایعه می‌کند؛ مسئولان نظام، فلان شخص را برای ریاست جمهوری در نظر گرفته‌اند، یا نمی‌فهمد که این مطالب، مفهومی جز انتصابی بودن رئیس جمهور ندارد و یا قصد دارند با ثبت این سخنان، سهم خودشان را در حکومت رئیس جمهور موردنظرشان، تثبیت کنند**».

رهبر انقلاب در سخنرانی هفتم اردیبهشت ماه، گفتند: «**کسانیکه در میدان ریاست جمهوری وارد شده‌اند، عموماً مورد اعتماد بوده و به صدق و صفای آنها اطمینان داریم و هرکس اکثریت آرای مردمی را کسب کند، مشروعیت دارد و رهبری نظام او را تنفیذ می‌کند**».

این صحبت مقام رهبری نشان از تلاش ایشان برای عدم مداخله در انتخابات و اثبات اعتقادشان به آرای مردمی بود، همانگونه که سخن امام مبنی بر اینکه، «**میزان، رأی ملت است**» آن روزها در بین شعارهای

طرفداران آقای خاتمی، بارها و بارها، به گوش می‌رسید.
به هر حال دوستان ما اعتقاد داشتند، این افراد که ادعای «ذوب در ولایت» را دارند، باید بدانند که مقام رهبری تاکنون به هیچکس نگفته‌اند به چه کسی رأی خواهند داد و به هیچ یک از نامزدها نیز چنین اجازه‌ای نداده‌اند تا سخنی دال بر اینکه مورد عنایت خاص ایشان هستند، بگویند.
حامیان آقای ناطق نوری باید توجه می‌داشتند که با اینگونه القائات مردم را در تنگنا قرار می‌دهند. چه ، اگر روزی مقام رهبری، به مصلحت کشور دیدند که لازم است اعلام کنند به چه کسی رأی می‌دهند، قطعاً پیامشان را به وسیله یک نماینده مجلس در یک پادگان آموزشی کرمانشاه و یا امام جمعه یک شهرستان و یا یک مقام غیرمسئول، نخواهند فرستاد. قطعاً مقام رهبری، مجاری معتبرتری برای ابلاغ نظر خود دارند. بدیهی است؛ تا زمانی که چنین اتفاقی نیفتاده است، تأکید ایشان بر مشارکت گسترده مردم است و معلوم نیست چرا این افراد سعی دارند با القاء این شبهه به مقاصد تبلیغاتی خود برسند.

ظهور جمعی از کارگزاران و حواشی آن!

کارگزاران سازندگی در سال ۷۵، فکری جز این نداشتند که در انتخابات ریاست‌جمهوری روی فردبرنده شرط ببندند. آنها با هدف «ماندن» در صحنه سیاسی کشور، کار مذاکره با جناح‌های قدرتمند سیاسی را آغاز کردند و در حمایت از نامزدهای موجود، آنقدر

تردید و تعللّ کردند که می‌توان گفت آخرین گروه سیاسی بودند که گرایش خود را اعلام کردند.

آقای عطاءالله مهاجرانی، عضو برجسته کارگزاران در میانه سال ۷۵، ابتدا پیشنهاد تمدید دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی را مطرح ساخت و فوراً با مخالفت هر دو جناح سیاسی مواجه شد. جناح حامی آقای ناطق‌نوری، به این دلیل با بازنگری قانون اساسی مخالفت کرد که تمدید دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، سناریوی آنان در قبضه قدرت سیاسی کشور را با شکست و ناکامی مواجه می‌کرد. جریان چپ و ائتلاف گروههای خط امام نیز از اساس با دست‌کاری در قانون اساسی مخالفت داشت، حتی اگر مرد پیروز انتخابات آقای ناطق‌نوری باشد. کارگزاران ناچار با این سیاست به مذاکرات خود ادامه دادند که در غیاب آقای هاشمی‌رفسنجانی، حتی‌المقدور روی نفر برنده شرط‌بندی کنند. بر این اساس پس از مخالفت جناح‌های سیاسی کشور و شخص هاشمی رفسنجانی با طرح تمدید دوران ریاست‌جمهوری، کارگزاران نامه‌هایی به دو جناح سیاسی نوشتند و در آن خواستند تا پیرامون انتخابات و تعیین نامزدی که اجماع گروههای سیاسی را برانگیزاند، به توافق برسند. باز بر همین اساس بود که آنها حمایت خود را از مهندس میرحسین موسوی که حضورش در پائیز سال ۷۵ مورد استقبال مردم قرار گرفت، نشان دادند. در حالیکه سنگ بنای فکری کارگزاران سازندگی، بر مخالفت با سیاستهای دوران نخست‌وزیری مهندس موسوی استوار شده بود و حمایت آنان از نخست‌وزیر

سالهای جنگ، همه گروههای سیاسی را به حیرت واداشت.

جناح راست، پیشنهاد کارگزاران مبنی‌بر مذاکره را نپذیرفت و پیش از مطالعه نامه محبت‌آمیز آنان، قاطعانه به آنان پاسخ رد داد. هرچند که این جناح، بعدها از ائتلاف کارگزاران و مجمع روحانیون مبارز نیز به شدت برآشفته شد و آن را به باد انتقاد گرفت.

نامه کارگزاران مبنی‌بر مذاکره، از سوی مجمع روحانیون مبارز نیز چندان مورد توجه قرار نگرفته بود. حتی پس از امتناع مهندس موسوی از نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری، مجمع به علت آنکه موضوع مذاکره معلوم نبود، به آن تن نداد. همان روزها در حالیکه کاروکارگر (۷۵/۸/۲۶) نوشت که **«گویا جناح خط امام در حال مذاکره با حجت‌الاسلام‌والمسلمین خاتمی هستند»**، ابرار (۷۵/۸/۲۳) نیز در ستون اخبار انتخاباتی خود خبر از **«آخرین اقدام کارگزاران در جلب نظر مهندس محمد هاشمی‌رفسنجانی»** داد. این در حالی بود که کارگزاران دکتر حسن حبیبی را نیز تجربه کرده بودند و شهریور و مهرماه را در انتظار پاسخ وی گذرانده بودند.

دکتر حسن حبیبی که سالها معاون اول رئیس‌جمهور بود، یک سال پیش بی‌علاقه‌گی خود را نسبت به شرکت در مبارزه انتخاباتی نشان داده بود و گفته بود که قصد دارد دو سه سال آینده خود را بازنشسته کند و به کارهای علمی بپردازد. دکتر حسن حبیبی پیش از آن، فقط یک بار آن هم در انتخابات اولین دوره ریاست‌جمهوری، کاندیدا شده بود. او به علت حذف نام جلال‌الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، در یک شرایط اضطراری کاندیدای حزب شد. در آن زمان

ابوالحسن بنی‌صدر که از سوی جامعه روحانیت مبارز تهران تأیید شده بود، انتخاب شد و دکتر حبیبی پس از بنی‌صدر و مدنی، نفر سوم آن انتخابات شده بود.

تلاش کارگزاران برای جلب حمایت دکتر ولایتی نیز نتیجه‌ای نداد و وی شرط نامزدی خود را به حمایت جامعه روحانیت مبارز تهران منوط کرده بود و روشن بود که جامعه روحانیت نیز قبلاً روی نامزدی آقای ناطق‌نوری به توافق رسیده بودند. بدین‌شکل آقای ولایتی نیز کارگزاران را مأیوس کرد!

از سوی دیگر آقای خاتمی اعلام کرده بود چنانچه دکتر حبیبی قصد نامزدی داشته باشد، وی نامزد نخواهد شد. اواخر دی ماه بود که دکتر حسن حبیبی طی تماس تلفنی با آقای خاتمی، تصمیم خود را مبنی بر عدم نامزدی در انتخابات اعلام کرد.

اینگونه بود که روزنامه‌های هشتم بهمن‌ماه ۷۵ خبر دادند که آقای خاتمی به عنوان نامزد انتخاباتی در رقابت خرداد ماه سال ۷۶ شرکت خواهد کرد.

اما کارگزاران که علاقه‌ای به حمایت از مرد بازنده انتخابات(خاتمی) نداشتند، باز هم به رایزنی‌های خود ادامه دادند. تحلیل آنها این بود که در مرکز قدرت سیاسی ایران با آقای خاتمی موافقت وجود ندارد و مردم نیز او را نمی‌شناسند، پس حمایت از این مرد بازنده در انتخاباتی که «بودن و نبودن» جمعی از کارگزاران سازندگی را رقم خواهد زد، بیهوده است.

بودن یا نبودن، مسئله این است!

کارگزاران سازندگی، ماههای باقیمانده تا نوروز سال ۷۶ را به بحث پیرامون نامزدی محمد هاشمی‌رفسنجانی، برادر رئیس‌جمهور پرداختند. آنها در جلسه‌ای که به دعوت مجمع روحانیون مبارز برگزار شد، مواضع انتخاباتی خود را اعلام نمودند و نتیجه‌گیری کردند که صلاح این است که مجمع روحانیون مبارز از محمد هاشمی حمایت کند!

حل موضوع به دست آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور مقدور بود. او که به حل بحران در سکوت معروف است، به کارگزاران سازندگی پیغام داد که نامزدی برادرش محمد هاشمی را به مصلحت نمی‌داند. چنین بود که در آخرین اقدام، کارگزاران با یأس و ناامیدی، موضوع حمایت از مرد بازنده انتخابات (سیدمحمد خاتمی) را در دستور کار خود قرار دادند. یکی از نزدیکان ستاد آقای خاتمی، دربارهٔ این مقطع زمانی چنین می‌گوید: **«یک شب ساعت ۱۲ آقایان مهاجرانی و کرباسچی به منزل آقای خاتمی رفتند و گفتند که بمحض اعلام نامزدی آقای خاتمی، از وی حمایت خواهند کرد»**. کاری که هیچوقت به موقع انجام نشد و تعلل کارگزاران تا روزهای پایانی سال ۷۵ نیز به طول انجامید. آنان که هنوز درباره حمایت از آقای خاتمی به جمع‌بندی نرسیده بودند، حمایت خود را از وی به تعویق انداختند تا شاید روزنه دیگری باز شود! کارگزاران بالاخره روز ۲۴ فروردین ۷۶ بیانیه خود را در حمایت از حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی منتشر ساختند و به جمع حامیان وی پیوستند. کارگزاران در شرایطی به

حمایت از آقای خاتمی پرداختند که آخرین گروه سیاسی بودند که موضع انتخاباتی خود را اعلام نمودند و راهی نیز جز این نداشتند. شاید بتوان به جرأت ادعا کرد که در همهٔ منازعات سیاسی روزهای انتخابات، بیشترین نقطه‌ضعف آقای خاتمی، که از سوی جناح رقیب مورد انتقاد و ایراد قرار می‌گرفت، حمایت این گروه از وی بود. کارگزاران سازندگی، زاییده مناسبات ناهماهنگ سیاسی کشور در سالهای گذشته هستند و شاید سرزنش آنها در این مقال نگنجد. آنها گروهی هستند که مرام نامه و اصول سیاسی خاصی ندارند و همواره به فکر بزرگترین مسأله ذهنی خود هستند: «بودن یا نبودن: مسأله این است!»(۱)

مسئله ماندن!

پس از انتخابات دوم خرداد، کارگزاران سازندگی بیشترین نیروهای مدیریتی را به کابینه و بدنهٔ دولت آقای خاتمی تزریق کردند و به لحاظ اقتصادی، دولت وی را با دولت آقای هاشمی رفسنجانی «هماهنگ» کردند! آنها حتی برای مدیریت در شهرستانها نیز نیروهای آماده‌ای داشتند که بلافاصله جذب مسؤولیت‌ها شدند.

چنین بود که کارگزاران سازندگی از پس انتخاباتی سرنوشت‌ساز، بار دیگر توانستند مسئله «ماندن» خود را حل کنند.

---

۱ - پس از دوم خرداد گروه کارگزاران سازندگی تقاضای تشکیل حزب خود را به کمیسیون ماده ۱۰ احزاب ارائه دادند و بالاخره پس از حدود ۴ سال، حزب کارگزاران سازندگی به دبیرکلی غلامحسین کرباسچی تشکیل شد. گو اینکه این حزب هنوز نیز از اعلام اساسنامه سیاسی خود طفره می‌رود.

سلام، پایمردی در اصول

روزنامه سلام، در جریان ماههای باقیمانده تا دوم خرداد ۷۶، بزرگترین و پرصلابت‌ترین نقش دوران حیات حرفه‌ای خود را ایفا کرد. «سلام» که تابستان ۷۵ را با شورآفرینی دربارهٔ حضور مهندس میرحسین موسوی در صحنه انتخابات گذرانده بود، سرمایی را که پس از اعلام امتناع وی بر فضای سیاسی کشور سنگینی می‌کرد، در یک روز سرد بهمن‌ماه شکست و باز رونق‌بخش فضای سیاسی کشور شد. در حالی که دی و بهمن ۷۵، سرمای زمستانی با صحنهٔ ساکن سیاسی کشور تلفیق شده بود و فضایی سرد را برای انتخابات آینده ریاست جمهوری تصویر می‌کرد، ناگهان روز هشتم بهمن‌ماه «سلام» فرصتی دوباره یافت تا به این فضا، گرمایی دوباره ببخشد. در آن روز، سلام با چاپ یک عکس رنگی از حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیدمحمد خاتمی در صفحه اول خود، شوری در علاقه‌مندان به کشور و نظام برانگیخت. از آن پس، «سلام» مسیری اصولی را تا به انتها پیمود و نشان داد که آداب و رسوم مبارزه سیاسی را به‌خوبی می‌شناسد و با قواعد بازی آشناست. شاید گزافه نباشد اگر نقش «سلام» در حماسه دوم خرداد را نقشی بسیار مؤثر، بارز و غیرقابل کتمان بدانیم. چراکه «سلام» جبهه‌ای برعلیه منطقِ تخریب و تهمت و ناسزا گشود و اگرچه در ابتدا چندان یاوری نداشت، اما توانست با پایمردی بر اصول اعتقادی و انقلابی نابی که همواره داشته و دارد، یاورانی چون هزاران خوانندهٔ صمیمی را با خود همراه کند. سلام اگرچه در شکل و فرم، چندان یک روزنامه ژورنالیستی به‌نظر

نمی‌آید، اما با همه قواعد ژورنالیسم به‌خوبی آشناست و در طول سال‌های فعالیت خود به‌خوبی توانسته است در جذب روزافزون مخاطبان به توفیق دست یابد. سلام تا آخرین لحظه، یعنی تا وقتی که مطمئن شد «مسافر اتوبوس» در ساختمان نهاد ریاست‌جمهوری ساکن شده است، لحظه‌ای از حمایت درست از آقای خاتمی دست‌برنداشت و پس از انتخابات نیز، با چشمانی نگران و همچنان منتقد، تلاش کرد تا دوست صادق و منتقد صالح و صادقی برای رئیس‌جمهور و مردم باشد.

افتخار بزرگ من در حوزهٔ کارهای مطبوعاتی این است که کارم را از «سلام» شروع کرده‌ام و روزگاری خبرنگار این روزنامه بوده‌ام. هنوز هم کارت خبرنگاری سلام را که مدتهاست از اعتبار ساقط شده است، در جیب بغل دارم و به آن می‌بالم.

مجله «زنان» و فعالیت فرهنگی!

فعالیت تخریبی در تبلیغات انتخاباتی، از سوی هر گروهی نکوهیده و مذموم است. حتی اگر برای به‌کرسی‌نشاندن «حق مطلق» صورت گرفته باشد.

یکی از اتفاقاتی که در خلال روزهای قبل از انتخابات، موجب تکدّرخاطر بسیاری از حامیان آقای خاتمی شد، اقدام یکی از نشریات بود که هدفش تخطئه و هتک شخصیت آقای ناطق نوری بود. بهمین خاطر بسیاری از حامیان آقای خاتمی که منادی اخلاق انتخاباتی بودند، سخت از روش توهین‌آمیز نشریه مذکور متأثر شدند.

مجلهٔ «زنان» در شماره اردیبهشت‌ماه ۷۶، پس از چاپ مصاحبهٔ مفصّلی با آقای خاتمی، سؤالاتی از دیگر کاندیدای مطرح آن روزها، یعنی آقای ناطق نوری پرسیده بود و توضیح داده بود که بعلت عدم شرکت ایشان در مصاحبه، تنها سؤالات خود را منتشر می‌نماید.

سؤالات بدون جواب نشریه «زنان» از آقای ناطق نوری چنین بود:

«۱- مسابقه دفاع از زنان در جریان تبلیغات انتخاباتی اوج گرفته است. شما برای ورود به این مسابقه چه انگیزه‌ای دارید؟

۲- شایع بود که آقای محمدجواد لاریجانی، معاون اول شما خواهد بود. ولی شما بعد از قضیه «لاری گیت» از این موضوع منصرف شده‌اید. آیا این موضوع صحت دارد؟

۳- در شب‌های احیاء در حرم امام، شاهد حرکتهایی مردمی مثل روضه‌خوانی از جانب شما بودیم. آیا در مقام ریاست جمهوری هم مردم شاهد روضه‌خوانی شما خواهند بود؟

۴- شما بیشتر در میان عامه شناخته شده‌اید. این حسن است یا عیب؟

۵- تازگی‌ها از عینک اسپرت ذره‌بینی استفاده می‌کنید. بعضی‌ها می‌گویند این کار دلایل طبی دارد. گروهی معتقدند به علت تصوری است که مردم از رابطه میان نماد عینک و سواد دارند؟

۶- آیا قبل از انقلاب، زن روز و اطلاعات بانوان می‌خواندید؟

۷- آیا شما هم برای همسرتان در خانه شرح وظایف قائلید؟

۸- آیا شماهم همسرتان را در جمع غریبه‌ها، با اسم پسر بزرگتان صدا می‌کنید؟

۹- آیا تابحال پیش آمده که همسرتان را تنبیه کنید؟ چگونه؟

۱۰- هنگام طرح این سؤالات، عده‌ای به ما می‌گفتند ممکن است شما در صورت انتخاب شدن، به‌خاطر طرح این سؤالات درِ نشریه ما را ببندید. آیا چنین چیزی صحت دارد؟»

«زنان» در آخرین سؤال، پرسیده بود که آیا آقای ناطق نوری در صورت رئیس جمهور شدن، این نشریه را تعطیل خواهد کرد یا نه؟ شاید بهتر این بود که پس از انتخابات دوّم خرداد، «زنان» بعنوان اولین نشریه‌ای که حاضر است خود را در پای ارزشهای جامعه مدنی قربانی کند، در یک اقدام اخلاقی، به‌نحو شایسته‌ای خطای بزرگ خود را جبران می‌کرد. منظورم که واضح است؟

جامعه مدرسین؛ حمایت از کدام کاندیدا؟!

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، با موضع‌گیریهایی که در طول ماههای پیش از انتخابات انجام داد، یکی از جنجال برانگیزترین حوزه‌هایی بود که در عرصه انتخابات حضور یافت. موضع‌گیری جامعه مدرسین، به دو بخش متفاوت، تقسیم می‌شد. بخش اول، مربوط می‌شد به اظهارات آیت‌الله رضا استادی که به نمایندگی جمعی از اعضای جامعه مدرسین، آقای ناطق‌نوری را اصلح می‌شناخت و ایشان را به‌عنوان کاندیدای اصلح جامعه مدرسین معرفی می‌کرد و موضع‌گیری دوم، هنگامی صورت گرفت که آیت‌الله مسعودی خمینی، عضو جامعه مدرسین و تولیت آستان حضرت معصومه(س) به همراه آیت‌الله سیدجعفر کریمی، یکی دیگر از مدرسین در حال انجام مناسک حج بودند و نظرات متفاوتی نسبت به

انتخابات و کاندیدای اصلح ابراز کردند.

آیت‌الله مسعودی، در گفتگو با خبرنگاران، به اظهارات آیت‌الله استادی اعتراض کرد و گفت: «(آن موقع) اصلاً هنوز انتخاب اصلح در کار نبود. انتخاب ما، انتخاب صالح بود. آقای ناطق نوری صالح هستند. اما باید کاندیداهای دیگر معلوم شوند، تا ایشان اصلح باشد یا نباشد»[۱]

درپی اظهارات آیت‌الله مسعودی خمینی و کریمی، روزنامه رسالت، سخنان آیت‌الله استادی را که پیش از آن در جمع نمایندگان حزب‌الله مجلس ایراد شده بود به چاپ رساند. آیت‌الله استادی در این سخنان، با بیان شمه‌ای از کمالات و سجایای جامعه مدرسین و اعضای آن، اظهار داشت: «درباره انتخابات این دوره ریاست جمهوری، سه مطلب به اتفاق آرا مورد قبول جامعه مدرسین است: اول اینکه، تلاش کنیم مردم بیشتر در انتخابات شرکت کنند. دوم اینکه معیارهای صلاحیت برای ریاست جمهوری را برای مردم بیان کنیم. سوم اینکه از همین حالا، طوری مردم را راهنمایی کنیم که پس از رأی‌گیری، هر کس رأی لازم را آورد و مورد تأیید مقام معظم رهبری قرار گرفت، همه با او همکاری کنند و خدای نکرده، ملت گرفتار اختلاف نشود. در مورد اینکه جامعه مدرسین شخصی را که لایق می‌داند، معرفی کند، یا نه و یا اگر می‌خواهد معرفی کند، در چه تاریخی او را معرفی نماید، بین اعضاء جامعه مدرسین اتفاق نظر نبود».

تا اینجای کار، بین نظرات دو طرف تفاوت چشمگیری مشاهده نمی‌شد. یعنی همه اعضای جامعه مدرسین، بر سر حضور گسترده

---

۱ - ۷۶/۲/۱ همشهری

مردم، تعیین معیارها و راهنمایی مردم، به اجماع رسیده بودند. اما آنچه محل اختلاف بود، این بود که چهارده تن از مجموع ۳۰ نفر مدرسین حوزه علمیه قم، به آقای ناطق نوری تمایل نشان داده بودند. انتخاب این چهارده عضو، از سوی گروه اول - یعنی آیات عظام، مسعودی خمینی و کریمی - «یک انتخاب غیرمقایسه‌ای» بود، اما آیت‌الله استادی، آن را انتخاب اصلح می‌دانست.

استدلال گروه اول، این بود که در زمان آن رأی‌گیری، اساساً به جز آقای ناطق نوری، کسی رسماً آمادگی خود را برای نامزدی ریاست جمهوری اعلام نکرده بود، که بتوان از بین نامزدها، اصلح را برگزید و شاید این امر، موجب شده بود تا عده‌ای از اعضا در جلسه رأی‌گیری، رأی ممتنع بدهند.

از سوی دیگر، انتخاب اصلح، خارج از اصول سه‌گانه‌ای بود که جامعه مدرسین بر سر آن توافق داشتند. آیت‌الله استادی، به عنوان طرفدار پروپاقرص انتخاب اصلح در این مورد، مسائلی را مطرح کرد که در خور تأمل است. وی گفت: «**در مورد اینکه جامعه مدرسین شخصی را لایق‌ترین می‌داند یا نه، بین اعضا و مدرسین، اتفاق‌نظر نبود. می‌گویند چرا چندنفر در جلسهٔ معروفِ بیست‌و یکنفره، رأی ممتنع دادند؟ عرض می‌کنم معنای این رأی ممتنع چنین نبود که این عزیزان نامزد دیگری غیر از ناطق‌نوری را اصلح می‌دانستند. بلکه نظرشان این بود که نباید عجله شود و یا نباید اصلاً نامزد مشخصی معرفی گردد. وگرنه اینجانب به جرأت می‌گویم در حدود بین ۳۰ نفر اعضای جامعهٔ مدرسین، حتی ۳ نفر را سراغ ندارم که فرد دیگری را غیر از حضرت آقای**

ناطق‌نوری، اصلح بداند، بلکه معنایش اینست که آنها که به آقای ناطق نوری رای ممتنع دادند، نسبت به‌نامزدهای دیگر ممتنع‌ترند. مگر احتمالاً، دو سه نفر که ممکن است موافق نامزد دیگری باشند و او را اصلح بدانند».

آیت الله کریمی، در روز اول اردیبهشت‌ماه در حال انجام مناسک حج، به خبرنگاران گفت: «در جلسهٔ معروف جامعه مدرسین از میان دو فرد مطرح (میر حسین موسوی و ناطق نوری) برخی از حاضران، یکی از کاندیداها را مطرح کردند. در نتیجه جلسه به تشنج کشیده شد. بعد از دقایقی آیت‌الله امینی برای کاری بیرون رفتند. در این‌جا، جلسه به اصرار چند تن از آقایانی که از تهران آمده بودند، مبنی براینکه شرایط حساس است و باید همین‌جا و همین حالا تصمیم گرفت، روبه‌رو شد. بعد از این جلسه بود که نامزدهای دیگری هم برای ریاست جمهوری اعلام آمادگی کردند و اعضای جامعه دریافتند که دون شأن جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عمل کرده‌اند. چون این جامعه به همهٔ ملت تعلق دارد، نه به‌بخشی از آن. پس نباید مانند احزاب، نامزد معرفی کنند. در نتیجه عملاً رأی گرفته شده، پیش از هرگونه اعلام رسمی، پس گرفته شد و قرار شد این جامعه به جای معرفی مصداق، به اعلام معیارهای رئیس‌جمهوری اکتفا کند. برخلاف اظهارات یک روزنامه عصر تهران (رسالت) در جلسهٔ یاد شده، تنها نیم‌ساعت ـ نه ساعت‌ها ـ وقت صرف تصمیم‌گیری دربارهٔ یکی از نامزدها شده بود. آنهم بدون اطلاع از حضور دیگر نامزدها و به سبب احتمال عدم حضور میرحسین موسوی در انتخابات، این جامعه از تجربهٔ خود در معرفی نامزدها، آسیب دیده است»

همچنین آیت‌الله مسعودی خمینی نیز گفت: «من، به‌عنوان یکی از اعضای اصلی جامعه مدرسین که ۳۰ سال است با آن ارتباط دارم و در سال گذشته حتی یک جلسه، غیبت نداشته‌ام، می‌گویم نظر این جامعه به پیروی از مقام معظم رهبری، به تبیین شرایط کلی و نه تعیین مصداق‌هاست. نظر رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تنها توسط دبیر آن مطرح می‌شود که تاکنون اظهار نشده است».

با حمله‌ای که روزنامه رسالت به مواضع آیات عظام کریمی و مسعودی‌خمینی کرد، آیت‌الله کریمی در واکنش به این تحرکات، به روزنامه کار وکارگر ۷۶/۲/۷ گفت: «جای تأسف است که برخی، وقتی می‌بینند؛ جریانات به نفع‌شان نیست، طور دیگری عمل می‌کنند. این عقیده، تلقینی نیست. باور و اعتقاد من نسبت به روحانیت است. یک بینش مکتبی است و طرح آن را وظیفه شرعی خودم دانستم و آنها که مرا می‌شناسند، می‌دانند آنچه که گفته‌ام، عقیدهٔ علمی ـ دینی من است».

تبلیغ مخالفان و امتیازات آن

روزهای باقی‌مانده تا انتخابات، نشریه‌های گوناگونی به طبع رسید که بسیاری از آنها لزوماً مربوط به روزهای اول انتخابات هستند و در حافظه تاریخی مردم ما، ظهور و سقوط چنین نشریاتی، چندان دور از ذهن نیست.

یکی از نشریاتی که به شکل یک بروشور در نمازجمعه بین مردم پخش شد، نشریه‌ای بود تحت عنوان «نشریه آگاه‌سازی عمومی». که با عنوان «تعریف و تحسین کاندیدای گروه‌های به اصطلاح خط امامی و

کارگزاران از زبان دشمنان» توسط مرکز «ارشاد آگاه‌سازی عمومی» که‌معلوم نبود متعلق به چه کسانی هست، منتشر و در تیراژی بسیار بالا، توزیع شد.

این نشریهٔ یک برگی عکس‌العملهای خبرگزاریهای خارجی و رسانه‌های بیگانه در واکنش به استعفای آقای سیدمحمد خاتمی از وزارت ارشاد را گردآوری کرده بود:

«رادیوهای بیگانه، خبرگزاریها، نشریات و روزنامه‌های غربی، طی روزهای پس از اعلام استعفای آقای خاتمی با مضامین ذیل به تعریف و تحسین وی پرداخته‌اند. «خاتمی مرد عقل و تدبیر»، «احیاگر هنر در سالهای پس از انقلاب »، «دارای فکر روشن»، «مخالف واپس‌گرایان و تندروها»، «طرفدار آزادی مطبوعات و آزادیهای فردی» و «استعفای خاتمی، دلیل بازگشت ایران به دوران اول انقلاب است».

طبعاً قصد منتشر کنندگان این نشریه ـ «آگاه‌سازی عمومی» ـ تخریب چهرهٔ آقای خاتمی و منتسب کردن او به جریان‌های بیگانه بود. این نشریه تلاش کرده بود با نشان دادن مدح رادیوهای بیگانه از آقای خاتمی، وی را نزد مردم ایران به عنوان چهره‌ای وابسته معرفی بکند. اما طبیعی بود که در نظر مردم وقتی که دشمنان نیز از صلابت فکری فردی مثل خاتمی دفاع کرده بودند، این نشریه نیز به نوعی برای آقای خاتمی اثر تبلیغاتی مثبت بهمراه داشت. از جمله آنکه در آن نشریه به نقل از رادیو بی.بی.سی، مورخ ۷۵/۱۲/۲ نوشته شده بود: **«آقای خاتمی یک شخصیت فرهنگی است و فرهیختگان جامعه غربی، به شدت طرفدار ایشان هستند»** یا اینکه **«خاتمی از مواضع سنجیده‌تری**

برخوردار است» یا «او آزاداندیش است» و «جامعهٔ ایران به چهره‌ای مثل آقای خاتمی نیازمند است» و اینکه او را موافق «حقوق بشر» و آزادی بیان و قلم معرفی کرده بودند. در این نشریه آقای خاتمی به اعتراف بیگانگان، به عنوان فردی معرفی شده بود که به فضای باز، آزادمنشی‌وبه‌اصول‌افکاری‌روشن‌وفرهنگ‌وهنر و آزادی اعتقاد دارد.

به هر تقدیر، آنچه که طراحان چنین نشریاتی به دنبال آن بودند به عکس خود تبدیل شد و این نشریه نیز توانست در بین مردمی که خاتمی را نمی‌شناختند، برای خاتمی امتیازات مثبت بیشتری فراهم کند. شاید بتوان به جرأت گفت که بسیاری از آرای آقای سیدمحمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد، مرهون زحمات مخالفان وی باشد.

دخالت دولتی در انتخابات

دربارهٔ دخالت نیروهای دولتی در انتخابات هر روز اخبار تازه‌ای می‌رسید. اخبار استفاده از امکانات دولتی به نفع یک کاندیدای خاص، کمی بعد گسترده‌تر شد و ابعاد دیگری نیز یافت. در اخبار رسیده اطلاعاتی‌دربارهٔ دخالت مدیران دولتی‌واستفاده‌ازامکانات دولتی را نیز می‌شدشنید!چندنمونه،که‌درزیرمی‌آورم،مشتی‌است‌نمونهٔ‌خروار:

در برخی مکاتبات اداری، مدیران دست به ابتکار و نوآوری‌هایی می‌زدند که در نوع خود بدیع بود. استانداری اردبیل در سربرگ مکاتبات اداری خود، جملاتی از آقای ناطق‌نوری را ذکر کرده‌بود. مانند این جمله که «اردبیل، نگین درخشان...». از استان هرمزگان خبر می‌رسید که رؤسای آموزش و پرورش آن استان با استفاده از

خودروهای دولتی در مناطق و نواحی استان، به بهانه بزرگداشت روز معلم در جمع‌معلمین نمونه برای آقای ناطق‌نوری تبلیغ می‌کنند. از سوی دیگر، سازمان تبلیغات اسلامی استان ایلام با صدور دستوالعملی برای مبلغین که در ایام ماه محرم عازم مناطق روستایی آن استان بودند، نکاتی را گوشزد کرده بود. مانند اینکه: **«با توجه به اینکه مسئولان استان، خاصه اداره اطلاعات سعی در اتحاد و امنیت منطقه را دارند، لذا نظر به اینکه ائمه جمعه و جماعات و طلاب حوزه علمیه ایلام و مقیم قم، با اکثریت قریب به اتفاق، در انتخاب کاندیدای ریاست جمهوری، نظرشان به آقای ناطق‌نوری است، تقاضامندیم اگر نظری غیر از این دارید، به گونه‌ای طرح شود که مشکل‌آفرین نباشد، اگر چه اقتضای عقل این است که در روزهای نخست، (جانبداری شما از) کاندیدای مورد نظر (آقای ناطق‌نوری) معلوم نشود تا بتوانند همه افراد را جذب کنند!»**

همچنین از سازمان تبلیغات اسلامی فارس شنیده می‌شد که از روحانیون و مبلغین مذهبی اعزامی به مناطق روستایی تعهد گرفته‌اند که برای آقای ناطق‌نوری تبلیغات کنند.

اما از موارد جالب توجه، دونامه اداری (اتفاقاً هر دو مربوط به خراسان) بود که در آن روزها منتشر شدند. در نامه اول رئیس آموزش و پرورش ناحیه ۴ مشهد از مربیان مقاطع تحصیلی خواسته بود تا در جلسه سخنرانی آیت‌الله مهدوی‌کنی در روز ۲۸ فروردین ۷۶ شرکت کنند: **«ضمناً ارسال اسامی حاضرین موجب امتنان خواهد**

بود و جهت دریافت فرم حضور و غیاب به... مراجعه فرمایید!»[1]

نامه دوم مربوط به «**حساسیت توزیع بروشورهای تبلیغاتی جامعه روحانیت**» بود که دستورالعملی اداری بود از سوی مدیر کل پست استان خراسان خطاب به کلیه ادارات پست شهرستانها![2]

در این دستورالعمل آمده بود: «**نظر به اینکه توزیع بروشورهای تبلیغاتی جامعه روحانیت مبارز دارای حساسیت ویژه‌ای است و مورد تأکید عدید مسئولین شرکت بوده، لذا مجدداً توجه آن اداره را به نکات زیر جلب می‌نماید. هرگونه نارسایی در اجرای طرح مذکور و دستورالعمل مؤاخذه شدید در برخواهد داشت!**»

در ادامه نامه، نکات جالب دیگری به عنوان دستورالعمل آمده بود. از جمله اینکه: «**[...] ۲ـ ستاد ویژه‌ای در هر شهرستان به این منظور تشکیل شود و نظارت بر نحوه اجرای طرح صورت گیرد... ۵ـ توزیع به صورت خانه به خانه انجام شود... ۸ـ هماهنگی لازم با جامعه روحانیت مبارز هر شهرستان صورت پذیرد**» والی آخر: «**هیچ عذری در مورد عدم امکان توزیع بسته‌های تبلیغاتی مذکور پذیرفته نیست و مؤاخذه شدید در انتظار متخلفان از این دستورالعمل خواهد بود!**»

و اینها فقط چندنمونه بودند. نمی‌گویم مشتی نمونه خروار!

شیفتگی صدا و سیما و عواقب آن

در جایی خواندم که در یک کشور دور، همهٔ مردم یک شهر تصمیم گرفتند تا تلویزیون‌های خود را از فراز ساختمان‌های محل سکونت

---

۱ - ر.ک.ضمیمه‌ها

۲ - ر.ک. ضمیمه‌ها

خود به پایین پرت کنند و بالاخره این کار را کردند. پس از آن مردم آن شهر، روزهای بسیار آرام و خوبی را تجربه کردند. شاید اگر صدا و سیمای ما در جریان چند انتخابات دیگر، بخواهد و بتواند رفتاری را که در انتخابات ریاست جمهوری دورهٔ هفتم از خود نشان داد تکرار کند، روزی به همان سرنوشت دچار شود. چون پرونده صدا و سیما در ایام انتخابات، پرونده‌ای سخت عبرت‌انگیز و آموزنده است.

شاید عمده علت شکست آقای ناطق نوری در انتخابات، مرهون لطف مفرط صدا و سیما به وی باشد. چه، اساساً تلویزیون ما دربارهٔ کسانی که دوستشان دارد، آن می‌کند که دیگر هیچ پشه‌ای مزاحم استراحت آنان نشود، برای همیشه![1]

صدا و سیما در جریان انتخابات، همسو با حامیان دیگر جناح محافظه‌کار، فعالیتهای خود را به دو بخش تبلیغی و تخریبی تقسیم کرد. در بخش اول، صدا و سیما در طول حدود چهار سال فعالیت غیرمستقیم و مستقیم به تبلیغ برای آقای ناطق نوری رئیس مجلس پرداخت و در بخش دوم برنامه‌های جهت‌داری را برای تخریب آقای خاتمی که از اسفندماه رقیب جدی عرصه انتخابات محسوب می‌شد، سازماندهی کرد.

صدا و سیما با اشتباهی کوچک، معنای «معروفیت» را با «محبوبیت» خلط کرده و این اشتباه بزرگ را درباره همه شخصیت‌های مورد علاقه خود ادامه می‌دهد. قربانی بزرگ این اشتباه در جریان انتخابات دوم خرداد، کسی نبود جز حجت‌الاسلام علی‌اکبر

---

۱ - اشاره به داستان دوستی خاله خرسه

ناطق نوری.

جالب آنکه آقای ناطق نوری به جای مقابله با شیوه‌های افراطی تلویزیون، روز ۷۵/۹/۲۸ به روزنامه کار و کارگر گفته بود: **«طبق قانون هنوز زمان یکسان عمل کردن صدا و سیما در مورد کاندیداهای ریاست جمهوری فرا نرسیده است و صدا و سیما موظف است پس از تأیید صلاحیت نامزدها، یکسان عمل کند».** خود کرده را تدبیر، هست یا نیست؟

ماهها قبل از انتخابات، روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: **«اصل این مطلب‌که صدا و سیما پرونده خوبی در رعایت اصل بی‌طرفی در انتخابات ندارد، قابل انکار نیست»** (۷۵/۹/۱۲). همان روزها کاندیدای‌جمعیت دفاع از ارزشها در مصاحبه با ایران ۷۵/۹/۱۰ تهدید کرده بود که در صورت ادامهٔ تبلیغات نامتعادل و یک‌جانبه صدا و سیما، مسأله انصراف خود را از نامزدی در انتخابات به طور جدی بررسی خواهدکرد. اشاره آقای ری‌شهری به استفاده صدا و سیما از اخبار وگزارشاتی بود که گاه‌وبیگاه از آقای ناطق‌نوری رئیس مجلس پخش‌می‌شد. با این حال در حالی که روزنامه‌های همشهری و اطلاعات‌به خاطر حمایت‌تلویحی از آقای خاتمی، مورد شماتت برخی نمایندگان مجلس‌و شخصیتهای سیاسی جناح محافظه‌کار قرار داشتند، صداوسیما باجدیت تمام به پوشش خبری رئیس مجلس ادامه می‌داد.

اتهام روزنامه‌هایی که مورد حمله قرار داشتند، این بود که از بودجه عمومی هزینه می‌کنند و نباید از نامزد خاصی حمایت کنند. اما

صدا و سیما ظاهراً از همهٔ این قواعد مستثنی بود. رئیس صدا و سیما در پاسخ به این سئوال که چرا اخبار کم اهمیت یکی از کاندیداها را از سیما و صدا پخش می‌کند، گفت: **«ما به توانایی و فکر افراد می‌اندیشیم و به خط سیاسی آنان کاری نداریم».** صدا و سیما در میزگرد بسوی انتخاب نیز که مواضع جناحها درباره رئیس جمهور آینده تبیین می‌شد، عدالت را رعایت نکرد و از جناح حامی آقای ناطق نوری ۲ نفر را در این میزگردها دعوت کرده بود. اینها و اخبار لحظه به لحظه سفر آقای ناطق نوری به استان مازندران و مواردی از این قبیل، اقدامات تبلیغی و نشانه‌های لطف صدا و سیما به آقای ناطق نوری محسوب می‌شوند. اما خدا پدر عشق را بسوزاند که چه کارها که روی دست این سازمان نگذاشت!

خبرنامه شماره ۴ ائتلاف خط امام خبرداد که **«رئیس سازمان صدا و سیما از برنامه‌سازان این سازمان خواسته است در ساخت برنامه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی درباره انتخابات، نظرات جامعه مدرسین قم و جامعه روحانیت مبارز را مدنظر داشته باشند».**

همین خبرنامه از سانسور مناظره تلویزیونی کاندیداها خبر داد که طی آن جملاتی از آقای خاتمی از نوار مناظره سانسور شده بود. در روزهای مبارزات انتخاباتی، صدا و سیما همچنین سخنان جهت‌دار شخصیتهایی مانند آیت‌الله مهدوی کنی درباره خطر تکرار مشروطه را بارها پخش کرده بود. شایعاتی نیز شنیده می‌شد که حسین محمدی معاون سیاسی سازمان صدا و سیما نقش مؤثری در فعالیتهای صدا و سیما علیه آقای خاتمی داشته است و گفته می‌شد

وی و دستگاه متبوعش در ساخت فیلم عصر عاشورا نـقش مـؤثری داشته‌اند.

صدا و سیما در آخرین روزها مبادرت به پخش مداوم این فراز از وصیت‌نامه امـام مـی‌کرد کـه **«نگذارید انقلاب به‌دست نااهلان بیفتد»** سلام این عملکرد صدا و سیما را اینچنین تعبیر کرد: **«صدا و سیما لابد می‌خواهد «راست» بگوید و «سنت»ها را پاس بدارد»**. اشـاره سـلام بـه حمایت علنی صدا و سیما از جناح موسوم بـه «راست سـنتی» بـود. سلام همچنین به طنز به عنوان وکیل تسخیری صدا و سیما نوشت: **«چون بعضی از افراد ملت ایران نمی‌توانند انتخاب صحیح و مدبرانه ای داشته باشند، صدا و سیما در یک اقدام خیرخواهانه می‌خواهد مردم را به‌سمت انتخاب اصلح رهنمون می‌شود»**.

کار به جایی رسید که موضوع عملکرد صدا و سیما، در مذاکـره حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی با مقام رهبری نیز عنوان شد و وی در دیدار دهـم اردیـبهشت بـا مـقام رهـبری در ایـن‌باره مسـائلی را بازگفت.

آخرین اقدام، که به یمن همکاری ادارات برق صورت گرفت، قطع برق «ناگهانی» مناطق مـختلف کشور به‌هنگام پخش فیلم تبلیغاتی یا مصاحبه و مناظره آقای خاتمی در ایام تبلیغات بود. خواننده سلام از لامرد روز ۲۸ اردیبهشت ماه پیام داد که: **«بالا غیرتاً بگویید تلویزیون، سخنرانی آقای خاتمی را پخش نکند. چون هر بار که تصویر ایشان پخش می‌شود، برق منطقه ما می‌رود و بچه‌ها از گرما بال بال می‌زنند. اینطوری آقای خاتمی هم راضی‌تر است»**.

بهر روی پرونده صدا و سیما در انتخابات هفتم، بسیار آموزنده است. آموزنده برای کسانی که مهرشان یک جوری توی دل مـدیران این جعبه جادویی رفته و ممکن است از فرط علاقه، مورد لطف ویژه تلویزیون قرار بگیرند؛ خطری که همه دوستداران آقای خاتمی از آن بیمناکند. خدا کند صداو سـیما آنـچه را کـه مـردم از آقـای خـاتمی می‌دانند، نداند، چون در آن صورت احتمالاً از فرط شیفتگی، با خاتمی همان می‌کند که با آقای ناطق‌نوری کرد.

این ساختمان تعطیل است!

روز سه‌شنبه ۳۰ اردیبهشت ۷۶ ساعت حدود ۹ شب. در حـالیکه حدود ۶۰ ساعت به برگزاری انتخابات باقی نمانده بود، من در اتاقی در طبقهٔ ششم ساختمان خیابان بـه‌آفرین، مشـغول تـنظیم یکـی از آخرین مصاحبه‌هایی بودم که در آن روزها انجام می‌دادم. نـاگـهان کسی وارد اتاق شد و گفت: **«این ساختمان تعطیل است، بفرمایید بیرون»** من به بعضـی از شوخیهای دوستان، بـخصوص در سـاعات پـایانی شب، برای رفع خستگی و نوعی تفریح عـادت کـرده بـودم: امـا ایـن شوخی نبود. به طرف گفتم: **«بفرمایید بیرون حوصله ندارم»** اما آن فرد که سعی کرد بیسیم خود را به رخ من بکشد، به نزدیکی میز من آمد و گـــفت: **«آقای عزیز! شوخی نداریم، بفرمایید بیرون، ساختمان تعطیل است»**.

همزمان همهمه‌ای در ساختمان اوج گرفته بود، به طـبقه چـهارم آمدم که دفتر رئیس‌ستاد و دفتر کار آقای خاتمی نیز در آن طبقه قرار

داشت. دیدم دوستانی در این طبقه با کسانی که وارد ساختمان شده بودند و مشخصهٔ آنها بیسیمی بود که در دست داشتند و کت و شلوار آنها که غالباً سرمه‌ای رنگ بود، به جروبحث می‌پرداختند.

در طبقه چهارم، همچنین آقای رهامی را دیدم که مسئول واحد حقوقی ستاد بود و حالا می‌شد کارکرد این واحد و این شخص را دید. حجت‌الاسلام محسن رهامی در دورهٔ چهارم مجلس، کاندیدای مجمع روحانیون مبارز تهران بود و بدون اینکه رأی بالایی بیاورد به همراه سایر کاندیداهای مجمع از ورود به مجلس چهارم، محروم شده بود. آقای رهامی سعی می‌کرد با نشان دادن خونسردی، شماره تلفن آقای مرتضی حاجی را پیدا کند. با موبایلی که در دست داشت، شمارهٔ آقای مرتضی حاجی را گرفت و فکر می‌کنم در آخرین لحظات توانست با او صحبت کند و خبر ورود مأموران دادگستری تهران به ستاد را به وی بدهد. یکنفر، از سر تیم عملیاتی دادگستری تهران پرسید: «**شما حکمی هم دارید**»؟ او گفت: «**بله حکمم را به آقای رهامی نشان داده‌ام، به چندین نفر که نمی‌شود حکم را نشان داد**».

دیگران که حکم را دیده بودند، گفتند، حکم توسط آقای علی رازینی، رئیس‌کل دادگستری تهران امضاء شده و طی آن پلمپ ساختمان ستاد مرکزی انتخاباتی آقای خاتمی در خیابان به آفرین، درخواست شده است.

مأموران عملیات ویژه دادگستری تهران، که حدود ۱۰ نفر بودند سعی کردند افراد را در مدت زمانی کمی، از ساختمان بیرون کنند. به ما گفتند: «**هرچه لازم دارید، بردارید؛ چون دیگر به این ساختمان**

برنمی‌گردید» آقای رهامی بالاخره توانست آقای حاجی را خبرکند و قرار شد که آقای حاجی به ستاد بیاید.

از سوی دیگر، در همان روزها آقای خاتمی به آخرین سفرهای خود رفته بود و فکر می‌کنم، سفر به سمنان، آخرین سفر آقای خاتمی به شهرستان‌های ایران بود که بازگشت وی، مصادف با ساعتی بود که مأموران عملیات ویژه دادگستری تهران داخل ساختمان ستاد شده بودند. به طوری که یکی از دوستان می‌گفت: **«در تماس با همراهان آقای خاتمی، شنیده بود که آنها در بین راه تهران هستند».**

نوعی اضطراب، در بین بچه‌ها دیده می‌شد. هر کس به دنبال جمع‌آوری وسایل کاری خودش بود و سعی می‌کرد این اضطراب را به خونسردی تبدیل کند و آن را نشان ندهد. اما نمی‌شد از نگرانی و تشویشی که بر ساختمان هفت طبقه «به آفرین» سایه افکنده بود، چشم پوشید.

ما در طبقه سوم، یعنی واحد رسانه‌های ستاد، شروع کردیم به جمع‌آوری دیسکت‌های خبری و مطالبی که مربوط به اخبار سفرها و دیدارهای آقای خاتمی بود.

در همین لحظه، بهرام حسن‌زاده، مسئول واحد خبر کمیته رسانه‌ها که عضو خبرگزاری جمهوری اسلامی بود، با یکی از مأموران به بگومگو پرداخت. در همان لحظه یک خبرنگار ایتالیایی که قبلاً وقت مصاحبه با یکی از مسئولان ستاد داشت، به حسن‌زاده تلفن کرد و حسن‌زاده خبر لغو مصاحبه را به زبان ایتالیایی به آن خبرنگار داد. همین موجب شد که یکی از مأموران دادگستری ظاهراً به

حسن‌زاده شک کند و به سر تیم عملیاتی موارد شک خود را اعلام کند.

لحظه‌ای بعد، حسن‌زاده با کیفش که در آن دیسکت‌های خبری مربوط به دیدارها و سفرهای آقای خاتمی بود، توسط مأموران جلب شد و به سمت یکی از اتومبیل‌های دادگستری هدایت شد. وقتی حسن‌زاده را می‌بردند، آخرین افراد نیز از ساختمان بیرون شده بودند. حسن‌زاده، موقعی که می‌خواست سوار ماشین بشود، مرتضی حاجی را دید که هراسان و نگران از اتومبیلش پیاده می‌شد و به طرف ساختمان ستاد می‌آمد. دربارهٔ مرتضی حاجی، چیز زیادی نمی‌دانم، اما در مقام مسئول ستاد و کسی که بایستی هماهنگ کنندهٔ ستادهای تبلیغاتی سراسر کشور باشد و به نوعی به علاقه طرفداران آقای خاتمی در سراسر کشور، پوشش تبلیغاتی منابسی بدهد، او را چندان موفق ندیدم.

فتح لانه جاسوسی!

فتحِ ستاد آقای خاتمی، برای آنهایی که فاتح ستاد بودند، مانند فتحِ لانهٔ جاسوسی بود! سر تیمِ عملیاتی، در جواب یکنفر که از او خواست باآقای رهامی (مسئول واحد حقوقی ستاد) محترمانه‌تر، صحبت کند و احترامِ او را به عنوان یک دکتر داشته باشد، گفت: «**بنده هم در کار خودم دکترا دارم. باور نمی‌کنید، بفرمایید بیرون از ستاد توی خیابان، من دکترایم را وسط می‌گذارم، شما هم وسط بگذارید، ببینیم دکترای کدامِمان، معتبرتر است**».

او که کتش را درآورده بود، با هیکلی درشت و اخلاقی بسیار تند، با

دیگران برخورد می‌کرد و به این ترتیب بود که همه از ستاد اخراج شدند و درِ ستاد بسته شد. در همین اثنا، مرتضی حاجی رئیس ستاد وارد شد. یکنفر، از بین جمعیتِ بچه‌های ستاد که حالا در خیابان آواره بودند، فریاد زد: «**آقایِ حاجی آمد! آقای حاجی آمد، صلوات بفرستید**». و همه صلوات فرستادند. نفر دیگری گفت: «**برایِ سلامتی...**»، اما قبل از این، آقای حاجی گفت: «**ساکت! ساکت! صلوات نمی‌خواهد بفرستید، بگذارید ببینم چه شده**». باز یکنفر، فریاد زد و دیگران را به صلوات فرستادن، تشویق کرد. تا آنها خواستند صلوات بفرستند، مرتضی حاجی عصبی و برآشفته، برگشت و گفت: «**کدام [...] بود که گفت صلوات بفرستید؟ [...]**». اینجا بود که خیلی‌ها فهمیدند مرتضی حاجی رئیس ستاد است، اما مدیر مسلط و موفقی برای دوران بحران نیست و ستاد آقای خاتمی، ستاد بحران بود.

به‌هر شکل، آن شب تجهیزات (کامپیوتر و وسایل ضروری، اخبار، کاغذ و ...) را به ستاد استان تهران، در خیابان طالقانی، منتقل کردیم و تا حدود صبح بیدار ماندیم و این مسأله، پیگیری شد.

اگرچه به ظاهر با دستور مقام رهبری، قضیهٔ پلمپ ستاد، ساعاتی بعد منتفی شد، اما به‌خاطر شبههٔ استفاده از ساختمان دولتی، دیگر اجازهٔ استفاده مجدد از ساختمان به‌آفرین به اعضای ستاد داده نشد.

حدود ساعت نه‌ونیم صبح چهارشنبه، سخنرانی مهم مقام رهبری، در مورد انتخابات و جلوگیری از تقلب و تأکید بر سلامت انتخابات صورت گرفت و یکی از کسانی‌که در مراسم سخنرانی ایشان حضور داشت، بعد از سخنرانی، به‌وسیله تلفن همراه به

امین‌زاده، مرتضی حاجی، باقریان که در ستاد حضور داشتند خبرداد و گفت که رهبر انقلاب در این زمینه، چه چیزهایی گفته‌اند.

صحبت‌های آیت‌الله خامنه‌ای، در واپسین روز تبلیغاتی انتخابات، برای ستاد آقای خاتمی، یک پیروزی به حساب می‌آمد. به‌خصوص که مقام رهبری، ماجرای کارناوال عصر عاشورا را توطئه دشمنان اعلام کردند و مهمتر از آن پیرامون تقلب، هشدارهای جدی دادند و به‌همین خاطر، همهٔ ما خوشحال و خندان بودیم و این سخنرانی مهم، همهٔ تلخیهای ماجرای سه‌شنبه شب را برای ما، آسان کرد.

حالا دیگر، حدود پنجاه ساعت به انتخابات، باقی‌مانده بود و در این ساعات باقیمانده، این آوارگی و دربدری برای بچه‌های ستاد، بیش از گذشته قابل تحمل بود. حدود ظهر، امین‌زاده، به من گفت که یکی از وکلای حقوقی ستاد انتخاباتی، می‌خواهد برای پیگیری بازداشت حسن‌زاده، به مجتمع قضایی ویژه برود. او از من خواست که وکیل را همراهی کنم و برای اینکه حسن‌زاده، احساس نکند که ما نسبت به بازداشت او بی‌تفاوت بودیم، من هم به‌همراه وکیل بروم و حسن‌زاده که آزاد شد، با او به ستاد برگردم. اما قصهٔ دستگیری منهم درست از همین‌جا شروع شد.

شما بازداشت هستید

وارد مجتمع قضایی ویژه شدیم؛ من و وکیل (فرساد). کافی بود در رایانه‌های مجتمع، به دنبال نام «بهرام حسن‌زاده» بگردیم. نبود. از معاون قضایی مجتمع سؤال کردیم، او هم اطلاعی نداشت. تا اینکه در

حال رفتن به طبقه دوم مجتمع، ناگهان حسن‌زاده را دیدیم که کنار واحد کامپیوتر مجتمع قضایی ویژه ایستاده است. طبیعی بود که من جلو بروم و سلام کنم. «**احوالت چطوره؟ خوبی؟**» نگذاشتند که کلمهٔ سوم من به چهارمی برسد، کسی آمد و گفت، «**بی سروصدا، لطفاً تشریف بیاورید اینجا**» و مرا به گوشه‌ای هدایت کرد. او یک بی‌سیم به‌دست داشت و من فهمیدم که از همکاران همان کسانی است که شب گذشته، به ستاد وارد شده بودند.

اگر چه رفتار این مأمور و مأمور دیگری که مرا محاصره کرده بودند، رفتاری متین و آرام بود. اما این آرامش، طوفانی را در من به وجود آورد. آنها گفتند: «**چند سؤال از شما داریم و بعد تشریف می‌برید. نگران نباشید**» طبیعی بود که من بایستم و منتظر باشم، تا آنها سؤال کنند. پرسیدند: «**کی هستی؟ چکاره‌ای؟ از کجا آمده‌ای؟ به کجا می‌روی؟ چند وقت است آنجایی و در ستاد چه می‌کردی؟**» گفتم: «**من بابک داد هستم، خبرنگار و در ستاد آقای خاتمی کار خبری می‌کنم و عمدتاً خبرنگار همراه ایشان هستم و ...**» گفتند چرا به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: «**شب قبل همکارمان حسن‌زاده بازداشت شده و آمدم برای این‌که ببینم ماجرایشان به کجا رسیده و ...**» این صحبت‌ها کافی نبود، چون گفتند: «**قاضی هم در این مورد باید نظر بدهد**»

قاضی پرونده، قاضی ابوالحسنی بود. کسی که بعدها به خاطر محاکمات شهرداران مناطق تهران معروف شد. قاضی ابوالحسنی، ما را خواست و اول پرسید؛ «**این دیسکتها چیه؟**» منظورش دیسکتهای خبری مربوط به سفر و دیدارهای آقای خاتمی در طول ایام انتخابات

بود که پس از ارسال به مطبوعات، ضبط و ثبت شده بود. حسن‌زاده به هنگام تخلیه ستاد، دیسکتهای خبری را برای انتقال به محل جدید با خود به‌همراه برده بود. ماجرا را برایش توضیح دادم، اما فرستاد تا دیسکتها روی کاغذ چاپ بشوند. با این حال یک اتفاق دیگر در کمین بود. قضیه از این قرار بود که چون برنامهٔ کامپیوتری مجتمع قضایی ویژه، برنامه‌ای غیر از برنامهٔ WORD بود، طبیعی بود که نوشته‌های ضبط شده روی دیسکتهای خبری ما روی کامپیوترهای آنها جواب نمی‌داد و این برنامهٔ کامپیوتری نتوانست کلمات دیسکت ما را بخواند. طبعاً در چنین مواقعی، به جای چاپ حروف، کامپیوتر قاطی می‌کند و یکسری علامت و دایره و مربع و ... را چاپ می‌کند. کاغذ چاپ شده را که حالا دیگر به یک کاغذ رمز شبیه شده بود، برای آقای قاضی آوردند. من تا کاغذ را دیدم، گفتم که: «**این کاغذ، این چاپ ...** » اما نتوانستم ادامه بدهم. قاضی که کاغذ را دید، گفت: «**خوب، معلوم است که یک خبرهایی هست!**» من هنوز نمی‌دانستم ماجرا چیست، تا اینکه قاضی ابوالحسنی گفت: «**اتهام شما، بهرام حسن‌زاده جاسوسی است و رسیدگی به اتهام جاسوسی در صلاحیت دادگاه انقلاب است. من پروندهٔ شما را به دادگاه انقلاب می‌فرستم**» کلمه جاسوسی کافی بود تا پشتم بلرزد. بدبختی اینجا بود که قاضی، کاغذ چاپ شده را به عنوان سند رمزدار(!) ضمیمه پرونده کرد. برگشتم و گفتم: «**آقای قاضی، ماجرا چیست؟**» فهمیدم که مرا هم به عنوان کسی که می‌خواسته با یک متهم به جاسوسی ارتباط برقرار کند ، به‌خاطر همان سلام و علیک ساده، مظنون هستم و باید که به پروندهٔ منهم رسیدگی شود. اینجا بود که به

عنوان یک متهم ردیف دوم به اوج مصیبتی که دچارش شده‌ام پی‌بردم و نفس عمیقی کشیدیم. گفتم: **«خدایا، کارمان دیگر در آمد»**. بیرون از اتاق قاضی، وقتی که به بازداشتگاه موقت می‌رفتیم، دیدم خبری از وکیل فَرساد نیست. هر چه این طرف و آن طرف نگاه کردم کمتر او را یافتم. اما چون متهم به جاسوسی بودم، طبیعی بود که حتی نگاه‌های ما را هم کنترل کنند، یک از مأموران به من گفت: **«اون آقایی که با شما بود، رفت، دنبالش نگرد»**.

انفرادی، محاکمه، سرنوشت!

مستقیماً، ما را بردند به بازداشتگاهی در [...] و وارد سلولهایی کردند که‌هرکدام یک در دو متر، مساحت داشت. سلولهایی تاریک و نمور که هیچ هواخوری نداشت و تنها یک‌لامپ مهتابی، این سلولها را روشن می‌کرد و یک موکت ساده، مندرس و کثیف، کف آن پهن بود. حدودِ چند ساعت در آن سلول ماندیم، تا حدود ساعت شش بعدازظهر. آمدند و دستها و چشمهای ما را بستند و در یک اتومبیل نشاندند و به سمت جایی که نمی‌دانستیم بردند. در بین راه، بنظر می‌رسید که ماشین از محله‌های مختلفی عبور می‌کند. سه یا چهاربار در بین راه ایستادند. کسانی که همراه ما بودند، از اتومبیل پیاده می‌شدند و با کس دیگری، سلام و علیک می‌کردند، پچ‌پچی می‌کردند و باز مسیر را ادامه می‌دادیم.

اولین ایستگاه ما، بازرسی ویژهٔ انتخابات بود. (ساختمان سابق مجلس، واقع در بهارستان) آنجا، دو نفر به حرفهای ما گوش دادند و

گفتند: «شما، الان به دادگاه انقلاب می‌روید و کشیک شب دادگاهِ انقلاب، به مسأله شما رسیدگی می‌کند. اگر چیزی نباشد، بلافاصله شما را آزاد می‌کنند».

مسئولان دادگاه انقلاب، در آن ایام برای شب هم کشیک گذاشته بودند و یکی از قضات دادگاه انقلاب، پروندهٔ ما را بررسی کرد. پرونده‌ای که حالا بعد از بازجویی‌های مکرر، قطور و قطورتر می‌شد. آن قاضی هم وقتی صحبتهای ما را شنید، ظاهراً فهمید که ما خبرنگاریم و یک سوء تفاهم شکل‌گرفته است. من توضیح دادم: **«آقا، این حرفها چیست؟ جاسوسی که این روزها، اینقدر احمقانه صورت نمی‌گیرد که جلویِ مأمور دادگستری، جاسوسی بکنند».**(منظورم اتهام حسن‌زاده بود که موقع فتح ستاد، بوسیله تلفن به خبرنگار ایتالیایی که قرار مصاحبه قبلی با یکی از اعضای ستاد را داشت، خبر لغو مصاحبه را داده بود و به‌خاطر شک مأموران، دردسر شروع شده بود.) و گفتم: **«این روزها روزهایی نیست که بتوانند بوسیلهٔ تلفن جاسوسی بکنند».**

این صحبتها را کردیم و قاضی ظاهراً صحبتهای ما را پذیرفت. فرد بسیار معقول و معتدلی به‌نظر می‌آمد. اما وقتی که صحبت به دیسکتهای کامپیوتری اخبار مربوط به آقای خاتمی رسید شک کرده و گفت: **«پس، اینها چیست؟»** برای این قاضی هم شرح دادم که؛ **«وقتی یک برنامه کامپیوتری مثل WORD، روی برنامهٔ دیگری چاپ بشود، بجای کلمات، علامتهایی چاپ خواهند شد و آنها، همینهایی هستندکه شما می‌بینید. در صورتیکه در برنامهٔ WORD، این علامتها کلمه بودند! و آن**

کلمه‌ها مربوط به سفرها و دیدارهای آقای خاتمی است».قاضی، کمی تأمل کرد و گفت: «خوب، چطور می‌شود فهمید اینها کلمه هستند و علامت نیستند و واقعاً خبرهای مربوط به سفرهای آقای خاتمی هستند و نه چیز دیگری؟» جواب دادم: «خیلی ساده است، باید کامپیوتری که روی آن برنامهٔ WORD فارسی نصب شده باشد، پیدا کرد و ما آن‌را داریم. اگر اجازه بدهید، کامپیوتر را در اختیار آقایان می‌گذاریم تا خودشان این دیسکتها را روی آن بخوانند، بعد خواهند دید که این دیسکتها، حاوی اخبار سفر است و کار ما در ستاد، یعنی خبرنگاری و انعکاس اخبار سفر آقای خاتمی، جُرم نیست».

قاضی، دستور داد که بلافاصله این دیسکتها بررسی شوند. او به مأمورینی که همراه ما بودند، گفت: «آقایان را الان ببرید به هر محلی که خودشان می‌گویند، هر کامپیوتری که گفتند، بیاورند و این دیسکتها را روی آن چاپ کنند. اگر خود شما به این نتیجه و حجت رسیدید که دیسکتها، صرفاً حاوی اخبارِ مربوط به آقای خاتمی است، آقایان را سریع آزاد کنید. چرا که اگر یک لحظه اینها، اضافه در بازداشت باشند، گناه بزرگیست که ما مرتکب شده‌ایم». و تأکید زیادی نمود که دیسکتها به‌سرعت بررسی شود. گفتم باز مرحبا به انصاف شما که اینگونه قضاوت کردید.

بهمراه مأمورین و با تشکر از قاضی دادگاه انقلاب، از دادگاه بیرون آمدیم و در حالیکه ساعت حدود ۱۰ شب بود، باز سوار اتومبیل شدیم. اما در کمال تعجب دوباره به دستهای ما، دستبند زدند و بجای اینکه به رأی قاضی عمل کنند، مستقیماً رفتند به‌همان بازداشتگاه.

(حالا چهارشنبه شب است) آنها در توجیه عمل خود گفتند: «**مسئول مستقیم ما باید اجازه بدهد تا شما را آزاد کنیم و ایشان گفته‌اند که باید دوباره برگردیم**».

ما را دوباره برگرداندند و در آن سلول کوچک، تا صبح خوابیدیم. و در کمال تعجب فهمیدیم که صبح روز بعد هم بنا شده است که باز به شعبه دیگری از دادگاه انقلاب برویم تا قاضی دیگری، پروندهٔ ما را بررسی کند.

در عجب بودم که وقتی، قاضی اولی، پرونده را دیده و نظر داده، چگونه و بر چه اساس و قانونی، پرونده، دوباره باید توسط قاضی دیگری بررسی بشود؟ این سؤال را کردم. گفتند: «**جواب ندارد**» و ماهم گوش کردیم.

آنروزها، بخاطر کثرت کارها، شدیداً احتیاج به یک استراحت داشتیم، اما نه استراحت در یک سلولِ دو متر مربعی و حالا معلوم نبود باید به این بخت بد گریست یا نه! باید خندید!

روز پنجشنبه (اول خرداد) ساعت حدود دوازده ظهر بود که مأموران آمدند تا ما را مجدداً به دادگاه انقلاب ببرند. حدود ساعت ۳ بالاخره یک قاضی دیگر پرونده ما را دید و حرفهای ما را شنید. او هم گفت: «**اینها که همه‌اش، علامت و رمز چاپ شده است. اگر حرف شما درست است، پس اینها چیست؟**» اینجا بود که باز توضیح دادم که، کامپیوتر، این است، برنامه این است. اگر دیسکتی با برنامه کامپیوتر شما هماهنگ نباشد، به جای کلمه، علامت می‌دهد و بالاخره این چه‌وضعی است که من باید برای قاضی، توضیح بدهم که کامپیوتر

چیست و کلاس کامپیوتر بگذارم و عصبانی شدم. گفتند: «بیرون باشید. عصبانی هم نباشید.» این قاضی هم به ظاهر روی همان نظر قاضی اول، تأکید کرده بود که بالاخره دیسکتها باید روی یک کامپیوتر هماهنگ بررسی شوند، تا ادعای ما ثابت شود.

ما را به واحد کامپیوتر دادگاه انقلاب هم بردند و آنجا هم دیسکتها را دیدند. مسئولین کامپیوتر دادگاه انقلاب می‌گفتند: **«ما می‌دانیم شما چه می‌گویید و حرف شما بلحاظ کامپیوتری درست است، اگر ماجرا همین است، حل است»** اما جالب است که واحد کامپیوتر دادگاه انقلاب هم برنامه WORD فارسی را نداشت. آنها هم کامپیوتری را تجویز کردند که آن برنامه را داشته باشد تا صحت ادعای ما را ثابت کنند. آنها نظرشان را به قاضی پرونده دادند. با اینحال، ماموران بازهم ما را به سَمت همان بازداشتگاه برگرداندند.

گروهی که ما را دستگیر کرده بودند، گروه «عملیات ویژه دادگستری تهران» بود. این گروه که به ظاهر، مسئول اجرای احکام بود، رأساً بعنوان ضابط قضایی عمل می‌کرد و در روزهای تبلیغات انتخاباتی، فعالیت بسیار گسترده و ضربتی برای تخلفات انتخاباتی در تهران داشت و آنطور که از ظواهر امر برمی‌آمد، چندان ارتباط نزدیکی با واحدهای دیگر قوه‌قضائیه نداشت.

پنجشنبه بعدازظهر تا شب هم در بازداشتگاه باقی ماندیم، تا حدود ساعت ۱۲ نیمه شب که فقط هشت ساعت به برگزاری انتخابات مانده بود. وقتی که یک بازجویی جدید دوساعته در انتظارمان بود. یک بازجویی که تا آنروز تجربهٔ آن را نداشتم و بسیار آموزنده بود.

و بالاخره آزادی

بازجو درِ سلول را محکم باز کرد و من یکباره بلند شدم! او یک صندلیِ دسته‌دار را در آستانه در سلول گذاشته و روی آن نشست. به شدت عصبانی بود. وقتی نشست، گفت: «**یک بازجوییست. زود جواب می‌دهی تا ببینم چه می‌شود**» گفتم: «**بسیار خوب**» اولین سؤالی که نوشت، این بود: «**خودتان را معرفی کنید**» نوشتم که فلانی هستم، مدت دو روز است که اینجا بازداشتم و نمی‌دانم چرا!؟. پاسخ مرا که خواند، کاغذ را پاره کرد و ریخت جلوی من و گفت: «**انگار حرفِ حساب حالیِ تو نمی‌شود! جواب من را بنویس. این چرت و پرتها چیست؟**»دوباره همان کلمات را نوشته و باز همان سؤال را. این بار من فقط پاسخ دادم که چه کسی هستم. سؤال بعدی و بعدی. من نوشتم که خبرنگار هستم. در ستادِ انتخاباتی آقای خاتمی فعالیت می‌کنم. هم مصاحبه می‌کنم، هم خبر می‌نویسم وهم خبرنگاری می‌کنم. برگشت و گفت: «**جاسوسی هم می‌کنی. هان؟ شما [...] توی آن ستاد چکار می‌کنید؟**» و پرسید: «**اون جَوون مَوونا، که عصر عاشورا اون کارها رو کردند، جریانشان چیست؟**» صحبت‌های او نشان می‌داد که این بازجوی جوان که ۲۴ ـ ۲۵ ساله به‌نظر می‌رسید، فقط به این فکر می‌کند که باید از من جملاتی دربیاورد که نشان دهد ستاد آقای خاتمی، لانهٔ فساد و جاسوسی است! تلاش عمدهٔ بازجو این بود و من با همهٔ احتیاطی که در مورد این بازجوی عصبانی داشتم، اما تلاش خودم را کردم که حقیقت را بگویم. حتی اگر این بازجوی عصبانی، دست به چوب بشود.

بعد از ۲ ساعت بالاخره کار تمام شد و این بازجویی به انتها رسید.

بازجو از سلول بیرون رفت. در را محکم بست و من دوباره خوابیدم. چند دقیقه بعد، یک نگهبان آمد و گفت: «**کسی را سراغ داری که دو تا سندمعتبر با صاحب‌های سند را همین الآن بیاورد اینجا، تا شما دو تا را آزاد کنیم؟**» گفتم: «**احتمالاً**» بلند شدم، کارت تلفن همان بازجو را گرفتم و از تلفنی که در طبقه بالا در دادگستری بود به محسن‌امین‌زاده تلفن کردم. گفتم: «**اگر زود اقدام نکنید، احتمالاً اینها پشیمان می‌شوند**». حدود بیست دقیقه بعد، آقایان فیض‌الله عرب‌سرخی و طباطبایی به بازداشتگاه آمدند و تنها به قید کفالتِ آقای طباطبایی که آن موقع وکالت ستاد انتخاباتی را برعهده داشت، آزاد شدیم. آنها با سند آمده بودند، اما به آن نیازی نبود. از این می‌شد فهمید که مأموران دادگستری بالاخره رضایت داده‌اند که ما جاسوس نیستیم. به‌خصوص وقتی که برای تلفن زدن به ستاد، به کارت تلفن نیاز داشتم و دیدم بازجوی عصبانی، با محبت کارت تلفن خود را به‌من داد.

بالاخره ۶ ساعت مانده به شروع انتخابات دوم خرداد، ماجرای دستگیری ما خاتمه یافت. حالا بایستی سریع به ستاد می‌رفتیم تا شاهد حماسه دوم خرداد باشیم. حماسه‌ای که کمترین قربانی آن، بازداشت غیرعادلانه ما در آن سلول‌های انفرادی بود.

خاتمی، سیاستمدار باغیرتی است

در حالیکه ما در بازداشت بودیم و از دنیای بیرون از سلول ۲متری‌مان خبری نداشتیم، اتفاقات مهمی در دنیای بیرون روی می‌داد. با این حال مایل بودم بدانم آقای خاتمی در واکنش به بازداشت

دو تن از اعضای ستاد خود چه کرده است؟ اگر چه انتظار از ایشان، در لحظات بحرانی روزهای پایانی ماراتن انتخابات، چندان انتظار معقولی نبود. عده‌ای ماجرای دستگیری ما را از آقای خاتمی پنهان کرده بودند. از آن افرادی که در بین اطرافیان هر «حاج‌آقای» دیگری یافت می‌شوند. با این بهانه که نباید با این خبرهای ناخوشایند، ذهن «حاج‌آقا» را بیخودی مشغول کرد!

بعد از آزادی بود که فهمیدیم خواهرزاده‌های آقای خاتمی، یعنی برادران «تابش» خبر را به ایشان داده‌اند. برادران تابش در آن روزها عمدتاً در بخش ارتباطات و هماهنگیهای ستاد تلاش می‌کردند. آنها پس از اطلاع از ماجرای دستگیری ما،به آقای خاتمی خبر را رسانده بودند.

پیگیری آقای خاتمی دربارهٔ بازداشت ما به دفتر بزرگان هم رسیده بود و ظاهراً همین پیگیری‌ها موجب تسریع در رسیدگی به پرونده ما شده بود. ضمن آنکه شنیدم که حجت‌الاسلام‌والمسلمین موسوی‌خوئینی‌ها هم در این‌باره اقداماتی را انجام داده است. شنیدن اخبار پیگیری شخص آقای خاتمی و لطفی که کرده است، مرا که در تنهایی سلول انفرادی نسبت به بی‌توجهی ستاد دچار سوءظن شده بودم، شرمنده کرد. او سیاستمدار با غیرتی است.

بعد از انتخابات نامه‌ای به ایشان نوشتیم و ضمن شرح پرونده‌سازی و مصائبی که بر ما رفته بود، از رئیس‌جمهور منتخب خواستیم تا دستور پیگیری پرونده را صادر کنند تا شبهه موجود رفع شود. آقای خاتمی در پی‌نوشت نامه ما نوشت این حداقل حق شماست

که بعنوان یک شهروند می‌توانید طلب کنید. وی دستور داد تا واحد حقوقی ستاد انتخاباتی، پرونده را در دستگاه قضایی پیگیری کند. اما خبری که برای ایشان آوردند و به ما نیز ابلاغ شد این بود: **«پرونده قضایی مذکور، مفقود شده است!»** و دیگر خبری از پرونده ما و اتهام جاسوسی نشد.

همه ماجرا، از یک نگاه!

پلمپ ستاد انتخاباتی آقای خاتمی در سه‌شنبه شب ۳۰ اردیبهشت ۷۶، اتهام استفاده از ساختمان متعلق به دولت عنوان شده است. مأموران، یکی از همکاران واحد رسانه‌ها را بازداشت می‌کنند و به‌همراه می‌برند. چهارشنبه صبح من به‌همراه وکیل ستاد به مجتمع قضایی ویژه می‌رویم تا از سرنوشت همکارمان مطلع شویم. مرا هم بازداشت می‌کنند و به بازداشتگاهی منتقل می‌کنند.

در یک سلول ۲ متر مربعی می‌مانیم تا تکلیف پرونده معلوم شود. دیسکتهای اخبار سفرها و دیدارهای آقای خاتمی که به‌همراه همکارمان بوده است، به‌هنگام چاپ در رایانه‌های دادگستری، به‌خاطر ناهمخوانی با برنامه‌های کامپیوتری دادگستری، به‌جای کلمات و عبارات و اخبار، یک‌سری علامت بیرون می‌دهند که شک آقایان را دامن می‌زند. پرونده‌ای تحت عنوان جاسوسی برای همکارمان تشکیل می‌شود و مرا به جرم پیگیری بازداشت او به‌عنوان شریک جرم دستگیر می‌کنند و پرونده به‌دادگاه انقلاب ارجاع می‌شود.

قاضی اول با مطالعه پرونده متوجه ایراد کار می‌شود. او به

مأموران حکم می‌کند که کامپیوتری که بتواند زبان این دیسکتها را بخواند بیابند و در صورتی که محتوی دیسکتها خوانا بود و ادعای ما ثابت شد، شبانه ما را آزاد کنند. امّا مأموران بدون توجه به حکم قاضی دوباره ما را به بازداشتگاه انفرادی هدایت می‌کنند. روز بعد - پنجشنبه اول خرداد - در نوبت دیگری به دادگاه انقلاب رفته و مورد محاکمه مجدد توسط یک قاضی دیگر قرار می‌گیریم. از بخت بد ما قاضی جدید اصلاً از کامپیوتر اطلاعی ندارد و صحبت‌های ما را دربارهٔ ضرورت خواندن دیسکتها توسط کامپیوتری که برنامه مربوط حروفچینی را داشته باشد، متوجه نمی‌شود. با این حال او نیز پس از ساعتی بحث و متوجه می‌شود که باید دیسکتهای اخبار را روی کامپیوتری هماهنگ مورد بررسی قرار داد. قاضی جدید نیز حکم قاضی اوّل را تأیید می‌کند که کامپیوتری پیدا کنیم که اطلاعات روی دیسکتها را بخواند. او نیز دستور آزادی بلافاصله ما در صورت صحت ادعای‌مان را صادر می‌کند. امّا باز سلول ۲ متری با موکت‌های مندرس و کثیف و بدون هوا در انتظار ماست.

پنجشنبه‌شب، ساعاتی مانده به انتخابات، بازجویی جدید از ما انجام می‌شود. این بازجویی دو ساعت به‌طول می‌انجامد و برخلاف اصرار بازجو، حقیقت غیرقابل تغییر است و نمی‌شود اتهام بی‌اساس و واهی جاسوسی را به ما نسبت داد. بالاخره پس از ۶۰ ساعت بازداشت و در حالیکه در این مدت تنها دوبار غذا خورده‌ایم و پول آن را نیز پرداخته‌ایم، به قید کفالت آزاد می‌شویم. ساعت ۱ بامداد جمعه دوم خرداد، آقایان عرب‌سرخی و طباطبایی برای قبول ضمانت و

کفالت ما می‌آیند و آزاد می‌شویم. ماجرا می‌ماند تا پس از انتخابات. وقتی که پرونده ما مفقود شده است و دستور آقای خاتمی برای پیگیری آن به جایی نمی‌رسد.

فیلم انتخاباتی آقای خاتمی

فیلم تبلیغاتی آقای سیدمحمد خاتمی، به لحاظ ساختار و انسجام و تأثیرگذاری، از فیلمهای تبلیغاتی سایر نامزدها متمایز و متفاوت بود. اگر چه صدا و سیما حتی در پخش فیلمها نیز، به گونه‌ای نوبت‌گذاری کرده بود که در تأثیر آنها روی مردم، سایه‌ای اندازد، اما این فیلم در نوبت پخش خود، تأثیر لازم را بر مردم گذارد.

تا دوم خرداد، حتی اهالی سینما و تلویزیون نیز نتوانستند به روشنی پاسخ این سئوال را پیدا کنند که **«فیلم تبلیغاتی آقای خاتمی را چه کسی ساخته است؟»**

با آنکه می‌شد ردپای یک تدوین قوی را در فیلم به وضوح دید، اما از میان کسانی که توانایی چنان تدوین و ساختی را داشتند، کسی به ساخت فیلم اقرار نکرد.

پس از انتخابات بود که خبرنگاران سینمایی، دنبال شماره تلفن آقایان سیف‌اله داد و بهروز افخمی می‌گشتند تا درباره فیلم با آنان مصاحبه کنند و در دوران پیروزی بود که معلوم شد سازندگان فیلم چه کسانی هستند؟ با این حال هنوز هم نام سازندگان واقعی فیلم فاش نشده است!

فیلم تبلیغاتی آقای خاتمی، مجموعه از تصاویر موسیقیایی

(کلیپ)، بهمراه یک مصاحبه با آقای خاتمی و نظرخواهی از چهره‌های سیاسی و فرهنگی کشور درباره ایشان بود. این فیلم از آن جهت مهم بود که می‌توانست آقای خاتمی را به مردمی که با مطبوعات چندان سروکار نداشتند، آشنا کند. فیلم مذکور، گزیده‌ای از ۱۲۰ ساعت فیلمبرداری از تمام دیدارها و سفرهای آقای خاتمی در طول ۴ ماه حضورش در عرصهٔ انتخابات بود. برخی تصاویر این فیلم (مانند ممانعت آقای خاتمی از بوسیدن دستش توسط یکی از مستقبلین) تا بعدها در ذهن مردم باقی ماند. همچنین نوع سؤالات و پاسخهای آقای خاتمی، مصاحبه‌ای جذاب را ایجاد کرده بود. با این حال معلوم نبود چه ویژگیهایی، موجب شده بود تا برای انجام مصاحبه از سیدمهدی حجت استفاده کنند که هم به لحاظ تصویر و هم به لحاظ حس و حال، به آدمی شبیه شده بود که از فرط بی‌خوابی کلافه است. حجت، خواب‌آلوده و کسل بنظر می‌آمد و زاویه‌ای که برای نمایش چهرهٔ او انتخاب شده بود، بیشتر به این وضعیت کمک می‌کرد.

اگر چه در مصاحبهٔ آقایان داد و افخمی، نامی از سایر کسانی که ساخت این فیلم را عهده‌دار بودند، به میان نیامد، اما تلاش بی‌وقفه آنان قابل اجتناب نیست. آقایان حسین طوسی، محمدبیگ‌زاده، ایرج مستشیری و حسین حقیقی در ساخت و تهیه تصاویر این فیلم تلاش بسیاری کردند. آنها ۴ ماه بهمراه آقای خاتمی به نقاط مختلف کشور رفتند و در بعضی لحظات، از امنیت‌جانی خود نیز در این راه مایه گذاردند.

حسین طوسی که از همکاران سابق آقای خاتمی در ارشاد بود،

ساعتهای بسیاری از شبهای آن ایام را نخوابید و محمد بیگ‌زاده که تهیه کننده سریال امام علی(ع) نیز بود، در تهیه این فیلم تلاش بسیاری کرد. ایرج مستشیری که تصویربردار با سابقه تلویزیون است، نیز گاهی بین نجات دادن خود یا تصاویری که ثبت آنها، ثبت تاریخ بود، خود را در معرض خطرهای زیادی قرار می‌داد. اگر چه نمی‌توان از تلاش سیف‌اله داد و بهروز افخمی نیز نامی نبرد، اما اینکه فیلم را به نام آنان تمام کردند، چندان منصفانه نبود. بهرشکل، فیلم تبلیغاتی آقای خاتمی نیز پس از انتخابات، یکی از آن پلکان‌های خوش‌دستی بود که بالا رفتن از آن دلنشین بود. آنقدر دلنشین که عده‌ای حتی یادشان رفت که از همکاران سابق خود یادی کنند.

حالا حسین طوسی تقریباً بیکار است. محمد بیگ‌زاده و بهروز افخمی به کار خود (فیلمسازی) روی آورده‌اند و ایرج مستشیری نیز چندی پیش از من خواست تا ترتیب ملاقات وی با آقای خاتمی را بدهم، تا احتمالاً مشکلاتش را حل کند و سیف‌اله داد نیز معاون وزارت ارشاد در امور سینمایی است.

شورای نگهبان، عملکرد قابل توجه!

شاید یکی از دلایل «جدی بودن» انتخابات اخیر ریاست جمهوری، عملکرد شورای نگهبان باشد. چرا که اعضای آن بالاجبار در فضای شفاف انتخابات، پرده‌ها را بالا زدند و تمایلات سیاسی خود را بگونه‌ای شفاف به نمایش گذاشتند.

شورای نگهبان ابتدا با طرح نمایندگان مجلس مبنی بر «ضرورت

حضور نمایندگان نامزدهای ریاست جمهوری در شعب اخذ رأی» مخالفت کرد. همچنین در اقدامی بی‌سابقه، اسامی نامزدهای ریاست‌جمهوری را بدون ترتیب الفبایی اعلام کرد و نام آقای ناطق‌نوری را درصدر لیست چهارنفره نامزدهای انتخابات قرار داد. درباره این اقدام، عده‌ای می‌گفتند شورای نگهبان این کار را در جهت تأمین‌نظر آقای ناطق‌نوری کرده است که علت آرای پایین خود در مجلس پنجم را، قرار داشتن نامش در اواخر لیست نامزدهای مجلس دانسته بود. اشاره این عده به مصاحبه ناطق‌نوری با B.B.C بود که گفته بود به خاطر ترتیب الفبایی نامزدهای نمایندگی مجلس، نامش در پایان لیست قرار داشته و به همین خاطر رأی پایینی در انتخابات مجلس پنجم از مردم تهران نصیب او شده است.

همچنین شاید این اقدام شورای نگهبان، باعث شیوع این لطیفه شد که «الفبای جدید ن، ر، خ، ز... الف!» لطیفه‌ای که به سرعت در سراسر کشور دهان به دهان گشت. اما پاسخ روزنامه جمهوری‌اسلامی به این کار، پاسخی قوی بود. این روزنامه در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ماه نوشت: «**چگونه می‌توان پذیرفت که در دوره‌های گذشته که افراد تقریباً غیر معروفی در رقابتهای انتخاباتی شرکت داشتند، آن افراد در شورای محترم نگهبان بیش از رهبر معظم انقلاب و آقای هاشمی رفسنجانی رأی داشته‌اند؟**» اشاره جمهوری اسلامی به توجیه شورای نگهبان بود که دلیل کار خود را، رأی‌گیری داخلی اعضای این شورا درباره نامزدها ذکر کرده بود. و مهم‌تر آنکه اعلام کرده بود که شورای نگهبان این کار را در دوره‌های قبل نیز انجام می‌داده و بدعت محسوب نمی‌شود.

اما اقدامات شورای نگهبان در همین حد و اندازه محدود نشد.

از لار و جهرم خبر می‌رسید که طی تماس آیت‌الله امامی کاشانی عضو هیأت‌مرکزی نظارت بر انتخابات و شورای نگهبان ، از آقایان سیدعبدالعلی آیت‌اللهی امام جمعه لار و سیدعبدالحسین آیت‌اللهی امام جمعه جهرم خواسته شده است که آقای ناطق‌نوری را به عنوان نامزد اصلح معرفی نمایند. ائمه جمعه لار و جهرم ضمن اعتراض به پیشنهاد فوق، فشارهای سیاسی وارده بر خود را در نماز جمعه افشا کرده بودند.

با این حال، هنوز روز اول خرداد و زمان سخنرانی تاریخی آیت‌الله خزعلی فرا نرسیده بود. سخنرانی مهم و مبسوطی که همه چیز را دربارهٔ عملکرد شورای نگهبان در رعایت اصل بیطرفی و قانونمندی به وضوح بیان می‌کند.

سخنان مهم آیت‌الله خزعلی

عصر روز چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت، در حالی که سخنان صبح مقام رهبری دربارهٔ ضرورت سلامت انتخابات و عدالت دربارهٔ کاندیداها، چشم‌انداز انتخابات دوم خرداد را در قالب انتخاباتی سالم و مردمی نمایان کرد، آیت‌الله خزعلی وارد یزد شد.

آیت‌الله خزعلی عضو شورای نگهبان، برای آخرین سخنرانی مهم انتخاباتی خود، شهر یزد را انتخاب کرده بود که به عقیدهٔ او هنوز **«خاموش»** بود و **«مگر می‌شود خزعلی باشد و یزد خاموش باقی بماند؟»** او به یزد آمده بود تا آن را روشن کند، آنهم با چیز بسیاری

ارزشمندی که با خود به همراه آورده بود. «**به استاندار محترم گفتم، با دست پرآمده‌ام. چیزی آورده‌ام که خیلی ارزشمند است...**»

آیت‌الله خزعلی این نکته مهم را در پایان سخنرانی برای مردم بازگفت، ضمن آنکه نتوانست افسوس خود را مخفی نگاه دارد. «.. **گفتم حیف. کاش من ۳ یا ۴ شب پیش این مطلب را دانسته بودم، آنوقت همهٔ ایران را روشن می‌کردم.. حیف که شب آخر است و در تهران نیستم. والا این صحبت را می‌گفتم از رسانه پخش کنند.**»

بهرحال سخنان آیت‌الله خزعلی با آنکه بسیار قابل توجه بود، از رسانه‌ها پخش نشد. اینک برگزیده‌هایی از سخنان ایشان را بر برگهای تقویم انتخابات می‌افزاییم.

«برادران و خواهران!

تبلیغ امشب آزاد است. حقایق را هر که بداند و نگوید شیطان لال است. هر که حرف علما را شنیده باشد و نگوید شیطان لال است. هر که تشخیص بدهد و برای جامعه بیان نکند، خیانت به خدا و رسول و ائمه کرده است. بایستی به هر چهار کاندیدا احترام بگذارند. مبادا به کسی اسائه ادب بکنند. مردم هم محترمند... مردم باید حقایق را با مهربانی و خلوص بگویند و بهترین راه برای مردم، علمای پاک راستین هستند. نمی‌دانم یزد جزء ایران است یا نه! گویا جزء ایران است! روزنامه‌ها را نمی‌خوانید؟ رادیو را گوش می‌دهید؟ تلویزیون می‌بینید؟ ۲۵ نفر مدرسین به کی رأی دادند؟ ۴۲ نفر خبرگان به کی رأی دادند؟ سران قوه‌ها به کی نظر دارند؟ من نسبت نمی‌دهم به رهبر، که بگویم چه گفته است. [...] امامن‌به‌دست‌آورده‌ام تمایل رهبر محترم به جناب آقای ناطق‌نوری است.

ما از اطرافیان باید بشناسیم. از طرز تبلیغات باید بشناسیم. جناب روزنامهٔ همشهری! ما به شما از سوی شورای نگهبان گفتیم: لقب دکتر و مهندس برای کسی که دکتر و مهندس نیست، جرم است. و تو روزنامهٔ همشهری نوشتی ما به دکتر خاتمی رأی می‌دهیم. ما می‌گوییم این جرم است. کسی که دکترا ندارد. آقای روزنامه همشهری! شما به قانون احترام نمی‌گذاری؟ شما به مطلب شورای نگهبان احترام نمی‌گذاری؟ حالا که سؤال کردی می‌گویم، شورای نگهبان به این دو نفر (ناطق و ری‌شهری)، هر ۱۲ نفر عضو شورای نگهبان رأی دادند. اما به آن دو نفر دیگر، نخیر کمتر رأی دادند. من در مطالب شورای نگهبان وارد نمی‌شوم. نه اینکه منع قانونی داشته باشم. ولی خودم جزء اعضاء مجمع تشخیص مصلحت هستم. عضو جامعه مدرسین‌ام. خودم جزء خبرگان هستم. در تمام اینها من دست دارم. آنچه وظیفه است من به آقای خاتمی احترام می‌گذارم. چون امروز محبت کرده و از تهران برای من سلام فرستاده است...

اما حق، مطلب دیگری است. روزنامه رسالت دوشنبه و ۴۳ سؤال آن را بخوانید. اگر نخوانید و پای صندوق بروید، چشم بسته هستید. ۴۳ سؤال از آقای خاتمی کرده‌اند. جواب نداده‌اند. ۴۳ سؤال منطقی چطور شد وقتی که رهبر معظم فرمودند تهاجم فرهنگی شما استعفا دادید؟...

پسر من دانشجو، از تهران زنگ زد. گفت من می‌خواهم به آقای ری‌شهری رأی بدهم، چون آن را افضل می‌دانم. با آنکه می‌بیند پدرش به جانب ناطق‌نوری تمایل دارد. من از این آزادی پسرم خوشم آمد. گفتم من واجب نمی‌دانم بر تو که به ناطق‌نوری رأی بدهی [...] آقای ناطق‌نوری صددرصد دستش در دست ولایت فقیه است. آقای ناطق‌نوری

رئیس‌جمهور بشود، دستش در دست رهبری است. از بیانات امام و رهبر و مدرسین درباره ایشان بشنوید.

ببینید چه کسانی پشت سر ایشان (خاتمی) هستند. چه کسانی دارند کار می‌کنند. روزنامه اسرائیل را ببینید. روزنامهٔ بی.بی.سی را ببینید. برادران، خواهران، بیدار باشید.

من امیدوارم هیچ کس به هیچ‌کس توهین نکند. همه انشاءالله پای صندوق رأی بروید. قوم من است. خویش من است. همشهری من است اینها جواب خدا نیست. حق‌گو، هرکجا باشد ما او را انتخاب خواهیم کرد. بخدا من از شما، نظام و امام و مردم را بیشتر دوست دارم. ذره‌ای کدورت از جناب آقای خاتمی ندارم. من مصلحت مردم را می‌خواهم. اگر آقای خاتمی می‌آمد و من یک ساعت با او صحبت می‌کردم، نصیحتی را که پدرش می‌خواست به او بکند، من می‌کردم. می‌گفت فلانی متشکرم.

قدری صبر کنید حرفهای من تمام شود. بعد خواهید فهمید خیلی بی‌خبرید. خواهید دید من دلسوزی می‌کنم برای شما. به هم بد نگویید. برای هم دعا کنید. برای ۴ کاندیدا دعا کنید. برادران مسلمان ما هستند. یکی از آنها ۱/۵ درصد رأی می‌آورد یکی دیگر شاید ۵ یا ۶ درصد رأی بیاورد. آقای ناطق‌نوری حساب کرده‌اند بیشتر از ۵۰ یا ۶۰ درصد رأی می‌آورد. مابقی پایین تر، اما برای هر ۴ نفر کاندیدا دعا می‌کنیم. برای مردم دعا می‌کنیم. اما مردمی که کلام خدا را بشنوند...»

گفتنی است در بین سخنرانی آیت‌الله خزعلی، عده‌ای با سردادن شعار به حمایت از آقای خاتمی پرداختند. آقای صدوقی امام جمعه یزد از آنان خواست تا نظم جلسه را رعایت کنند. او همچنین گفت:

«امروز آقای خاتمی تلفنی با من تماس گرفت و گفت مقدم حضرت آیت‌الله خزعلی را گرامی بدارید. مبادا که خدای ناکرده در پای صحبت ایشان شعاری داده شود». آقای صدوقی همچنین ضمن اشاره به سخنرانی همان روز مقام رهبری درباره ۴ کاندیدا و تأکید بر سلامت انتخابات، مخلصانه از مردم خواست تا نظم مجلس را رعایت کنند. پس از آنکه جلسه آرام شد، آیت‌الله خزعلی رشته سخن را اینگونه ادامه داد:

«الان مطلبی خواهم گفت که چنان عده‌ای را شرمنده می‌کند که تا صبح مثل عقرب توی رختخواب به خود می‌پیچند...»

حالا پشیمان هستیم

سخنان آیت‌الله خزعلی در یزد که در آخرین ساعات باقیمانده به انتخابات ایراد شد، از جهاتی بسیار مهم و قابل توجه بود. اول بخاطر آنکه ایشان عضو شورای نگهبان است و دوم بعلت نوع برخورد تبلیغاتی وی که تا سطح برخوردهای جناحی تنزل یافته بود. اینک ادامه سخنرانی ایشان را در زیر می‌خوانید:

«مطلبی که در اواخر منبر گفته خواهد شد، چنان عده‌ای را شرمنده می‌کند که تا صبح مثل عقرب در رختخواب برخود می‌پیچند. من یک ذره کدورت از جناب آقای خاتمی ندارم. اما مصلحت مردم را می‌خواهم.

مطلب من بگذرید تمام شود، خواهید دید خیلی بی‌خبرید و من دلسوزی می‌کنم برای شما و اگر صحبت نکنم شیطان لالم. خداوند به شما عنایت کرده، حافظان و قاریان قرآنی دارید. آنهم یک حافظ قرآن خوب دارید... یک بچهٔ ۶ ساله، آقای طباطبایی در قم هست. من ۴ جلسه با او صحبت

کرده‌ام. پرسیده‌ام درباره (ماجرای میکونوس) آلمان چه می‌گویی؟ [...] پرسیدم درباره اسراییل و آینده آن چه می‌گویی؟[...]

من وارد یزد شدم. زنگ زدم به آقای طباطبایی، جناب آقای استاندار هم بودند. نیم ساعت به غروب بود که تلفن کردم. گفتم جناب آقای طباطبایی! در ذهن تو از قرآن راجع به این انتخابات چه می‌افتد!

گفت به هدایتی که (انبیاء) می‌گویند اقتدا کن. آقایان انشاءالله خودتان را حفظ می‌کنید. گفتم به تیپ آقای خاتمی چه می‌گویی. (این که گفتم شما شرمنده خواهید شد) گفت: «نمی‌توانی اینها را هدایت کنی! اینها چنان افتاده‌اند در مسیری که شما نمی‌توانید». تعجب کردم. حالا تا صبح به خودت می‌پیچی. این دیگر حرف من نیست. مال روحانیت نیست. مال خداست و خدا به قلب این بچه القا کرده است. حالا فردا برو پای صندوق و هرچه خواستی بده. گفتم چه کنم یک عده‌ای دنبال این آقا (خاتمی) هستند، گفت اینها گمراه شده‌اند و نمی‌توانی هدایت‌شان کنی.

فهمیدی؟ گفتم آقایان ثبت کنید نیم ساعت به غروب چهارشنبه، خزعلی از یزد، از این حافظ قرآن ملهم سؤال کرد و این جواب آمد. حالا برادر عزیز، به هر که می‌خواهی رأی بده.

خدایا شاهد باش. در این مدرسه مصلا با رعایت ادب با همه صحبت کردم. حق جامعه روحانیت را گفتم. آقای طباطبایی سید ۶ ساله هم در قم هست. تلفن ایشان هم موجود است. بگویید کاشکی من ۳ یا ۴ شب پیش از ایشان می‌پرسیدم. تمام ایران را روشن می‌کردم. اما چه کنم شب آخر است.

خدایا اونی که خودت می‌خواهی. اونی که روحانیت مبارز می‌خوان. اونی

که جامعه مدرسین می‌خوان. خدایا ما را ببخش...»

تقلب؛ توهم یا واقعیت؟!

بسیاری تلاش می‌کردند تا احتمال تقلب در انتخابات را یک توهم و شایعه بدانند. احتمالی که شمارش معکوس آن از وقتی آغاز شده بود که این لطیفه بر سر زبانها افتاده بود: «**بنویسید خاتمی. بخوانید ناطق نوری.**»

رئیس سازمان بازرسی کل کشور روز ۳۰ اردیبهشت ماه گفت: «**القای تقلب در انتخابات ترفند دشمنان است**». در همین روز جهرمی استاندار فارس نیز ردپای شایعه‌سازان را از ستاد آقای خاتمی گرفته و تقلب را بی‌اساس دانسته بود. اما آنها در مقابل سخنرانی هشدار دهنده‌ای که هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ اردیبهشت ماه کرده بود، چیزی برای گفتن نداشتند. چرا که با تحلیل روزنامه سلام **«آیا ممکن بود شخصی در سطح آقای هاشمی رفسنجانی، بدون بررسی دقیق گزارشها و اخبار واصله و نگرش همه جانبه به فضا، دست‌اندرکاران، ناظران و میزان حساسیت انتخابات این دوره، سخن به گزاف بگوید و نگرانی بی‌موردی را دامن بزند؟»**

اخبار نگران‌کننده‌ای که رئیس‌جمهور هاشمی‌رفسنجانی و مقام رهبری را برای مقابله جدی با پدیده تقلب انتخاباتی به واکنش واداشت، مردم را نیز بیمناک و نگران کرده بود. از ماهها قبل تغییرات وسیعی در سطح فرمانداران شهرها روی داده بود. برخی از استانداران و ائمه جمعه و مسئولان نیروهای مسلح بطور علنی به

فعالیت انتخاباتی روی آورده بودند. طرح شمارش آرا توسط کامپیوتر، جای خود را به روش دستی شمارش آرا داده بود و در انتصاب هیأتهای اجرایی انتخابات، عموماً افرادی درنظر گرفته شده بودند که به تبلیغات و حمایت از آقای ناطق نوری شهرت داشتند. شورای نگهبان طرح لزوم حضور نمایندگان نامزدها در شعب اخذ رأی را رد کرده بود و به اصلاحات این طرح توسط نمایندگان مجلس نیز توجهی نکرده بود.

وزارت کشور اسامی نامزدهای انتخابات را برخلاف رویه قبلی، بدون رعایت ترتیب الفبایی اعلام کرد و نام آقای ناطق نوری را در صدر لیست نامزدها آورده بود. و مرکز آمار ایران اعلام کرده بود که امسال ۳۳ میلیون رأی دهنده در کشور حضور دارند و معلوم نبود با این اخبار نگران‌کننده تکلیف آرای مردمی در ۳۳ هزار شعبه اخذ رأی چه خواهد شد؟ چنین بود که بحث تقلب انتخاباتی به عرصه‌های بحرانی نزدیک می‌شد.

اما آنچه بیش از هر چیز به شائبه تقلب دامن می‌زد، رفتارهای سیاسی جناح راست سنتی بود که در برخی مواقع مرتکب قلب واقعیت می‌شد. نمونه‌هایی که مرورشان به بررسی پرونده تقلب در انتخابات کمک می‌کند.

سابقه‌های ماندگار

نگاهی گذرا به سابقه امور، نشان می‌دهد که احتمال تقلب و دستکاری در آرای مردم، از سوی چه کسانی شکل گرفت و یا به آن

دامن زده شد. روز دهم اردیبهشت، در کمال تعجب ویژه‌نامه تبلیغاتی روزنامه رسالت پیرامون برنامه‌های آقای ناطق نوری، لابه‌لای صفحات روزنامه سلام و سایر روزنامه‌ها توزیع شد و پیگیری سلام در این‌باره نتیجه نداد. اگرچه روز هجدهم اردیبهشت، آقای ناطق نوری از توزیع ویژه‌نامه‌های خود در لابلای روزنامه‌های دیگر اظهار بی‌اطلاعی کرد، اما این امر بعنوان سابقه‌ای در امانت‌داری حامیان آقای ناطق ثبت شد.

سلام همچنین از جعل امضای برخی افراد در حمایت از آقای ناطق نوری خبر داد و از سوی دیگر حمایت آیت‌الله مشکینی از ناطق نوری با تکذیب ایشان در روز بیستم اردیبهشت ماه بر ابهامات افزود. روز ۲۹ اردیبهشت، روزنامه اخبار نتایج یک نظرسنجی عمومی و گسترده را درباره انتخابات منتشر کرد که بیشتر به نظرسازی شبیه بود تا نظرسنجی. در این نظرسنجی که به «کِلِک» معروف بود و به «کَلَک» مشهور شد، آرای آقای ناطق بیش از ۶۰ درصد برآورد شده بود و نکته جالب اینکه اعلام شده بود، این نظرسنجی از تمام شهرستانهای کشور صورت گرفته است. کاری که عملاً در آن ظرف زمانی محدود امکان‌پذیر نبود.

اما شب‌نامه‌ای که در آن مطالب جعلی به مهندس میرحسین موسوی نسبت داده بودند، پرونده امانت‌داری حامیان یکی از کاندیداها را کامل کرد. روز ۲۹ اردیبهشت شب نامه‌ای توزیع شد که در آن آقای میرحسین موسوی درباره برگزاری همایش آذری‌های مقیم تهران و حضور وی در آن همایش به استفسار «افرادی متعددی

که با ایشان تماس گرفته بودند» پاسخ داده بود. متن آن استفسار و پاسخ جعلی مهندس موسوی که در این شب نامه و با تیراژی وسیع منتشر شده بود، چنین است: «**جناب آقای مهندس میرحسین موسوی در پاسخ، خبر برگزاری چنین همایش را در حضور ایشان کذب محض خوانده و آن را دروغ‌پردازی و سوءاستفاده از احساسات و عواطف ملت شریف ایران به منظور بهره‌برداریهای تبلیغاتی و انتخاباتی دانستند و اضافه نمودند سوءاستفاده وسیع یکی از کاندیداها (منظور آقای خاتمی است) از عکس و نام ایشان در تبلیغات انتخاباتی بدون اطلاع و رضایت ایشان بوده است.**»

اما عدو سبب خیر شد. اگر تا آن روز مهندس موسوی به خاطر نوعی اعتکاف سیاسی، حمایت خود از آقای خاتمی را حداکثر با نوعی سکوت تأیید می‌کرد، اما انتشار این شب‌نامه موجب شد تا مهندس موسوی به طور شفاف و صریح موضع خود را اعلام کند.

محصولات شبکه شایعات چه بود؟

در حالیکه مسابقه نفس‌گیر انتخابات، به روزهای پایانی نزدیک می‌شد، محصولات شبکه شایعات نیز با شتاب بیشتری در جامعهٔ ملتهب و تشنهٔ خبر، تزریق می‌شد و جریان می‌یافت. هیچوقت معلوم نشد که به راستی چه کسانی در سازوکار شایعات فعالیت می‌کنند. جناح‌های سیاسی، معمولاً شایعه‌پردازی را به یکدیگر نسبت می‌دادند و معتقد بودند که «شبکه شایعه‌سان» در ستاد انتخاباتی رقبای آنها قراردارد. اما عده‌ای نیز شایعه‌سازی را محصول گردش نادرست

اطلاعات و اخبار در جامعه می‌دانستند. یک روز شایع می‌شد که بزرگان نظام به آقای ناطق‌نوری رأی خواهند داد. روز بعد گفته می‌شد که اصلاً بعضی از بزرگان از وی خواسته‌اند تا کاندیدا شود.

شایعه «خالکوبی روی اندام» یکی از کاندیداها نیز مدتی سر زبانها بود و برخی می‌گفتند که اگر «مناظره بدنی» کاندیداها تصویب شود، اوضاع بکلی عوض می‌شود! دربارهٔ خانهٔ مجلل یکی از کاندیداها شایعات گیج‌کننده‌ای بر سر زبانها بود و بعضی می‌گفتند که قرار است یک «سیدخاتمی» دیگر هم از قم کاندیدا شود، تا در هنگام شمارش آراء، آرای آقای خاتمی با آن « خاتمی» دیگر نصف شود و زمینه شکست خاتمی اصلی فراهم شود. همان روزها بارها شایع شد که قرار است به ستاد انتخاباتی آقای خاتمی حمله کنند و دیگر اینکه امکانات مالی گروه‌های حمله کننده به سخنرانی‌های آقای خاتمی، توسط ستاد تبلیغاتی آقای ناطق‌نوری تأمین می‌شود.

شایع بود که ستاد تبلیغاتی آقای خاتمی ۲۰ تا ۲۲ میلیارد تومان هزینه کرده است و از سوی دیگر این خبر دهان به دهان می‌گشت که کارخانه لاستیک دنا و... متعلق به زرادخانه تبلیغاتی چه کسانی و چه جناحی است. توزیع عکس زنی برهنه که ظاهراً به تبلیغ یکی از کاندیداها می‌پرداخت، به مخالفان این کاندیدا نسبت داده شد. همچنین شایع بود که برای تلطیف نگاه یکی از کاندیداها در عکس تبلیغاتی‌اش، میلیون‌ها تومان صرف شده تا تیزی نگاه وی با کامپیوتر تلطیف و اصلاح شود. شایعات بیش از اینها بود که مجال گفتن آن محدود است.

دربارهٔ آخرین روز

روز اول خرداد، در حالی که عملاً تبلیغات انتخاباتی ممنوع بود، اما روزنامه‌ها با شیوه‌های رایج «تبلیغات کنایی» به کار خود ادامه می‌دادند. سلام در این روز اطلاعیه مهندس میرحسین موسوی درباره انتشار شب‌نامه مخدوش را منتشر کرد. آقای موسوی در این اطلاعیه به «نیروهای انقلابیِ خط امام برای استفاده از تصویر خود جهت رساندن هر پیامی به مردم» اجازه داده بود و آن را افتخاری برای خود اعلام کرده بود.

همچنین سلام در همین روز به احضار حسین‌الله کرم به شعبه ۳۲ دادگاه و توقیف نشریه لثارات اشاره کرده بود. در همین روزنامه اطلاعیه دفتر مقام رهبری مبنی بر روایت‌های گوناگون از دیدار آقایان کروبی و خوئینی‌ها با مقام رهبری به چاپ رسید، که طی آن نکات خلاف واقع برخی از خبرهای منتشر شده درباره آن دیدار «غیرقابل استناد» اعلام شده بود. آقای موسوی خوئینی‌ها در توضیح متن خبری که خود از این دیدار تهیه کرده و با هماهنگی دفتر مقام رهبری در اختیار ستاد مرکزی آقای خاتمی قرار داده بود، نوشت که **«متن آن مطالب موجود است و در صورت نیاز ارائه می‌شود تا معلوم شود که تحریفی از سوی اینجانب در رهنمودهای مقام معظم رهبری صورت نگرفته است».**

اطلاعیه آقای موسوی خوئینی‌ها درباره دیدار وی و آیت‌الله کروبی در تاریخ ۷۶/۲/۲۵ با مقام رهبری که در اختیار ستاد آقای خاتمی قرار گرفته بود و به‌منظور جلوگیری از شایعات دیگر درباره

این دیدار منتشر شده بود، چنین است. «در این دیدار مقام رهبری گفته بودند: [آنچه تکلیف است این است که آنچه را که شما راجع به نامزد اصلح بینکم و بین الله بدان رسیده‌اید به طور جدی دنبال کنید. هیچ ناامنی هم وجود ندارد. زیرا این حرف‌ها اهانت به من است. اهانت به نظام و دولت است. من به آقای خاتمی هم گفته‌ام هر کس به شما هتک کند من با او برخورد خواهم کرد. بگویید ما از فلانی هیچ اشاره‌ای نسبت به کسی نفهمیدیم. من شوروشوق می‌خواهم باشد. من اعلام نظر نمی‌کنم و هیچیک از خواص از مسئولین و ائمه جمعه که نزد من آمده‌اند و اصرار کرده‌اند اسم کسی را نبرده‌ام.»

اطلاعیه حجت‌الاسلام والمسلمین موسوی خوئینی‌ها که اظهارات مقام رهبری را نقل کرده بود، در آخرین روزهای رقابت انتخاباتی، موجب شد تا اشتیاق فروکش شده، دوباره جوانه زند و مردم منتظر بامداد دوم خرداد باشند.

نامه روی دستگاه فکس

نامه‌ای که در ۵ صفحه حروفچینی شده در روز اول خرداد ۷۶ منتشر شد، آخرین تیری بود که خاتمی را نشانه رفته بود. این نامه که نویسنده آن خود را به عنوان «سگ حیدرکرار» لقب داده بود، یکی از ضعیف‌ترین بیانیه‌های سیاسی برعلیه آقای خاتمی بود و توسط یوسفعلی میرشکاک نوشته شده بود.

نامهٔ میرشکاک، دارای نثری ضعیف و سرشار از اشتباهات املایی و انشایی بود و به لحاظ محتوایی نیز ساختار منسجمی

نداشت. می‌شد به راحتی شتابزدگی و عصبیت را در آن دید. نوشته‌ای را می‌مانست که سفارشی است و گویی نویسنده در حالتی خواب زده و عصبی آن را نوشته تا سفارش را در موعد زمانی منتشر کرده باشد.

در این نامه، خاتمی متهم به ضدیت با ولایت مطلقه فقیه شده بود و تلاش نویسنده برای نوشتن متنی شبیه نامهٔ شهید آوینی خطاب به خاتمی بی‌نتیجه مانده بود. وقتی ظهر دوم خرداد این نامه را خواندم، از اینکه فردی که ظاهراً اهل فرهنگ است، به نوشتن بیانیه‌های سیاسی هتک‌آلود روی آورده است، متأسف شدم و ناخودآگاه تقصیر اصلی را متوجه سیاستمداران زرنگی دانستم که از احتیاج و تنگدستی اهل فرهنگ چنین بهره‌برداری می‌کنند. یادم آمد که چگونه اولین بار کارگزاران سازندگی از قلم نیش‌دار میرشکاک به نفع خود بهره جسته بودند. آن زمان که در آستانه انتخابات مجلس پنجم، میرشکاک را وادار کردند که در نوشته‌ای تند، جناح راست سنتی را مورد حمله قرار دهد. آن روزها (سال ۷۴) آقای مهاجرانی، نشریهٔ بهمن را برای پوشش تبلیغاتی جریان کارگزاران سازندگی به راه انداخته بود و در اقدامی غیراخلاقی نامهٔ هتاکانه میرشکاک علیه جناح راست را در آن منتشر کرد.

حالا این نویسنده عصبی در یک چرخش سیاسی، در نامه‌ای به آقای خاتمی پرده از ماجراهای آن روزها برداشته بود و گفته بود که آن روزها با «تقیه» سیاسی، کارگزاران سازندگی را سرکار گذاشته بوده است. به هر حال، روز دوم خرداد که نامهٔ مذکور در ستاد دست

به دست می‌گشت، اغلب دوستان با مراجعه به حافظه خود به راحتی دانستند که بازنده اصلی در بهره‌برداری از این قبیل افراد، چه کسانی هستند!

تهذیب اخلاق!

آقای مهاجرانی بعدها به هنگام اخذ رأی اعتماد از مجلس، با موج انتقادات نمایندگان دربارهٔ عملکرد فرهنگی گذشته خود مواجه شد و بیشترین وقت دفاع از کابینه آقای خاتمی، صرف دفاع از وزیر پیشنهادی ارشاد یعنی آقای مهاجرانی شد.

بیشترین انتقادات نمایندگان متوجه عملکرد آقای مهاجرانی در نشریه بهمن بود و بسیاری از مخالفان وی در توجیه مخالفت خود به «بهمن» و مقالات آن استناد می‌کردند. یکی از تیترهای نشریه بهمن در آستانه انتخابات مجلس پنجم این بود: «**مجلس پنجم پیش پای شاه قربانی شد**» و این تیتر موج مخالفت را برانگیخته بود. اگرچه این تیتر استعاری دربارهٔ مجلس پنجم شورای ملی در زمان طاغوت استفاده شده بود، اما به‌خاطر شباهت آن با وضع آن روزها، تلقی دیگری از آن می‌شد.

آقای مهاجرانی در توجیه عملکرد نشریه بهمن، که به عقیده مخالفان، دستاوردهای انقلاب اسلامی را مورد حمله قرار داده بود، در مجلس سخنانی ایراد کرد که بسیار شنیدنی بود. وی با اشاره به شریعت «سمحه سهله» بر دیدگاه خود درباره مسامحه و تساهل در امور فرهنگی تأکید کرد و البته بعضی اشتباهات «بهمن» را به خاطر

مشغله کاری خود قابل گذشت دانست.

روز دوم خرداد، در حالی که بوی پیروزی شنیده می‌شد، یکی از شخصیتهای سیاسی در ستاد خیابان سمیه با آقای مهاجرانی برخورد کرد. و وقتی با او سلام و علیک کرد و برخورد سرد و غیرمتواضعانه وی را از موضع پیروزمندانه دید، به ما گفت: **«با آنکه بسیار علاقه‌مند به پیروزی آقای خاتمی هستم، اما به خاطر آنکه برخی دوستان و مؤتلفان سیاسی ما، فرصت تهذیب نفس خود را از دست خواهند داد، نگرانم. چه، برخی تنها در دوران انزوای سیاسی به تهذیب نفس و اخلاق خود می‌پردازند و قدرت برای آنان خطرناک است.»**

دوم خرداد، روز ماراتن بزرگ!

صبح روز دوم خرداد، آقای خاتمی در میان محاصرهٔ خبرنگاران داخلی و خارجی وارد مدرسهٔ شهدای پاسداران شد و رأی خود را به صندوق انداخت.

تا عصر دوم خرداد، که کار اخذ رأی انجام می‌شد، گزارشات مختلفی از تخلفات انتخاباتی به ستاد خیابان سمیه واصل می‌شد. بهزاد نبوی که به کار رسیدگی به تخلفات و ثبت آنها و ارسال شکایت به وزارت کشور مشغول بود، در حالی که مرتباً با تلفن صحبت می‌کرد و حرص می‌خورد، از تخلفاتی حرف می‌زد که در صندوقها و شعبه‌ها روی داده بود. خبرها از لرستان نگران‌کننده بود. در تهران بعضی از شخصیتهای سیاسی به‌هنگام رأی دادن، عملاً به نفع کاندیدای خاصی تبلیغ کرده بودند و از وزارت کشور خبر می‌رسید

که خبرنگاران با محدودیت زیادی به کسب اخبار می‌پردازند. از برخی پادگانها و مساجد و مدارس خبر می‌رسید که در آرای بی‌سوادان و سربازها اعمال نظرهایی می‌شود و در سطح تهران نیز نمی‌شد از شوق مردم برای رأی دادن چشم فروبست.

تخمین آرای خاتمی چندان کار آسانی نبود. حتی با توجه به شمارش برخی صندوق‌ها که گزارش آنها را از وزارت کشور می‌شنیدیم. ظهر همان‌روز از سمنان خبر رسید که وقتی صندوقی را گشوده‌اند با آرای حیرت‌انگیزی مواجه شده‌اند. در سمنان از ۱۲۰۰ رأی یک صندوق، تنها ۱ رأی متعلق به آقای ناطق نوری بود و آقای خاتمی ۱۱۹۹ رأی داشت.

از بندر عباس و شیراز نیز اخبار خوبی می‌رسید. اما خبرها دربارهٔ برخی تخلفات و تقلب‌های فاحش نگران کننده‌تر از آن بود که بتوان به شنبه ۳ خرداد خوشبین بود و نگرانی‌ها هر لحظه افزایش می‌یافت.

و بالاخره دوّم خرداد سر رسید

من از اولین روز فعالیت ستاد تبلیغاتی آقای خاتمی، تا روز دوم خرداد، بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی آن روزها را زیر نظر داشتم و بعد از آن، روزها و ساعتهای بسیاری را صرف رسیدن به پاسخ یک سؤال کردم . این که **«خاتمی چگونه رئیس‌جمهور شد؟»**

همهٔ اتفاقات و رویدادهای سیاسی آن روزها در مطالعه‌ای که ساعتها به طول می‌انجامد در یک جهت بود و آن کشف رمز این حادثه

عجیب بود. ما تا آخرین لحظات روز دوم خرداد که رأی‌گیری در سراسر کشور صورت می‌گرفت، با آنکه بارها و بارها موارد تخلف انتخاباتی از گوشه و کنار کشور به ستاد اصلی انتخاباتی آقای خاتمی گزارش می‌شد. و با آنکه اخبار دل‌گرم‌کننده‌ای از آراء آقای خاتمی به ما می‌رسید، اما هنوز نسبت به پیروزی او، نامطمئن بودیم. در خوش‌بینانه‌ترین حالات، هنوز اعتقاد داشتیم که ممکن است حتی اگر خاتمی آراء بیشتری بیاورد، توسط داوران این ماراتن مهم، او به عنوان رئیس‌جمهور معرفی نشود و دستهایی در کار آراء مردمی، شیطنت کنند. به همین خاطر تا آخرین لحظات روز دوم خرداد، نتوانستیم بین بیم و امید، بین شادمانی و نگرانی، بین اضطراب و آرامش، کدام را برگزینیم. تا آنکه در میانه روز سوم خرداد، مسئولان برگزاری انتخابات، رقم بالای بیست میلیون رأی آقای خاتمی را اعلام کردند و ناگهان بمب منفجر شد. بمبی که پژواک آن در سراسر جهان و در کوچکترین روستاها و شلوغترین خیابانهای مرکز کشور - تهران - امتداد یافت.

روز دوم خرداد تبلور مقابلهٔ مردم، با همهٔ اراده‌ایست که تلاش می‌کرد، کس دیگری را بر آنها، تحمیل کند. روز دوم خرداد، از پس روزهای پرتنشی می‌آمد که اتفاقات گوناگونی رخ داده بود.

روز دوم خرداد از پس سخنان استاندار فارس بر می‌آمد که اظهار داشته بود: **«انتخابات، برنده‌ای جز آقای ناطق نوری ندارد، تنها باید تلاش شود تا ایشان با رأی قاطع هیجده میلیون رأی انتخاب شود»**. دوم خرداد از پس مصاحبهٔ آقای ناطق نوری با بی‌بی‌سی رخ داده بود.

ایشان گفته بود: «**اگر من، نامم در پایان لیست انتخاباتی تهران نبود، آراء بیشتری در انتخابات مجلس می‌داشتم**». وقتی شورای نگهبان در اعلام اسامی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، عرف و رویهٔ خود را به نفع وی بهم‌زد و ایشان را برخلاف ترتیب حروف الفبایی، درصدر نام نامزدها، معرفی کرد، باز نتیجه چیز دیگری بود. دوم خرداد شلیک خندهٔ مردمی بود به صدا و سیمای کشورشان که در طول دو سال پیش از انتخابات، با تبلیغاتی جهت‌دار، سعی کرده بود تا یکی از نامزدهای انتخاباتی را به مردم تحمیل کند. در دوم خرداد، صدای خنده مردمی را می‌شد شنید که اینک به بیطرفی صداوسیمایشان، تردید جدّی پیدا کرده‌اند. دوم خرداد، به موج تعویض سیاسی فرمانداران کشور، که از ماههای گذشته توسط وزارت کشور شروع شده بود، خندید. دوم خرداد، پاسخ به روشهای تبلیغاتی نادرستی بود که از سرناجوانمردی، چهرهٔ فرزند متعهد و فاضل امام را نشانه میرفت. دوم خرداد، به این شعار که خاتمی را به بنی‌صدر تشبیه می‌کرد و به روی کار آمدن خاتمی را تکرار مشروطه می‌دانست، با نگاهی از سرنکوهش و البته اغماض نگریست. دوم خرداد، پاسخ بود. پاسخ به همهٔ کسانی که تلاش کردند رأی مقام رهبری را نیز دستخوش تمایلات گروهی خویش کنند. آنجا که اعلام کردند: «**ما حدس می‌زنیم مقام معظم رهبری به چه کسی رأی می‌دهد و مردم نیز باید به کاندیدای ما رأی دهند**». دوم خرداد، پاسخ به این شبهه افکنی حامیان آقای ناطق نوری بود. دوم خرداد، یک شیوه تبلیغاتی را باب کرد که در آن صداقت و صراحت و شفافیت، حرف اول را می‌زند. کسانیکه دوم

خرداد را بوجود آوردند، تلاش کردند تا یک چیز را ثابت کنند: «ما همانگونه که امام(ره) میفرماید، قیم نمی‌خواهیم».

دوم خرداد، به برخی روزنامه‌ها که قاعدتاً می‌بایست لوازم شناخت و آگاهی مردم را فراهم کنند، اما در جهت تخریب چهرهٔ آقای خاتمی گام برداشتند و همهٔ هم و غم و توشهٔ خود را وقف این کردند که ایشان را نزد مردم تخریب کنند، پاسخ موجز و مختصری داد. دوم خرداد به کسانی که از سر ساده‌لوحی و یا اغراض سیاسی، سخنرانی آقای خاتمی را برهم زدند، پاسخ «نه» داد. دوم خرداد، پاسخی بود به کسانیکه کارناوال شادی براه انداختند تا عصر عاشورا را مورد هتاکی خود قرار دهند و از این رهگذر، خاتمی را به عمق فراموشیهای مردمی بسپارند. دوم خرداد، پاسخی بود به کسانی که با آتش‌زدن برخی ستادهای شهرستانی، حمله به طرفداران و اعضای ستادهای تبلیغاتی آقای خاتمی و مقایسه وی با بنی‌صدر و توزیع کاریکاتورهای موهن، تهمت و افترا و خلاصه برخوردهای تخریبی با آقای خاتمی و حامیان وی، تلاش داشتند که محبوبیت او را نزد مردم تحت‌الشعاع قرار دهند.

دوم خرداد، «جشن ملی» همهٔ مردم است. چه خوب بود که دوم خرداد، اسباب شرمندگی یک عده نبود. و آنها نیز در این جشن با مردم همراه بودند.

بروید سر کار!

بعد از سوّم خرداد وقتی برخی دوربین‌های عکاسی مشغول

برداشتن عکس یادگاری شدند، می‌شد فهمید که دیگر کار تمام است. هیچکس خبر نداشت که آقای خاتمی کجاست و چگونه می‌توان ایشان را دید. عده‌ای از دوستان سعی می‌کردند تا شمارهٔ تلفن سایر دوستانی را که در طول ماههای گذشته در ساختمان به‌آفرین یافته بودند، از آنها بگیرند و در دفترچه‌های تلفن خود یادداشت کنند.

در حالی که اسباب و اثاثیه ساختمان به‌آفرین هم بعلت پلمپ ساختمان در شبهای قبل بهم ریخته بود و آشفتگی وسایل موجب ایجاد دلتنگی و غم غربت در همکاران می‌شد. بعضی از همکاران واحد پشتیبانی ستاد نیز به جمع‌آوری تلفن‌های همراه و وسایل تحویلی پرداخته بودند. موبایل‌ها که دراختیار مسئولان ستاد بود، عموماً اجاره‌ای بودند و بایستی پس داده می‌شدند. همین جا بود که برخی دوستان دانستند شماره تلفن‌هایی که از مسئولان ستاد در اختیار دارند، مربوط به همین تلفن‌های اجاره‌ای بوده است و امکان ارتباط با آنان مسدود شده است. بعضی از مسئولان ستاد نیز تلفن‌های همراه خود را در طول آن روزهای بعد خاموش کرده بودند و یا برای مدت زمان کوتاهی آن را به دوستان خود اجاره یا امانت داده بودند تا ضمن استفاده موقت از آن، به مراجعین و افرادی که سراغ آن مسئول را می‌گرفتند، یک جمله کوتاه و گویا بگوید: **«این تلفن واگذار شده است، لطفاً دوباره تماس نگیرید»** همین!

اینطور دیگر از شر مزاحمت کسانی که می‌خواستند بدانند کجای این معادله گیج کننده قرار دارند راحت می‌شدند. اما نه برای همیشه! به هر حال برخی دیگر از مسئولان باوجدان نیز در تدارک یک

گردهمایی در حسینیه ارشاد بودند تا در آن آقای خاتمی با همکاران ستادی و دوستداران خود دیدار کند. و برخی دیگر از مسئولان نیز مانند مسئول خود ما، روزی دوستان و همکاران را جمع کرد و به هر کدام دستمزد مختصری داد و به همه گفت حالا بروید تاریخ این روزها را بنویسید و ... یعنی بروید سر کار!

واکنش‌ها، انتقادها

از واکنش دوستان و مخالفان در دوران انتشار مجموعه خاطراتم تحت عنوان «صد روز با خاتمی» خاطرات بسیار جالبی نوشته و گرد آورده‌ام. شاید روزی آنها را در سوابق مطبوعاتی خود بیاورم. امّا بد نمی‌دانم که در این یادداشت آخر به گوشه‌هایی از برخوردها و واکنش‌ها اشاره نمایم.

در طول چاپ خاطرات، برخی دوستانِ مدعی «آزادی بیان»، با کوچکترین انتقاداتی که در این نوشته‌ها مطرح شد، برآشفتند. پیامهای اشاره‌ای و کنایی بسیاری دریافت کردم. برخی دوستان که نامشان را نیز در این مجموعه آورده‌ام، با من قطع رابطه کردند. برادرم سیف‌الله داد رابطه برادری خود را با من قطع کرد و از انتقادی که در این یادداشتها به وی داشتم برآشفت. در روزهای اولیه از سوی دوستانم تهدید شدم که در صورت ادامه، از جناح آنها اخراج (!) خواهم شد[1].

---

۱ - جالب آنکه این دوستان گمان می‌کردند همکاری من با ستاد آقای خاتمی، خدمت به جناح آنها بوده است و اخراج از جناح آنان تهدیدی کاری خواهد بود!

به هر حال با آنکه چنین بی‌لطفی‌هایی از سوی برخی افراد جناح اینطرفی به من ابراز می‌شد، مردم با تلفن‌ها و نامه‌های فراوان و در دیدارهای حضوری کمال محبت را به من ابراز کردند. کارگزاران سازندگی در مقابل انتقادات من برآشفتند و یکی از اعضای آنها که چند باری به او انتقاداتی داشته‌ام، این سو و آن سو گفته بود او برای کسب مقام و پست می‌نویسد و تهمت‌هایش به ما نارواست.

اگر چه در راه نوشتن این خاطرات، مهربرادری نیز از من محروم شد و دوستان زیادی را از دست دادم، اما خرسندم که از مسیر واقعه‌نگاری خروج نکردم و دل سید محمد خاتمی را نرنجاندم. بگذار کسانی که امروزشان را دوست‌تر دارند و خودشان را حتی بر خاتمی ترجیح می‌دهند، از من برای همیشه برنجند و برادری خود را نیز با من قطع کنند. من در طول این روزها برادران بسیاری به دست آورده‌ام که مهرشان صادقانه‌تر است.

ما هیچ، ما نگاه!

می‌خواهم آخرین یادداشتم از «صد روز با خاتمی» را به صحنهٔ غم‌انگیزی اختصاص دهم که هرگز از یادم نخواهدرفت. صحنهٔ خداحافظی نمادین همکاران ستاد با اتوبوس سفیدرنگی که آقای خاتمی را در طول آن روزها به شهرها و روستاهای دور و نزدیک می‌برد و به مرکب عشق و صلح و آرامش معروف شده‌بود.

سوم‌خرداد ۷۶، وقتی روزی سرشار از شادمانی به پایان می‌رسید، در آستانه غروب بود که هلهله‌ای در ساختمان به آفرین

برپا شد. بسیاری از همکاران انگار کردند که آقای خاتمی وارد ساختمان شده‌است. از پله‌های طبقه اول دسته گل بزرگی روی دستان همکاران بالا می‌آمد و در طبقات می‌گشت. دانستیم که دسته‌گل را در ساختمان می‌گردانند تا پس از این «دور پیروزی»، آن را بر گردن اتوبوس سفیدرنگی بیاویزند که بعداز مدتها مسافرت، اینک در خیابان به‌آفرین توقف کرده‌بود. اتوبوس، آنگونه ایستاده بود که وقار یک پهلوان پیروز و متواضع را در او می‌شد دید. یکی از همسایگان برای او «وان یکاد...» می‌خواند و فوت می‌کرد و دیگری اسپند برآتش می‌ریخت و دور شانه‌های اتوبوس می‌گرداند. اتوبوس در آن خاکستری غروب، یار متواضع و سختکوشی را می‌مانست که سوار بزرگوار خود را، با امانت‌داری هرچه تمام‌تر به منزل رسانده است. بارها وقتی حالت «نگاه» اتوبوس را در آن غروب به‌یاد می‌آوردم، او را با عنوان نمادی از سادگی و پایمردی ستوده‌ام. هرچند که ممکن است کسان دیگری که اتوبوس و حالت نگاه و تواضع و وقارش را ندیده‌اند، از این تشبیهات و نگاه نمادین من به خنده بیافتند.

حداقل این است که من روزهای زیادی با اتوبوس سفید همسفر بوده‌ام و در آن بسیار مطلب و خبر و خاطره نوشته‌ام. همین است که گاه احساس می‌کنم که هم من او را می‌شناسم، هم او مرا می‌شناسد. چنین است که ازپس خاطراتی که با اتوبوس سفید تجربه کرده‌ام، می‌دانم که بیش از همه، او فهمیده است که چرا صدروز با خاتمی را انتخاب کردم و برآن باقی ماندم. ما نیز دانستیم که اتوبوس سفید از وقتی که مسافر بزرگوارش را در خیابان پاستور پیاده کرد، چقدر

احساس راحتی و خوشوقتی و پیروزی کرد. اتوبوس سفید با چراغهایش و ما با چشمانی امیدوار، فارغ از هرگونه سهم خواهی و توقع دیگر خاتمی را بدرقه کردیم. بی‌هیچ چشم‌داشتی.

مکانیزم احاطهٔ بزرگان!

عده‌ای را می‌شناسیم که رفیق روزهای کناره‌گیری و انزوای آقای خاتمی بوده‌اند و بخصوص در سالهای کناره‌گیری او از وزارت ارشاد، مایه و ملات دوستی‌شان را با آقای خاتمی را بیشتر کردند، تا نیش و طعن مغرضان را در او کم اثر کنند. آنها که طعنه روزهای انزوا را چشیده‌اندو به ارزش این دوستیها واقفند. این دوستان در روزهای پرالتهاب انتخابات نیز، حقیقتاً از زندگی خود مایه گذاشتند تا چهره واقعی و شفاف آقای خاتمی را برای مردمی که نمی‌شناختندش، تبیین و تبلیغ کنند. خاتمی را خدا پیروز کرد. اما این مطلب از اجر فعالیتهای خالصانه آنان اصلاً نمی‌کاهد. بسیاری از ناظران تصور می‌کردند که از این افراد در دولت آقای خاتمی، به فراخور ارزشها و شایستگی‌هایی که دارند، استفاده می‌شود. اما تاسف اینجاست که عده‌ای از آنان، به رغم همه شایستگی‌ها در دوران پس از انتخابات از دایره‌ای که دور آقای خاتمی کشیده شد، بیرون ماندند و بخاطر طبع منیع و عزت نفسی که آن را هم از آقای خاتمی آموخته بودند، گوشه انزوا را برگزیدند. اگر این افراد را دوستان آقای خاتمی بدانیم - که هستند - سوال این است که چطور اینان در دوران جدید، از جمع دوستان آقای خاتمی بیرون ماندند؟

از همین عده، کسانی را می‌شناسم که مجبور شدند در توضیح سؤالات فراوان به همسر، فرزند و همسایه و دانشجویشان خود به «دروغ» بگویند که از میان پیشنهاداتی که به آنها شده، هیچکدام را نپذیرفته‌اند! بعضی از آنها برای اولین‌بار، حتی مجبور شده‌اند به همسرشان دروغ بگویند، آن هم به این علت ساده که در مظان اتهامهای مختلفی قرار گرفته اند. مثل اینکه «لابد شایستگی لازم را نداشته» یا «لابد زیر کلاهش کچل بوده و حالا فهمیده‌اند» و به همین دلایل از وجود اینان در دولت «شایسته سالار» استفاده نشده است! در این مجال از اشخاص نامی نمی‌برم.

به راستی سیستم احاطه این آدمهای ارزشمندی که در صداقت و فرهیختگی‌شان شک نداریم، چیست؟ آقای خاتمی قبل از انتخابات در تمام آن یکصد روز، توانست اجازه دهد که احاطه‌اش نکنند. او بارها گفت وامدار کسی نیست. حتی به لحاظ امنیتی و فیزیکی، اجازه نمی‌داد بین او و مردم فاصله‌ای باشد. حتی اگر مانند ماجرای مشهد، نیروی انتظامی می‌خواست تور امنیتی پیرامون او ایجاد کند، زیر بار نمی‌رفت. اما بعد از دوم خرداد، اول از همه به علت مسائل امنیتی (که به آن انتقادی نیست و لازم است) احاطه شد و بعد توسط برخی مردان سیاستمدار که مکانیزم احاطه را می‌دانستند. (واضح است که منظور این نوشتار، همه همکاران محترم رئیس‌جمهور نیست. روی این نوشته معطوف به عملکرد عده خاصی است).

حال اگر خواننده این سطور دقت کند، به «چرایی» تعجب و حیرت خود از بعضی انتصابها پی خواهد برد. و علت حیرت خود را می‌فهمد

وقتی که در بین مسئولان جدید، کسانی را می‌بیند که برای پیروزی جناح رقیب آقای خاتمی رأی و امضاء جمع می‌کردند! یا بدتر از آن کسانی که عدم «شایستگی» خود را قبلاً اثبات کرده‌اند!

و البته مسئول همهٔ این انتصابها رئیس‌جمهور نبوده و نیست. ولی مکانیزم احاطه همین طور است. بعضی، رئیس‌جمهور را احاطه می‌کنند و احتمالاً وزیر می‌شوند. بعضیها معاون را احاطه می‌کنند و حتماً مدیرکل می‌شوند! بعضیها آنقدر «سوار» شده اند که به مدیر کل دستور می‌دهند که فلانی را معاون کند!...

و این احاطه، بسته به روحیه شوخ طبعی و بذله‌گویی یا هوش سرشار احاطه کنندگان صورت می‌گیرد. می‌آید، وقت و انرژی می‌گذارد و توی دل طرف جاباز می‌کند و محبتش به دل طرف می‌افتد و حکمش را می‌گیرد و می‌رود. و اینگونه است که شعار ارزشمند رئیس‌جمهور یعنی «شایسته سالاری» به لطیفه تبدیل می‌شود و می‌پرسند: «انتخاب فلانی یعنی شایسته‌سالاری؟!»

وقتی به شایستگی افرادی که داخل و خارج از دایرهٔ اطرافیان رئیس‌جمهور هستند، می‌اندیشیم، به دنبال پاسخ یک ابهام بزرگ هستیم که: بعضی از آنها که رفته‌اند داخل، با چه مکانیزمی رفته‌اند؟! و اینها که از دایره بیرون مانده‌اند، چرا بیرون هستند؟! آنهاکه داخل هستند، چه خدمت جدیدی کرده‌اند که رفتار گذشته‌شان را اصلاح کرده و اینان که از دایره بیرون مانده‌اند، چه خیانتی کرده‌اند که بر خلوص دوستی قبلی‌شان قلم کشیده است؟

یک نامه!

پس از انتخابات، نامه‌ای خطاب به ریاست محترم جمهوری نوشتم که بدون هیچ توضیحی آن را در زیر می‌خوانید. چراکه این نامه به‌تنهایی گویای شرایط پس از دوم خرداد می‌باشد:

«محضر ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

جناب آقای سیدمحمد خاتمی

ضمن تقدیم صمیمانه‌ترین سلام‌ها به حضور گرامیتان.

در پی بروز برخی بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌ها که پس از پایان انتخابات، از سوی بعضی از مسئولان ستاد انتخاباتی حضرتعالی، نسبت به نیروهای خدوم و مخلص ستاد روی داده است، لازم دانستیم نکاتی را با امین خود درمیان گذارده و جنابعالی را در جریان مسائلی که یقیناً به علت مشغله زیاد نه از آنها آگاهید و نه بدانها رضایت دارید، قرار دهیم. امید که با شرح صدر و انصاف گرانبهایتان به محتوای این نوشته نظر افکنده و آن را مورد مداقه لازم قرار دهید.

۱- پس از پایان رأی‌گیری، در حالی که علاقه‌مندان شما در ستاد منتظر بودند تا به طرز شایسته‌ای، به خدمات خالصانه و شبانه‌روزی آنها پایان داده شود و از آنان قدردانی صمیمانه و بی‌تکلفی صورت بگیرد، آنها به ناگهان با غیبت و بی‌توجهی مسئولان ستاد مواجه شدند. دوستان مسئول بی‌هیچ عنایتی، انگاری که با تعدادی کارگر روزمرد ساختمانی روبه‌رو بوده‌اند، مابقی مزد آنان را دادند و همه را برای تعطیلات به خانه فرستادند!! بعدها لوح‌های تقدیر و کارتهای مراسم گردهمایی نیز، نصیب کسانی شد که کارگران روزمزد ستاد، آنان را

نمی‌شناختند و متأسفانه دیدار جنابعالی برای دوستداران شما میسر نشد. باری، اینچنین غریبانه و داعی، نه درخور دوستان بود...

۲- گمان همه علاقه‌مندان شما که بی‌هیچ شائبه‌ای به‌طور شبانه‌روزی، به تلاشی خداپسندانه کمربسته بودند، این بود که در آغازین گامها، از سرمایه‌های فکری و تجربی آنان در مسیر تحقق بخش کوچکی از اهداف متعالی شما استفاده خواهد شد. گمان می‌رفت آنان، از پس آزمون سختی که در ایام پرالتهاب انتخابات پس داده‌اند، خواهند توانست از پنجره‌ای باز با شما سخن بگویند و هر کجا کاستی و نقصی بر سر راه سراغ دارند، به امین خود بگویند تا در طول ایام خدمت رئیس‌جمهورشان، به‌قدر وسع ناچیز خویش، او را مدد رسانند. امروزه در برخوردهای بی‌مهر، بی‌توجهی‌های رایج و حتی انتصاب بعضی از کارها که لازمه اصلی آن اعتماد به مجری مربوطه است، از نو رسیده‌هایی نام برده می‌شود که پیام محتوم آنها را باید به منزله اعتقاد مسئولان به بی‌لیاقتی این خدمتگزاران شما تلقی کرد. خدمتگزارانی که در شجاعت و کارآمدیشان همین بس که در زمانی به تلاش انتخاباتی مشغول شدند که تهدید و تطمیع و تزویر تنها «مطامع» سرراهشان بود. چه آن مسئول ستاد شهرستانی که کتک خورد و چه آن عضو ستاد در تهران که زندانی شد، چه سرمایه‌ای به جز اخلاص و صداقت داشتند که بر سر اعتقادشان باقی ماندند؟ و آیا چنین رفتارهای از سر بی‌مهری، سزاوار آنان است؟

۳- بی‌شک، جنابعالی هیچگاه از این سطور چنین برداشت نخواهید کرد که خدمتگزاران شما داعیه‌ای و طلب سهمی دارند. دوستان خدوم

شما، برای گفتن این سخنان شبها و روزهای بسیاری با خود کلنجار می‌روند که نکند از سخنانشان چنین استنباط شود که برای گرفتن سهم خود لب به اعتراض گشوده‌اند. و شاید بسیاری از دوستان، به‌خاطر چنین ظن ناروایی، اساساً از نوشتنی اینگونه منصرف می‌گردند.

۴- اینک که جنابعالی در مسند پرمسئولیت ریاست‌جمهوری، در راه تحقق اهداف عالیه‌ای برای کشور عزیزمان گام نهاده‌اید، نکته تأسفبار آنکه، خدمتگزاران صدیق شما با بی‌مهری‌ها روبه‌رو شده‌اند و امکانی برای خدمت نمی‌بینند!! پس آنان، چه می‌توانند، جز آنکه مشفقانه و خیرخواهانه در انتظار سربلندی و پیروزی شما در این مسئولیت خطیر بمانند و آرزو کنند که خداوند متعال، نیات صادقانه این کارگران روزمزد را مأجور مهر و لطف بی‌زوال خویش قرار دهد. مهرتان بر دل دوستداران مستدام.

برادر کوچک شما / بابک داد ۷۶/۳/۱۰

ضمیمه ها

تاریخ: ۷۶/۲/۱۰
شماره: ۱۲/۴۷۱
پیوست:

تشکلهای اسلامی همسو

چاپخانه محترم سپهر

سلام علیکم

و ... خواهشمند است نسبت به چاپ اقلام تبلیغاتی زیر دستور اقدام فرمایید

۱- زندگینامه آقای ناطق نوری جناب ... ناطق نوری چهاررنگ ابعاد ۷۰*۱۶ سانتی متر ۸۰۰،۰۰۰ عدد

۲- پوستر کف دستی چهاررنگ ابعاد ۱۰*۷ سانتی متر تعداد ۱،۵۰۰،۰۰۰ عدد

۳- پوستر بدون عکس چهاررنگ ابعاد ۳۵*۲۵ سانتی متر تعداد ۵۰۰،۰۰۰ عدد

۴- پوستر با عکس چهاررنگ ابعاد ۱۰۰*۵۰ سانتی متر تعداد ۵۰۰،۰۰۰ عدد

۵- پوستر بدون عکس سه رنگ ابعاد ۱۰۰*۷۰ سانتی متر تعداد ۱،۰۰۰،۰۰۰ عدد

۶- پوستر عکس دار چهاررنگ ابعاد ۱۰۰*۳۵ سانتی متر تعداد ۱،۰۰۰،۰۰۰ عدد

۷- پوستر ورزشکاران چهاررنگ ابعاد ۲۴*۱۷ سانتی متر تعداد ۵۰۰،۰۰۰ عدد

۸- زندگینامه (تعداد صفحه و ابعاد بعداً مشخص می شود) تعداد ۱۲،۰۰۰،۰۰۰ عدد

دفتر ... تشکلهای اسلامی همسو

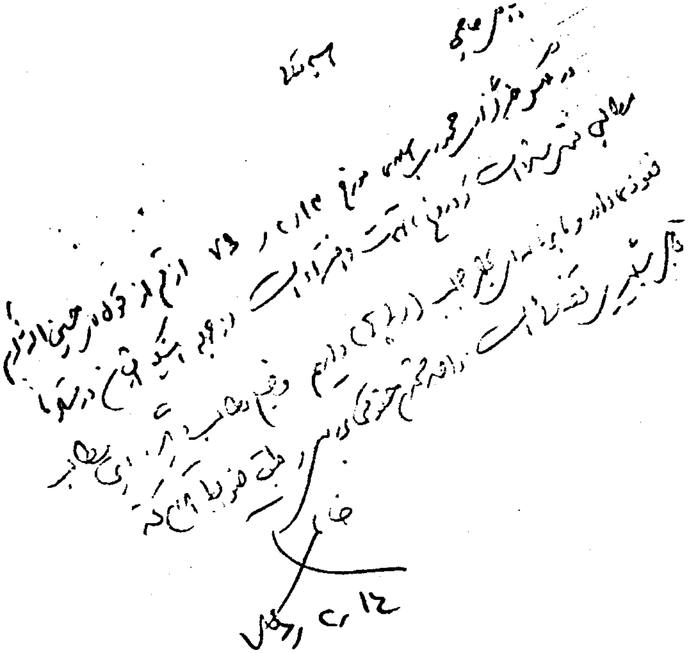
موضوع نامه تنها یکی ازاقلام تبلیغاتی تشکلهای همسو می‌باشد.

تعداد اقلام سفارش داده شده برابر ۱۷/۸۰۰/۰۰۰ که بیشتر از نصف تعداد واجدین شرایط برای شرکت در انتخابات است.

برابر اطلاع واصله جناح مزبور با بیش از بیست چاپخانه قرارداد چاپ امضاء کرده است.

با یک محاسبهٔ سر انگشتی هزینهٔ اقلام فوق بیش از ۱/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌شود.

خبرنامه شورای هماهنگی گروههای خط امام - ۲



روحانیت مبارز تهران برای ریاست جمهوری به بنی‌صدر رأی میدهد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از سالیان دراز مبارزه امت مسلمان و خستگی ناپذیر با رژیمهای خودکامه بالاخره شاهد آن بودیم که ملت مسلمان متعهد ایران با رشد اسلامی خود همراه قاطعیت و بینش امام و امت توانست قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین و تصویب نماید و اینک برای تحقق عینی و اجرای آن بر آن است تا رئیس جمهور خود را انتخاب نماید لذا جامعه روحانیت مبارز تهران نظر به مسئولیت و رسالتش درباره شخصیتهایی که واجد شرایط انتخاب بودند مطالعه و با نظرخواهی از قشرهای مختلف ملت ایران و علمای مناطق تهران و بررسیهای لازم با کمال احترام به شخصیتهای ذیصلاح از بین آقایان آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر را جهت مصاحبه و دریافت نقطه نظرهای مهم مکتبی دعوت و با توجه به موارد زیر وی را کاندیدای ریاست جمهوری نمود و ایشان را نسبت به موارد زیر متعهد یافت.

۱- رئیس جمهور باید پایبند تمام مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد.

۲- انقلاب ایران مکتبی است طرز تفکر رئیس جمهور نیز باید مکتبی باشد.

۳- مراعات ضوابط اسلامی را در انتخاب همکاران ملتزم باشد.

۴- از هرگونه گرایش که با روح اسلام سازگار نیست مبرا باشد.

۵- در برابر اعمال تخریبی تبهکاران و دشمنان انقلاب اسلامی که به امنیت و تمامیت ارضی ایران و جمهوری اسلامی لطمه وارد میسازد دارای موضع قاطع و صادق باشد.

۶- از اعمال روشهای مستبدانه در برابر نمایندگان امت بدور و از رهنمودهای امام و امت الهام بگیرد.

۷- بدیهی است اگر ملت مسلمان و متعهد ایران در اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از طرف رئیس جمهور و سایر مقامات مسئول مملکتی سامحه‌ای مشاهده نماید مواخذه خواهد کرد و بدون تردید روحانیت متعهد که همواره منادی اسلام و ملت است همانطوریکه رهبر عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (دامظله العالی) فرمودند روحانیت متعهد ناظر اعمال مسئولین امور مملکت است و با مشاهده کوچکترین انحراف بپاخاسته و با حمایت ملت از اسلام و جمهوری اسلامی دفاع خواهد کرد.

جامعه روحانیت مبارز تهران در این مقطع حساس تذکر دو نکته را لازم میداند.

۱- اختلاف انتخاب کاندیداها وابسته به طرز تفکر و به کیفیت برداشت از روشهای انقلابی است لذا به هیچوجه نمیتواند وحدت و یکپارچگی احزاب و گروههای اسلامی را که در خط امام و امت هستند تزلزل نماید المومنون بعضهم اولیاء بعض.

۲- تمام قشرهای مسلمان ایران باید اخلاق اسلامی را کاملاً رعایت نموده و از تبلیغ ناروا علیه یکدیگر بدور و بدانند که شخصیتهای اسلامی ذخیره مملکت بوده و همه باهم در سازندگی ایران متعهد و مسلمان نقش موثر دارند. انشاءالله در انتخابمان راه صواب رفته و در پیشگاه خدای متعال روسفید و در برابر مردم مسلمان ایران سرفراز باشیم.

جامعه روحانیت مبارز تهران

ملاحظه: کلیشهٔ فوق بریده‌ای از روزنامهٔ انقلاب اسلامی مورخ ۵۸/۱۰/۱۳ میباشد.

نظریه: یکی از محورهای تبلیغاتی جناح راست مقایسهٔ وضعیت بنی‌صدر و طرفداران وی با جناحهای موجود کشور است. حال آن که حافظهٔ تاریخی ملت ما قویتر از آن است که فراموش نمایند چه کسانی در جریان انتخابات اولین دورهٔ ریاست جمهوری با حمایت خود بنی‌صدر را برکرسی ریاست جمهوری نشاندند.

جمهوری اسلامی ایران

وزارت کشور

استانداری مازندران

تاریخ [redacted]

«بسمه تعالی»

سلام علیکم

پیرو اعلام اینجانب در جلسه اخیر شورای اداری مبنی بر سفر یکی از روسای محترم قوا به استان مازندران، شایسته است بمنظور افتتاح هر چه بیشتر پروژه های مختلف که حاصل تلاش مدیران و مسئولان متعهد دستگاههای اجرایی و کارکنان صدیق شان می باشد دستور فرمائید نسبت به ایجاد شتاب لازم در اجرای پروژه های نزدیک به افتتاح و یا انجام مقدمات لازم برای پروژه های آماده کلنگ زنی اقدامات عاجل را بعمل آورده و فهرست کلیهٔ پروژه های مزبور اعم از آماده برای افتتاح و نیز آماده کلنگ زنی را حداکثر تا تاریخ ۱۳۷۵/۱۱/۱۵ برای اینجانب و بصورت محرمانه مستقیم ارسال نما[illegible] ۱۱/۷۰ - ۳۱۵۲م

علی اصغر گرانمایه

استاندار مازندران

گزارش توطئه‌ای سازمان یافته

به دنبال ظهور برخی حرکات توطئه‌آمیز در تخریب فضای انتخابات نامهٔ زیر از سوی آقای مرتضی حاجی، رییس ستاد انتخاباتی حجت‌الاسلام و المسلمین خاتمی به دفتر مقام معظم رهبری ارسال گردید.

شماره: ۲۰ ۴/۲/ ۶
تاریخ:

دفتر حجة‌الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی

بسمه تعالی

دفتر مقام معظم رهبری

باسلام و احترام

درآخرین روزهای تبلیغات انتخاباتی این دفتر بامجموعه ای ازفعالیتهای هماهنگ وسازمان یافتـــه تخریبی مواجه است . یکی از موارد ، جنجال برسرحمایت فراستی عضو سابق گروهک منافقین اســت کـه تحت هدایت وزارتخانه های اطلاعات وکشور به ایران سفر کرده است .

مورد دیگر نیز سوءاستفاده ازحرکت خودجوش مردمی مبنی برنصب عکس نــامزد مــورد نظرشــان روی خودروهای شخصی وبدل کردن آن به یک فعالیت غیر اخلاقی وغیر اسلامی است کـه ظــاهراً درحضــور خبرنگاران و فیلمبرداران وعکاسان از پیش خبردار شده در روز عاشورا با بازیچه قرار دادن عده ای جـــوان غافل شکل گرفته و تبدیل به یک سوژه تخریبی شده است .

گزارش پیوست نشان می دهد که ستاد انتخاباتی حجةالاسلام والمسلمین سیدمحمد خاتمی درشهرک قدس بلافاصله پس از اقدام افراد اخلال گر در روزعاشورا حتی بی اطلاع از ابعاد نیرنگی که درحال شکل گــیری بوده در مواجهه با رفتار قبیح عده ای جوان غافل واکنش مناسب وقانونی نشان داده وخواستار تعقیب قانونی متخلفین شده است که سابقه بتاریخ ۷۶/۲/۲۶ در پاسگاه نیروی انتظامی شهرک قدس موجود است .

لیکن مشاهده می شود که برخی روزنامه های مغرض همچنان مرتباً به این مسئله دامن زده وبا کمال تاسف صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز از این اقدام زشت برای تضعیف کاندیدای محترم ریاســـت جمهــوری استفاده می کند.

مراتب جهت استحضار و صدور دستور واقدام مقتضی تقدیم می گردد.

مرتضی حاجی
ریاست ستاد مرکزی

رونوشت :

۱ - دفتر مقام محترم ریاست جمهوری .
۲ - جناب آقای دکتر لاریجانی ریاست محترم صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران .
۳ - هیات نظارت شورای محترم نگهبان .

خبرنامه شورای هماهنگی گروههای خط امام - ۴

توزیع و تهدید

شرکت پست جمهوری اسلامی ایران
اداره کل پست استان خراسان

تاریخ: [illegible]
شماره: ۸۴۲۸/[illegible]

خیلی مهم

باسمه تعالی

اداره پست شهرستان * — اداره تجزیه و مبادلات

سلام علیکم

نظر باینکه توزیع بروشورهای تبلیغاتی جامعه روحانیت دارای حساسیت ویژه‌ای میباشد و مورد تاکید شدید مسئولین شرکت بوده تا امر توزیع برابر دستورالعمل صادره دقیقاً اجرا گردد. لذا مجدداً توجه آن اداره را به نکات ذیل جلب مینماید هرگونه نارسائی در اجرای طرح و دستورالعمل مؤاخذه شدید در بر خواهد داشت:

۱ـ تعداد کیسه‌های وصولی مورد تحویل و اعلام وصول گردد.

۲ـ ستاد ویژه‌ای در این رابطه در مرکز شهرستان تشکیل گردد و نظارت در نحوه اجرای طرح صورت گیرد.

۳ـ از کلیه متصدیان واحدهای پستی اعم از نمایندگی پستی، دفاتر کارگزاری، دفاتر شهری و حوزه و کارشناسان امور پستی و ارتباط روستائی دعوت بعمل آید و در جلسه‌ای ضمن توجیه دقیق موضوع امر توزیع بروشورهای یادآور و سهمیه هر واحد جهت توزیع تحویل گردد.

۴ـ زمان توزیع از صبح روز ۷۵/۲/۲۴ لغایت ۷۵/۱/۲۱ میباشد، که کلیه مساعی میبایست در همین فاصله زمانی برای توزیع صورت گیرد.

۵ـ توزیع بصورت خانه بخانه انجام شود.

۶ـ در پایان مرحله توزیع هیچگونه سهل‌انگاری تحت عنوان عدم امکان توزیع بروشورهای پذیرفته نیست و مسئولیت مستقیم رئیس اداره در این رابطه مورد تاکید میباشد.

۷ـ فرم عملکرد توزیع روزانه به مرکز استان دایره کارشناسی فاکس گردد.

۸ـ هماهنگی لازم با جامعه روحانیت مبارز در شهرستان صورت گیرد.

۹ـ توزیع در فاصله زمانی مذکور محدود به ساعات کار اداری نبوده و امکان توزیع در ساعات غیر اداری نیز وجود دارد که کارمزد آن از طریق این اداره کل قابل پرداخت خواهد بود.

۱۰ـ کنترل لازم در هر مرحله از جهت اطمینان از امر توزیع توسط ستاد صورت گیرد. لپ ۲/۲۹

۱۱ـ بروز هرگونه مشکلی سریعاً با مرکز استان ستاد توزیع بروشورهای جامعه روحانیت هماهنگی و حل و فصل گردد.

مدیر کل پست استان خراسان

خبرنامه شورای هماهنگی گروههای خط امام ـ ۴

تلاش جهت رونق جلسهٔ سخنرانی

بسمه تعالی ۱۲۹۱۹/ل ـ ۷۶/۱/۲۵

تلفنگرام

به: اداره آموزش وپرورش ناحیه[redacted] مشهد

سلام علیکم .

به اطلاع کلیه مربیان تربیتی مقاطع متوسطه و پیش دانشگاهی رسانده شود که درجلسه روز پنجشنبه ۱/۲۸ از ساعت ۱۰:۳۰ الی ۱۲ ظهر در دانشگاه رضوی حضور بهم رسانده واز بیانات ارزشمند حضرت آیت الله مهدوی کنی کمال استفاده را بنمایند . ضمناً ارسال اسامی حاضرین در جلسه فوق به این اداره کل موجب امتنان است .

[redacted] مدیر کل آموزش وپرورش خراسان

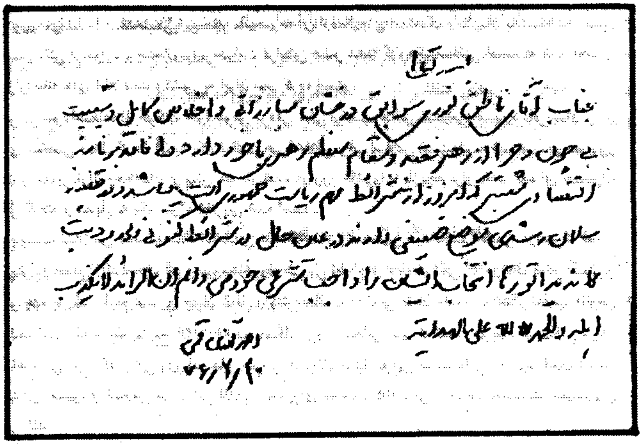
۸/۲۹۱۵
۷۶/۱/۲۱

ـــــ رونوشت به کلیه دبیرستانها و پیش دانشگاهی جهت اطلاع مربیان پرورشی گرامی و حضور گسترده آنان درجلسه فوق ارسال میگردد . ضمناً جهت دریافت فرم حضور وغیاب در آغاز جلسه به برادر [redacted] مراجعه نمایند/ح .

از طرف [redacted] رئیس اداره آموزش وپرورش ناحیه۲ مشهد

اعلام حمایت به سبک آقای آذری قمی

● در پی اعلام نظر برخی از علما و مدرسین حوزهٔ علمیه قم پیرامون کاندیدای اصلح ، آیت الله آذری قمی نیز در پاسخ به سؤال مجمع طلاب و فضلای قم نظر خود را به شرح زیر اعلام نمود :



بسمه تعالی

جناب آقای ناطق نوری سوابق درخشان مبارزاتی و اخلاص کامل و تبعیت بی‌چون و چرا از رهبر فقید و مقام معظم رهبری با خود دارد ولی فاقد برنامهٔ اقتصادی مثبتی که امروز از شرائط مهم ریاست جمهوری است می‌باشد و در قضیهٔ سلمان رشدی موضع ضعیفی دارند در عین حال در شرایط کنونی و محدودیت کاندیداتورها انتخاب ایشان را واجب شرعی خود می‌دانم .

ان الرائد لایکذب اهله والحمدلله علی الهدایه ، احمد آذری قمی ۷۶/۲/۲۶

خبرنامه شورای هماهنگی گروههای خط امام - ۴

موضوع : دستورالعمل تبلیغی مراسم استقبال از ریاست محترم مجلس شورای اسلامی حضرت حجةالاسلام‌والمسلمین
حاج علی اکبر ناطق نوری.

****

با سلام و تحیات الهی باطلاع میرسد که از روز دوشنبه ۷۵/۱۱/۲۹ شاهد سفر ریاست محترم مجلس شورای اسلامی حضرت حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر ناطق نوری که از چهره‌های پر فروغ انقلاب و حامیان شناخته شده ولایت مطلقه فقیه و پرچمدار نهضت در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی و شاگرد مرد آشنای بنیانگذار انقلاب شکوهمند اسلامی حضرت امام(ره) و یاور و امین ولی امر مسلمین جهان و افتخار مردم شریف استان لاله خیز مازندران میباشد هستیم . لذا بمناسبت قدوم مبارک ایشان و جهت حسن استقبال خصوصا" روز شنبه ۷۵/۱۲/۴ بشهر شهید پرور گرگان موارد ذیل جهت اقدام ارسال میگردد.

۱- چراغانی - نصب پارچه - پرچم در مسیر حرکت ریاست محترم مجلس - مقرهای حوزه و [redacted]

۲- نوشتن پارچه از جانب [redacted] و [redacted] خواهران بعنوان خیر مقدم به مقام ریاست مجلس شورای اسلا

۳- [redacted]ارات در خصوص آذین بندی - نصب پرچم و نوشتن پارچه خیر مقدم بنام [redacted] اداره مربوط اقدام نمایند.

۴- هماهنگی با ائمه جماعات و هیئت امناء بر اعلام عمومی دعوت از نیروهای [redacted] و عموم مردم در مراسم استقبال.

۵- [redacted] خواهران در خصوص دود نمودن اسپند در مسیر حرکت با [redacted] شهری هماهنگی نماید.

۶- حوزه [redacted] شهری و اداری کارگری و [redacted]انش آموزی در ایجاد ایستگاههای صلواتی هماهنگی لازم را بعمل آورند.

۷- نوشتن پارچه مناسب بنام گردانهای عاشورا و الزهراء در خصوص خیر مقدم و استقبال ازمقام محترم ریاست مجلس.

۸- تنظیم اکیپهای [redacted] جهت حفاظت از مقرها در مسیر حرکت و دفع تحرکات احتمالی طبق دستور

۹- انتقال سریع اخبار و گزارشات و شایعات در سطح شهر به [redacted]

۱۰ - لازم بذکر است که پارچه‌ها با شعارهای مناسب و با زیر نویسی حوزه‌ها و پایگاههای [redacted] بناشد.

شعارهای نمونه :

\=======================

صل علی محمد — یار امام خوش آمد

رئیس مجلس ما — خوش آمدی به شهر ما

صل علی محمد یاور رهبر آمد — صل علی محمد پیرو رهبر آمد

مقدم ریاست محترم مجلس شورای اسلامی حضرت حجه الاسلام والمسلمین ناطق نوری را گرامی میدا

ومن الله التوفیق